

هیچکس جرأت ندارد...

گاری آلن

ترجمهٔ دکتر عبدالخلیل حاجتی

هیچکس جرأت ندارد ... گاری آلن ترجمهٔ دکتر عبدالخلیل حاجتی

حقیقت داشته باشد،
رگ آزادی و استقلال
ی انسان‌ها را به تدارک
ی ژورنالیستی باشد:
پی‌گیر این باند مخوف

ه طرح، توطئه و تلاش
ت بزرگ، که بر دوش
ن سیاست، فرهنگ و

ناشر

این کتاب که بیش از ده میلیون (۱۰/۰۰۰/۰۰۰) نسخه از آن در مدت چند ماه، فقط در آمریکا به فروش رسیده است، نمایشگر عمق فاجعه و خیانتی است که باند «محارم» برای بردگی نسل بشر و همهٔ ملت‌ها، تدارک دیده‌اند.

Ketabton.com

ISBN: 964-317-599-5

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌نام خداوند عشق و امید

هیچکس جرأت ندارد...
آن‌را توطئه بنامد

گاری آلن

دکتر عبدالخلیل حاجتی

مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا

(c) ketabton.com: The Digital Library

Allen, Gary
آلن، گری
هیچکس جرأت ندارد... / گاری آلن؛ ترجمه عبدالخلیل حاجتی. -- تهران
خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۵.
۲۳۲ ص. مصور، نمودار.
عنوان اصلی:
None dare call it conspiracy.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
ISBN 964-317-599-5
چاپ یازدهم:
۱. کمونیسم -- ایالات متحده -- ۱۹۱۷ -. ۲. سرمایه‌داران -- ایالات متحده.
۳. کمونیسم. الف. حاجتی، عبدالخلیل، مترجم، ۱۳۱۷ -. ب. عنوان. ج. عنوان: هیچکس
جرأت ندارد آنرا توطئه بنامد.
HX۸۶/آ۷۸۹ ۳۳۵/۴۳۰۹۷۳
۱۳۶۵
کتابخانه ملی ایران ۳۷-۶۵م

مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا
صندوق پستی ۵۹۱۹-۱۵۸۷۵
تلفن: ۴۵-۸۸۸۳۴۸۴۴ فاکس: ۸۸۸۳۸۱۲۵
WWW.RASABOOKS.COM

چاپ یازدهم ۱۳۸۷ / تیراژ ۱۱۰۰
چاپخانه: غزال - صحافی: کیمیا

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

مرکز توزیع: پخش رسا - تلفن: ۶۶۴۱۵۰۴۰ و ۶۶۴۸۱۲۰۵

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست

مقدمه ناشر ۵
مقدمه مترجم ۹
مقدمه ۱۳
فصل اول توطئه یا تصادف ۱۵
فصل دوم سوسیالیسم: شاهراه ابرثروتمندان برای کسب قدرت ۳۱
فصل سوم سوداگران پول ۵۹
فصل چهارم بانکداران بین‌المللی و انقلاب بلشویکی ۹۵
فصل پنجم تأسیس تشکیلات ۱۲۵
فصل ششم راکفلرها و کمونیست‌ها ۱۵۷
فصل هفتم فشار از بالا و فشار از پایین ۱۸۱
فصل هشتم شما حلال مشکلات هستید ۲۰۵
ضمیمه : فهرست اشخاص و مشاغل ۲۲۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدمه ناشر

زمانی که این کتاب برای چاپ آماده می‌شد، اغلب آنهایی که دست‌اندرکار آماده‌سازی بودند، از محتوای شگفت کتاب حیرت‌زده و گاه دچار واهمه بودند که نکند اینهمه حقیقت داشته باشد؟ و بالاخره انتظار می‌رفت که خوانندگان آن همچنین برداشتی از محتوای کتاب داشته باشند. ما برای این که عقیده خود را در مورد این کتاب بطور خلاصه بیان کرده باشیم، عبارتی به‌طور اختصار در پشت جلد آن چاپ کردیم که گویای برداشت ناشر از این کتاب می‌توانست باشد.

اکنون که به برکت استقبال بی‌نظیر خوانندگان محترم و علاقمندان به سرنوشت خود و جامعه، این کتاب به چاپ سوم می‌رسد. در پی سوالات مکرری که از سوی خوانندگان عزیز مطرح شده، ناگزیر از بیان مقدمه‌ای بر محتوای آن هستیم. اگر چه موضوع کتاب هر کسی را دچار شگفتی و حیرت می‌سازد و ممکن است از خود سوال نماید که آیا واقعاً این همه حقیقت دارد؟ و آیا ممکن است کسانی یافت شوند که این چنین وحشتناک و بی‌رحمانه حیات و مرگ انسان‌ها و ملت‌ها را به بازی گرفته باشند؟

اما به نظر ما درکنار همه این سوالات، سوالی اساسی‌تر مطرح است و آن این که: آیا مگر از دست‌اندرکاران حکومت امریکا و دیگر ابرجنایتکاران تاریخ غیر از این انتظار می‌رود؟ در حقیقت ممکن است محتوای این کتاب صحت داشته باشد، همان قدر که ممکن است مطالبی صرفاً خیالی و ژورنالیستی بوده و با مقداری حقیقت توأم شده باشد تا کار باوراندن را آسان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نماید، که در آن صورت هدف از نشر آن می‌تواند ایجاد رعب و وحشت در میان ملت‌ها باشد، وحشتی که ایجاد حقارت و خودباختگی در در مقابل ابرقدرت‌ها، مخصوصاً امریکا را در پی داشته و می‌تواند زمینه‌ساز سیطره بیشتر آنها بر توده‌های محروم جهان سوم و استثمار و غارت هرچه بیشتر آنها گردد.

ولی هر دو صورت، آنچه که مهم است اینکه اینهمه تلاش تنها یک روی سکه است و بس، و روی دیگر آن روند تاریخ و مشیت الهی است. تاریخی که سازندگان آن هرگز جنایتکاران و قدرتمندان تاریخ نبوده‌اند و نخواهند بود. تاریخی که درون خود مرگ تمدن‌هایی چه بسا شگفت‌تر از تمدن فعلی و زورمندانی قوی‌تر از اینها را نهفته داشته است. چه از دیدگاه الهیون اینها همه باطلند و باطل هم رفتنی است و هیچ شکی در آن نیست، در حقیقت در مسیر حرکت و رشد باطل، بن‌بست‌ها و گره‌هایی است که ناگزیر آن را به نابودی و هلاکت می‌کشاند و آگاهی و مبارزهٔ ملت‌ها را می‌توان یکی از همین بن‌بست‌ها و عوامل نابودی آنها دانست و روند و مسیر تاریخ پیدایش و مرگ تمدن‌هایی همچون مصر و بابل و یونان و... و ظهور و افول جنایتکارانی همچون فرعون‌ها و اسکندر و چنگیز و... هم گواه همین واقعیت تاریخی است.

به‌راستی اگر بنا بود تمام نقشه‌های شوم این جنایتکاران و همه پیش‌بینی‌های‌شان عملی گشته و درست از آب در آید، شکست امریکا در ویتنام و فرانسه در الجزایر و هیتلر در روسیه و شوروی در افغانستان و بالاخره امریکا در ایران را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ مگر این که برای راحت کردن خیال خود، همچون بسیاری از ساده‌اندیشان همان مثل قدیمی را تکرار کنیم که «اینها همه کار پیر سیاست، انگلستان است».

حقیقت این که اکنون با موج بیداری مردم جهان سوم- مخصوصاً بعد از انقلاب اسلامی ایران- که توده‌های محروم قدرت خویش را باور کرده‌اند، احتمال می‌رود که هدف از نشر چنین کتبی بیشتر پاسخگویی و واکنش در

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقابل واهمه‌ای باشد که ابرقدرت‌ها از حرکت‌های بنیادگرایی مذهبی و اسلامی در این منطقه حساس از جهان، احساس کرده‌اند. و شاید هم حربه‌ای باشد همچون محاصره اقتصادی و جنگ تحمیلی و غیره، علیه ملتی که اراده کرده است آزاد زندگی کند و بر این اراده استوار ایستاده است و پرتلاش مبارزه می‌کند.

بدیهی است افشای هر توطئه‌ای که به این مبارزه و تلاش لطمه زند، مسئولیتی است بزرگ که بر دوش تمام علاقمندان به سرنوشت این ملت و مملکت و همه مردم محروم جهان و مسئولان نسل‌های فعلی و آینده آن، بشدت سنگینی می‌کند. و از آن مهمتر مسئولیت مبارزه و ستیز با این توطئه‌هاست، توطئه‌های شومی که هرروز به شیوه‌ای جدیدتر و پیچیده‌تر، اغلب به دست دشمن و گاهی هم به دست دوست، طرح و اجرا می‌شود که شاید بتوانند از رشد آگاهی و مبارزهٔ این ملت به پا خاسته بکاهند و جلو گیرند.

پاییز ۶۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدمه مترجم

آقای گاری آلن، نویسنده کتاب، دارای مدرک دکترا در رشته تاریخ و دارای بیش از پانزده سال سابقه خبرنگاری برای خبرگزاری‌های مهم امریکایی است. دکتر آلن پس از درک یک تضاد آشکار میان تحصیلات «رسمی» دانشگاهی خود و تجربیات عملی‌اش در شغل خبرنگاری، کتاب حاضر را با وحشت تمام خطاب به مردم غافل امریکا نوشته است. اما پیام اصلی کتاب از چندان ابعاد و اهمیت عظیمی برخوردار است که آشنایی و اطلاع دقیق از جزییات آن برای تمامی مردم جهان امری بسیار حیاتی است.

برای رسیدن به یک درک درست و سریع از این پیام (و «هضم» آن) خواننده باید هنگام مطالعه کتاب تفاوت میان دو مقوله جداگانه یعنی «واقعیت»و «حقیقت» را همواره در مد نظر داشته باشد. برای مثال، حس بینایی به ما می‌گوید که خورشید هرروز صبح در سمت مشرق از افق «بالا» می‌آید و هنگام غروب نیز در پشت افق به پایین می‌رود. این اطلاع حسی ما ظاهراً با واقعیت محسوس در جهان خارج هم مطابقت دارد تا آنجا که اکثر مردم آنرا در روزمره امور بدیهی به حساب آورده و بی‌توجه از کنار آن می‌گذرند. اما همین «واقعیت» ظاهری با «حقیقت» حاکم بر نظام و حرکات منظومه شمسی ما کاملاً مغایرت دارد.

ولی عدم تطابق این واقعیت محسوس و ظاهری با آن حقیقت نامحسوس و باطنی و عدم توجه دقیق به وجود یک مغایرت کامل در میان این دو مقوله متمایز در زندگی عادی و روزمره ما اصولاً تأثیر حیاتی و مهمی به جا

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمی‌گذارد. به عبارت دیگر، برای اکثریت مردم در سرتاسر جهان چندان مهم و حیاتی نیست که حتماً بدانند این خورشید نیست که هر صبح و شام «بالا» و «پایین» می‌رود بلکه در حقیقت این کره زمین ماست که با نظم و حرکات خاص خود در میان منظومه شمسی ما را به طرف خورشید «نزدیک» ساخته و از آن «دور» می‌کند.

عدم آگاهی میلیاردها انسان از این حقیقت حاکم بر نظمی که ما با بی‌تفاوتی تمام آنرا «طلوع» و «غروب» آفتاب می‌نامیم در سرنوشت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی این خیل عظیم از انسان‌های بی‌اطلاع هیچ تأثیری بر جا نمی‌گذارد. اما در طول تاریخ حیات همین انسان‌ها موارد حساس و تعیین کننده‌ای به چشم می‌خورد که عدم توجه دقیق و اطلاع کافی نسبت به تفاوت اساسی میان واقعیات و حقایق موجود در بطن آنها بسیار مخاطره‌انگیز و حتی فاجعه‌آمیز خواهد بود.

مثلاً، در تاریخ سیاسی جهان همواره در خصوص یک حادثه عظیم تحت عنوان «انقلاب کبیر فرانسه» به تفصیل قلم‌فرسایی کرده‌اند. اما حقایق پشت‌پرده در این «انقلاب کبیر» چیزهای کاملاً دیگری است: تنها کافی است در کنار صحنه‌پردازی‌های روشنفکرانه «مورخین» به پاره‌ای از منابع اصلی هم دقیقاً نظری بیندازید تا به یک «فاجعه عظیم» نه یک «انقلاب کبیر» در حیات بشر پی ببرید[1]. به یک مثال دیگر هم توجه کنید. در سال ۱۹۱۷ حادثه عظیم دیگری در روسیه تزاری اتفاق افتاد. مردم سراسر جهان کورکورانه به پیروی از مورخین روشنفکر از آن حادثه نیز با عنوان «انقلاب کبیر روسیه» یاد می‌کنند. اما پس از خواندن کتاب حاضر و پی بردن به حقایق پشت پرده از این که تا به امروز فریب صحنه‌سازی‌های اینهمه مورخین روشنفکر را خورده‌اند بدون شک در خود احساس نوعی سرخوردگی خواهند نمود. باز هم به یک مثال دیگر توجه کنید. وجود هیتلر، رژیم نازی او، و کوره‌های آدم سوزی آن

۱ـ منجمله، به کتاب بسیار مهم زیر مراجعه نمایید:
Arthur Hertzberg. The Zionist Idea. New York: Atheneum (1972).

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای یهودیان یک واقعیت انکارناپذیر تاریخی است. اما اگر با خواندن کتاب حاضر به این حقیقت پی ببرید که در ایجاد و تقویت همین رژیم «یهودی سوز» خود سران برجسته یهود نقش اساسی را ایفا کرده‌اند، چه احساسی به شما دست خواهد داد؟

با این مقدمه کوتاه حالا به موضوع پیام کتاب می‌پردازیم. گروهی معتقدند **شجاع‌ترین فرد کسی است که همواره حقیقت را بر زبان بیاورد و سرسختانه از آن دفاع کند.** بر اساس این تعریف، دکتر گاری آلن را بی‌تردید باید یکی از شجاع‌ترین نویسندگان معاصر به حساب آورد. وی در جریان تحقیقات وسیع تاریخی و در خلال مصاحبه‌های گسترده با مقام‌های طراز اول در سازمان‌های جاسوسی جهان در طول تجربیات خبرنگاری به اسناد و مدارک مهمی دست یافته که بر اساس آنها موفق به کشف یک توطئه عظیم و گسترده تاریخی شده است. این توطئه از اواخر قرن نوزدهم شروع شد و تا به امروز هم با موفقیت تمام ادامه دارد. سردمداران توطئه برای پیش‌برد هدف نهایی خود که ایجاد سلطه بر تمامی جهان است در سرتاسر عالم به یک مبارزه وسیع و بی‌امان دست زده‌اند. این توطئه گران در پنج جبهه گسترده شبانه روز فعالیت دارند اما در این کتاب فقط به عمال این توطئه جهانی در جبهه بانکداران بین‌المللی اشاره گردیده است. هدف این توطئه ابتدا تبدیل تدریجی کلیه کشورهای جهان به یک نظام دیکتاتوری کمونیستی و نهایتاً ادغام همه آنها در یک **حکومت جهانی** تحت عنوان **اتحاد جماهیر سوسیالیستی جهانی** در زیر چتر **سازمان ملل** است. اهمیت این کتاب در این است تاکنون هیچ نویسنده‌ای؛ حتی همان محققین و مورخین روشنفکری که از این توطئه با خبر بوده و بعضاً مجری اهداف آن نیز بوده‌اند جرأت افشای آنرا نداشته و از همین روست که دکتر گاری آلن این عنوان بسیار گویا را برای کتاب خود برگزیده است: **هیچکس جرأت ندارد آنرا توطئه بنامد!**

هر چند درست است که بیان حقیقت و دفاع از آن به یک شجاعت فوق‌العاده ذاتی نیاز دارد، اما به نظر من **شجاع‌ترین فرد کسی است که گوش شنوای**

(c) ketabton.com: The Digital Library

حقیقت را دارا باشد! شاید در مقام حرف (نه عمل) همه ما طالب شنیدن حقیقت باشیم، ولی در مقام عمل، خصوصاً در آنجاکه مستقیماً پای خود ما به میدان کشیده می‌شود، معمولاً همه چیز به یک باره رنگ باخته و صورت کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرد. کتاب حاضر با استناد به مدارک و اسناد غیر قابل انکار تصویر کاملاً تازه‌ای از تاریخ سیاسی جهان را برای ما ترسیم کرده است. در این تصویر از آن جهان معمول و مرسوم دو قطبی کاپیتالیستی و کمونیستی ابداً خبری نیست. در ورای این «واقعیت» دروغین ظاهری هر دو قطب موجود به مثابه دو لبه یک قیچی برنده تصویر شده‌اند که ابر-ثروتمندان بین‌المللی با کمک آن شب و روز دست‌اندرکار قطع بندهای امید تمامی مردم جهان برای انقیاد و تسلیم نهایی آنها به یک نظام دیکتاتوری جهانی هستند. با خواندن این کتاب نظام مانوس ذهنی و تصورات قبلی شما از روند سیاسی جهان به کلی بر هم خواهد ریخت.

این تصویر غم‌انگیز احتمالاً چندان مطلوب شما نخواهد بود، اما فرار از «حقیقت» یا بی‌اعتنایی نسبت بدان هیچ دردی را دوا نخواهد کرد. کمترین انتظار نویسنده (و مترجم) از شما این است که حداقل شهامت شنیدن این پیام تازه را داشته باشید و این کتاب را که ظرف چند ماه، بیش از ۱۰ میلیون نسخه از آن در امریکا به فروش رسیده است با دقت و حوصله کافی بخوانید تا شاید روزی همراه با سایر مردم جهان برای جلوگیری از آن آینده شومی که برای همه ابناء بشر تدارک دیده‌اند به یک چاره‌جویی اساسی بپردازید.

عبدالخلیل حاجتی

تهران ـ مهر ماه ۱۳۶۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقدمه

داستانی را که در این کتاب می‌خوانید حقیقت دارد. اسامی افراد هم تغییر نیافته‌اند تا از گناهکاران حمایت نشده باشد. این کتاب ممکن است زندگی شما را به کلی دگرگون سازد. پس از مطالعه آن هرگز با دید قبلی خود به وقایع ملی و بین‌المللی نخواهید نگریست.

کتاب هیچکس جرأت ندارد... کتابی بسیار جدال برانگیز خواهد بود. ابتدا تبلیغات زیادی پیرامون آن به راه نخواهد افتاد زیرا کسانی که نقشه‌های‌شان در آن افشا گردیده است سعی خواهند نمود با حربه سکوت آن را خفه کنند. به دلایلی که با خواندن کتاب بر شما آشکار خواهد گردید، این کتاب نه در محافل «ذیربط» مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت و نه در کتابفروشی‌های محلی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت. اما برای جلوگیری از توزیع آزادانه آن هیچ‌کاری از دست این حضرات ساخته نیست. لذا، افراد و سازمان‌هایی که در این کتاب افشا شده‌اند سر انجام ناچار خواهند شد با حمله به خود کتاب یا نویسنده اثرات آن را خنثی کنند. این حضرات چنان منافع حیاتی و عمیقی دارند که ناچارند شما را از کشف حقایق مربوط به اقداماتشان باز بدارند، و برای حمله به این کتاب وسایل ارتباط جمعی[1] را در اختیار دارند.

صرفاً با توجه به حجم کم کتاب در برابر ابعاد و عظمت توطئه،

---

1. Mass Media

(c) ketabton.com: The Digital Library

«متخصصین» سعی خواهند کرد شما را به باد مسخره بگیرند تا شما را از تحقیق در مورد صحت و سقم اطلاعات مندرج در این کتاب منصرف سازند. نویسنده اعتراف می‌کند کسانی که از حقایق پشت پرده آگاهی دارند حاضر به اعتراف نیستند و، بنابراین، وی مدارک کافی برای اثبات پاره‌ای از نظریات خود ندارد، اما حضرات متخصص این موضوع را نادیده خواهند گرفت و در مبارزه خود علیه این کتاب، بر غلط‌های چاپی انگشت خواهند گذارد یا یک نقطه قابل بحث را مطرح خواهند ساخت. در صورت لزوم، حتی به دروغ‌پردازی هم متوسل خواهند شد تا کتاب را لکه‌دار ساخته و از این طریق موقعیت خود را حفظ کنند. از لحاظ روانی بسیاری از مردم ترجیح می‌دهند گفته‌های کسانی را که می‌خواهند اطلاعات مندرج در این کتاب را تخطئه کنند باور نمایند، زیرا آدمی طبعاً دوست دارد خبرهای ناخوشایند را نادیده بگیرد. ما این کار را به بهای مخاطرات شخصی مرتکب می‌شویم.

در تجربیات گذشته خود به عنوان استاد دانشگاه، سناتور ایالتی و هم اکنون هم به عنوان عضو کنگره امریکا، من افراد حرفه‌ای فراوانی را دیده‌ام که سعی کرده‌اند مدعیان را نابود سازند تا بر اعمال خود سر پوش بگذارند. امیدوارم این کتاب را دقیقاً مطالعه کنید و شخصاً به نتیجه‌گیری بپردازید و تسلیم نظرات کسانی که بلاجبار سعی خواهند نمود این کتاب را بی‌اعتبار سازند، نشوید. آینده شما مردم امریکا ممکن است به همین کتاب بستگی داشته باشد.

جان جی. اشمیتس

عضو کنگره ایالات متحده امریکا

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل اول

توطئه یا تصادف

پاره‌ای از مجلات، مخصوصاً مجلات ویژه کودکان، بخشی دارند تحت عنوان «سرگرمی‌ها». یکی از این سرگرمی‌ها نوعی بازی است که از شما می‌خواهد یک «عکس مخفی» را در درون یک تصویر بزرگ پیدا کنید. این تصویر بزرگ معمولاً منظره‌ای را با مقدار انبوهی گل و بوته و گیاه و درخت و سایر چیزهای موجود در طبیعت به شما نشان می‌دهد و زیر آن هم چنین نوشته شده است: «در جایی از این تصویر، الاغی وجود دارد که یک گاری را می‌کشد و یک پسر بچه هم روی آن گاری نشسته است. آیا می‌توانید آنها را پیدا کنید؟» پس از صرف وقت و تلاش فراوان غالباً موفق به پیدا کردن عکس مخفی نمی‌شوید تا این که چند صفحه بعد به پاسخ معما برمی‌خورید و می‌بینید که نقاش هنرمند آن عکس را با مهارت عجیبی در میان شلوغی حشو و زوائد منظره بزرگ از انظار پنهان کرده است. اگر منظره را به دقت بررسی کنید، در می‌یابید طوری نقاشی شده است تا عکس واقعی از انظار مخفی بماند. پس از پیدا کردن «عکس واقعی»، شما دیگر به هنرمندی‌های نقاش در خود منظره توجهی نمی‌کنید و فقط همان عکس معمایی را می‌بینید و بس.

به اعتقاد ما، نقاشان وسایل ارتباط جمعی با مهارت تمام مناظری را برای ما خلق می‌کنند تا یک تصویر واقعی را عمداً از دیدگاه ما پنهان نگاه دارند. در این کتاب به شما نشان خواهیم داد چگونه آن «عکس مخفی» را در لابلای

(c) ketabton.com: The Digital Library

مناظری که جراید، رادیو و تلویزیون هرروز برای ما ترسیم می‌کنند پیدا کنید. همین که توانستید دوز و کلک‌های پنهان‌کاری صحنه پردازان را بشناسید بعد از آن، کاملاً پی خواهید برد که آن الاغ و گاری و پسر بچه در تمام مدت جلوی چشمانتان بوده اما آنها را نمی‌دیدید.

میلیون‌ها امریکای از حوادث ناگواری که در این کشور روی می‌دهد نگران و مستأصل شده‌اند. همه مردم احساس می‌کنند نقصی در جایی نهفته است اما به علت هنرمندی‌های صحنه‌سازان وسایل ارتباط جمعی قادر نیستند بر روی آن انگشت بگذارند.

شاید شما هم یکی از همین افراد نگران و مستأصل باشید. چیزی شما را عذاب می‌دهد، اما ماهیت آنرا نمی‌شناسید. ما مرتباً رؤسای جمهوری را انتخاب می‌کنیم که علی‌الظاهر صادقانه قول می‌دهند پیشرفت جهانی کمونیسم را متوقف سازند، از ولخرجی‌ها و ریخت و پاش‌های دستگاههای دولتی جلوگیری کنند، آبی بر آتش‌سوزان تورم بپاشند، اقتصاد کشور را سر و سامان بدهند، روندی را که می‌رود تا کشور را به یک لجنزار اخلاقی مبدل سازد متوقف سازند و تغییر جهت بدهند، و جنایتکاران را همچنان که شایسته آنهاست به دست عدالت بسپارند. اما، علیرغم امیدهای فراوان و وعده‌های پر زرق و برق انتخابی، این مسایل، صرف نظر از این که چه کسی در کاخ سفید بر اریکه قدرت می‌نشیند، همچنان ادامه می‌یابد. هر دولت[1] جدید، چه جمهوریخواه و چه دموکرات، همان سیاست‌های اساسی دولت سابق را دنبال می‌کند که در جریان مبارزات انتخابی[2] آنها را کاملاً محکوم می‌کرده است. گروه‌های ذینفع اشاره به این واقعیت را برازنده آدم نمی‌دانند، اما به هر حال حقیقت همین است. آیا دلیل موجه و معقولی برای توجیه این حوادث هم وجود دارد؟ از ما می‌خواهند که چنین افکار و سؤالاتی را دنبال نکنیم. از ما انتظار دارند فکر کنیم که این حوادث همگی اموری تصادفی[3]

---

1. Administration 2. Election Campaign 3. Accidental

(c) ketabton.com: The Digital Library

است و بنا بر این برای جلوگیری از آنها هیچ‌کاری از ما ساخته نیست.

پرزیدنت روزولت زمانی می‌گفت، «در عالم سیاست، هیچ چیزی تصادفاً روی نمی‌دهد. اگر اتفاقی رخ داد، مطمئن باشید که طرح آن قبلاً به همان صورت ریخته شده است.» روزولت در چنان مقامی بود که خوب می‌دانست چه می‌گوید. ما معتقدیم بسیاری از وقایع عمده بین‌المللی که سرنوشت ما را رقم می‌زنند بدین دلیل رخ می‌دهند که شخص یا اشخاصی قبلاً آنها را به همان صورت طرح‌ریزی کرده‌اند. اگر قانون احتمالات را هم ملاک قرار دهیم، نیمی از وقایعی که رفاه ملت ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند باید به حال مردم امریکا مفید باشند. اگر حتی همه چیز را حمل بر بی‌کفایتی[1] محض بنماییم، رهبران امریکا گاهگاهی هم باید به نفع خود ما مرتکب اشتباه بشوند. سعی ما بر این است که ثابت کنیم در ایجاد مسایل مبتلا به جامعه امریکا، تصادف یا حماقت هیچ‌گونه دخالتی ندارد بلکه همه چیز از یک برنامه‌ریزی بسیار ماهرانه و زیرکانه سرچشمه می‌گیرد. مطالب این کتاب به همین برنامه‌ریزی مربوط است و این که چگونه همین برنامه‌ریزی، سیاست‌های داخلی و خارجی شش دولت اخیر [تا زمان پرزیدنت نیکسون، م.] را کاملاً ترسیم کرده[2] و شکل بخشیده است. امید است این کتاب مسایلی را توجیه کند که تا به امروز غیر قابل توجیه[3] به نظر می‌آمده‌اند، یعنی تصاویری را کاملاً بر ملا سازد که صحنه‌سازان رسانه‌های گروهی تا کنون سعی در مخفی ساختن آنها داشته‌اند.

کسانی که معتقدند وقایع مهم جهانی از یک برنامه‌ریزی قبلی سرچشمه گرفته‌اند مورد تمسخر قرار می‌گیرند که چرا به «نظریه توطئه در تاریخ» اعتقاد دارند. البته، در این عصر و زمانه مدرن، بجز آنانی که زحمت بررسی و مطالعه بیشتر را بر خود هموار ساخته‌اند، کمتر کسی به نظریه توطئه در تاریخ معتقد است. اما با اندکی تعمق و تفکر، می‌بینیم که وقایع و حوادث تاریخی را واقعاً

---

1. Incompetence 2. Explain 3. Inexplicable

(c) ketabton.com: The Digital Library

فقط به دو صورت می‌توان توجیه نمود: یا هر چیزی تصادفاً اتفاق می‌افتد بدون این که کسی با طرح و نقشه قبلی موجبات آنرا فراهم ساخته باشد، یا، در غیر این صورت، وقایع و حوادث تاریخی بدین دلیل روی می‌دهند که طرح و نقشه آنها با یک توطئه قبلی تهیه شده و کسی آن را به مورد اجرا گذارده است. محافل شوم روشنفکری ما «نظریه توطئه در تاریخ» را به باد استهزاء گرفته‌اند، اما با توجه به واقعیت‌های گذشته، این «نظریه تصادف در تاریخ» است که باید مورد تمسخر قرار گیرد. اگر حقیقتاً توطئه‌ای در کار نیست، پس چرا هر دولت تازه در امریکا همان اشتباهات اسلاف خود را مرتکب می‌شود؟ چرا دولت‌های اخیر همان اشتباهات گذشته را تکرار کرده‌اند که همواره به تورم[1] کسادی[2] و جنگ منتهی شده‌اند؟ چرا وزارت امور خارجه امریکا[3] همواره از یک «اشتباه بزرگ»[4] به اشتباه دیگری «می‌لغزد» که نتیجه‌اش چیزی جز خدمت به کمونیسم بین‌الملل نیست؟ اگر معتقد باشید که تمامی این حوادث صرفاً تصادفی یا ناشی از فراز و نشیب‌های مرموز و غیرقابل توجیه تاریخی است، در آن صورت شما را فردی «روشنفکر»[5] به حساب می‌آورند که می‌داند ما در یک جهان به اصطلاح پیچیده زندگی می‌کنیم. اما، اگر معتقد باشید که حدود ۳۲۴۹۶ واقعه تصادفی پی در پی در خلال چهل سال گذشته در تاریخ امریکا با قانون احتمالات چندان سازگار نیست، در آن صورت شما را به خیال‌پردازی و دیوانگی متهم خواهند ساخت.

چرا واقعاً تمامی فضلا[6] و مقاله نویسان[7] و مفسرین[8] رسانه‌های گروهی نظریه علت و معلولی[9] یا، به عبارت دیگر، نظریه توطئه در تاریخ را مردود می‌شمارند؟ در درجه اول، اکثر فضلا در جهان دانشگاهی خود دنباله رو دیگران هستند، درست همان طوری که خانم‌ها در پوشیدن لباس و سایر

---

1. Inflation
2. Depression
3. US State Deparmment
4. Blunder
5. Intellectual
6. Scholars
7. Columnist
8. Commentator
9. Cause and effect

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیزها کورکورانه از مد پیروی می‌کنند. شنا کردن برخلاف جهت آب موجب خواهد شد که این حضرات از حقوق اجتماعی و حرفه‌ای خود محروم گردند. در دنیای رسانه‌های گروهی هم وضع به همین منوال است. استادان و خطبا[1] علی‌الظاهر خود را افرادی بردبار و بلند نظر معرفی می‌کنند، اما در عمل اقدامات آنها کلاً به صورت یک جاده یک طرفه است که همه چیز بر روی آن به سوی چپ در حرکت است. در این سرزمین برج عاج (امریکا)، لیبرال‌ها و دانشمندان رسانه‌های گروهی وابسته به تشکیلات (که در فصل پنجم افشاء خواهند شد) وراجی‌های یک مائوئیست را به راحتی عمل می‌کنند، اما به مشاهده یک فرد محافظه‌کار، آن هم محافظه‌کاری که از نظریه توطئه در تاریخ دفاع می‌کنند، با هیاهو و جنجال او را به به سکوت مطلق وامی‌دارند. بنابراین، بهتر است در محافلشان خود را به حماقت بزنید تا در امان باشید!

دومین علت مهم برای ردّ نظریه توطئه در تاریخ این است که این حضرات طی سالیان متمادی نوعی علاقه محکم و ریشه‌دار عاطفی نسبت به خطاهای خود کسب کردند، به نحوی که تمامی وجود و ذهن خود را مدیون نظریه تصادف دانسته و با تمام وجود خود را متعهد به دفاع از آن می‌دانند. اکثر مردم بسیار بیزارند از این که اعتراف کنند فریب دیگران را خورده و یا در قضاوت‌های خود مرتکب اشتباه شده‌اند. بررسی شواهد و مدارک مربوط به وجود یک توطئه که سرنوشت سیاسی ما را از پشت صحنه رهبری می‌کند بسیاری از این حضرات را مجبور خواهد ساخت تا معتقداتی را که در طول عمر خود کسب نموده‌اند به کلی دور بریزند. اما چنین اقدامی مستلزم برخورداری از یک شخصیت بسیار نیرومند است تا انسان بتواند حقیقتاً با واقعیات روبه‌رو شود و اعتراف کند که در سراسر عمر خود همواره به خطا رفته است.

نویسنده این کتاب چنین گذشته‌ای را پشت سر داشته و به چنین

---

1. Pontificators

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجه‌گیری نهایی رسیده است. سرنوشت او هنگامی به نوشتن این کتاب انجامید که در صدد بر آمد ثابت کند که محافظه‌کاران امریکا در ادعاهای ضد کمونیستی خود صادق نیستند و دروغ می‌گویند. عکس‌العمل اولیه نویسنده در برابر نقطه نظرهای محافظه‌کاران بیشتر جنبه سوءظن و خصومت داشت. اما پس از چندین ماه تحقیق فشرده و گسترده سر انجام ناچار گردید اعتراف کند که او هم «فریب» خورده است.

سیاستمداران و «روشنفکران» به این تصور دل بسته‌اند که وقایع جهانی در اثر پاره‌ای فراز و نشیب‌های مرموز تاریخی پدید می‌آیند، یا به عبارت ساده‌تر، تصادفاً رخ می‌دهند. آنها با تشبث به استدلال امیدوارند که در صورت وخیم شدن اوضاع خود را از سرزنش‌های دیگران مصون نگهدارند.

اکثر روشنفکران، قلابی یا غیر قلابی، در مواجهه با تئوری توطئه در تاریخ به سادگی آن را به دست فراموشی می‌سپارند آنها هرگز سعی نمی‌کنند شواهد و مدارک موجود را دقیقاً بررسی کرده و با دلیل آنها را رد کنند زیرا قادر به انجام چنین کاری نیستند. وقتی هم می‌بینند که این روش سکوت چندان کارگر نیست، همین دانشمندان به اصطلاح «واقع‌گرا» و سازندگان افکار عمومی که در پشت رسانه‌های گروهی پنهان شده‌اند به حملات شخصی، استهزاء، و هجو و کنایه متوسل می‌شوند تا معترضین را از میدان به در کنند. توسل به حملات شخصی برای این است که توجه مردم را از حقایقی که یک نویسنده یا سخنران افشاء کرده است منحرف سازد. هدف از این کار در واقع این است که مدعی از افشای توطئه دست بردارد و تمام وقت و توان خود را صرفاً در دفاع از خویشتن به کار گیرد.

اما، هجو و استهزاء مؤثرترین سلاحی است که این حضرات بر علیه تئوری توطئه در تاریخ بکار می‌برند. از این سلاح به غایت مؤثر و برنده می‌توان چنان ماهرانه استفاده نمود که از هرگونه تلاش صادقانه در راه افشای این توطئه جلوگیری به عمل آورد. همه می‌دانیم که هیچکس مایل نیست مورد استهزاء دیگران قرار گیرد. برای اجتناب از این وضع، افشای این توطئه

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جمله مسایلی است که می‌تواند بهانه خوبی برای تمسخر به دست این حضرات بدهد. یکی از طرق مبارزه با مدعیان این است که این توطئه را پوچ و نامعقول جلوه دهند. مثلاً، یکی از وابستگان همین توطئه ممکن است با لحنی متکبرانه و تمسخرآمیز بگوید، «تصور می‌کنم سر کار معتقدید کلیه استادان لیبرال دانشگاه‌ها هرروز صبح از ستاد مرکزی این توطئه تلگرافی دریافت می‌دارند که در آن کلیه دستورات روز برای شستشوی مغزی دانشجویان دقیقاً توصیه شده است؟» پاره‌ای از طرفداران تئوری توطئه هم با بزرگ ساختن این توطئه از یک باند کوچک جهانی که واقعاً هست (و بعداً افشاء خواهد شد) و تعمیم آن به هر لیبرال و کارمند پادو در سطوح پایین ادارات محلی، سعی دارند تصویری به مراتب بزرگتر از واقعیت امر ترسیم کنند. یا به علت تعصبات مذهبی و نژادی، گوشه‌های کوچکی از شواهد و مدارک غیر قابل انکار را گرفته و فوراً به یک نتیجه‌گیری عجولانه می‌رسند که در جهت تأیید تعصبات خاص و فردی آنهاست، مثلاً می‌گویند این توطئه کلاً «یهودی»، «مسیحی» یا «فراماسونی» است. این عده نه تنها به افشای توطئه کمکی نمی‌کنند بلکه متأسفانه بازیچه دست همان کسانی قرار می‌گیرند که می‌خواهند مردم معتقد شوند تمام طرفداران تئوری توطئه افرادی خیالاتی و خل و احمق هستند.

«روشنفکران» خوش دارند عباراتی کلیشه‌ای، همچون گفته زیر بر زبان بیاورند: «بله، تئوری توطئه اغلب وسوسه‌انگیز است. اما بیش از حد ساده لوحانه است.» این که هر چیزی را بی کم و کاست به مکر و حیله‌های یک گروه کوچک توطئه‌گر و تشنه قدرت نسبت بدهیم مسلماً بیش از حد ساده لوحانه است. ولی، به اعتقاد ما هیچ چیزی ساده‌لوحانه‌تر از این نیست که سرسختانه درصدد باشیم وقایع بین‌المللی را با توسل به نظریه تصادف توجیه نماییم.

لیبرال‌ها در اکثر موارد کسانی را که مسئله توطئه را مطرح می‌سازند خیلی راحت به خیالاتی بودن متهم می‌کنند. مثلاً، می‌گویند، «آهای، شما

(c) ketabton.com: The Digital Library

دست‌راستی‌ها زیر هر بوته خاری سر می‌کشید، هر سنگی را زیر و رو می‌کنید و دنبال لولوی خیالاتی خود می‌گردید.» سپس هم با چسباندن مارک «تئوری شیطان در تاریخ» بر نظریه توطئه ضربه نهایی را بر مدعیان خود وارد می‌سازند. لیبرال‌ها این مارک را به شدت دوست دارند. هرچند عبارتی توخالی و بی‌معنی است، اما ظاهری مجلل و پر طمطراق دارد.

وقتی سردمداران محافل دانشگاهی و رسانه‌های گروهی نسبت به تئوری توطئه (یا علت و معلولی) در تاریخ چنین برخورد تمسخرآمیزی از خود نشان می‌دهند، اگر میلیون‌ها انسان ساده و با حسن نیت برای احتراز از اتهام ساده لوحی طبیعتاً همین برخوردها را بروز داده و همان عبارات کلیشه‌ای عقیده‌سازان را تکرار کنند جای هیچ‌گونه تعجب نخواهد بود. این عده، بدون این که حتی چند دقیقه از وقت خود را صرف مطالعه و بررسی درباره این توطئه بین‌المللی کرده باشند، در تلاش برای این که به اصطلاح آدم‌های فهمیده‌ای جلوه کنند، همان حالت برتری خودخواهانه ناصحان روشنفکر را به خود می‌گیرند.

«طرفداران تئوری تصادف» از ما می‌خواهند معتقد بشویم که نسبت دادن هر یک از مسایل خود به یک توطئه‌چینی قبلی «ساده‌لوحانه» است و کلیه مسائل ما زاییده فقر، جهالت، مرض است. اما حضرات این واقعیت را نادیده می‌گیرند که توطئه گران سازمان یافته همین عوامل سه گانه اعم از واقعی و خیالی را بهانه قرار دادند تا با استفاده آن برای همه ما یک زندان بزرگ پدید آورند. از اعماق تاریک و فراموش شده تاریخ تا به امروز بشریت همواره با فقر و جهالت و مرض دست به گریبان بوده است، اما این بدان معنا نیست که کلیه اقدامات پی در پی و فاجعه بار دولت‌های امریکا را در خلال سی سال گذشته با یک سطحی نگری و ساده اندیشی باور نکردنی ناشی از فقر و جهالت و مرض بدانیم. طرفداران تئوری تصادف این واقعیت را نادیده می‌گیرند که برخی از کشورهای واقعاً پیشرفته جهان هم به‌دست کمونیست‌ها افتاده‌اند. مثلاً، تا پیش از فرورفتن در کام کمونیسم بین‌المللی، چکسلواکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از مدرن‌ترین کشورهای صنعتی جهان بود و کوبا هم از حیث بالاترین درآمد سرانه در میان کلیه کشورهای امریکای مرکزی و امریکای جنوبی دومین کشور به شمار می‌رفت.

البته، درست نیست ادعا کنیم در میان نخبگان روشنفکری[1] هیچ فردی را نمی‌توان یافت که طرفدار تئوری توطئه در تاریخ باشد. به عنوان نمونه، پروفسور کارول کویگلی[2] را در نظر بگیرید که در دانشگاه جرج تاون[3] استاد دانشکده سرویس خارجی[4] است. ایشان را به هیچ وجه نمی‌توان به داشتن احساسات و افکار «دست راستی افراطی» متهم نمود.(همین جا باید توجه داشت که در رسانه‌های گروهی از این سه کلمه «دست راستی افراطی» به طرزی تفکیک‌ناپذیر برای کوبیدن مخالفین استفاده می‌شود.) دکتر کویگلی کلیه شرایط لازم برای احراز مقام یک فرد «لیبرال» را داراست، چرا که وی در قبله‌های آمال تشکیلات لیبرال‌ها یعنی دانشگاه‌های پرینستون[5] و هاروارد[6] سمت استادی داشته است. وی در کتاب ۱۳۰۰ صفحه‌ای بسیار محققانه خود به نام تراژدی و امید[7] از وجود یک شبکه توطئه جهانی پرده برمی‌دارد که بعداً در همین کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت. پروفسور کویگلی در پی ایجاد و ارائه یک تئوری تازه نیست، بلکه می‌خواهد با استناد به مدارک و تجربیات دست اول خود، وجود این شبکه را برملا سازد. به علاوه، ایشان به وضوح تاکید می‌ورزد که فقط به سری بودن این شبکه معترض است نه به اهداف شوم آن. وی صراحتاً اعلام می‌دارد:

> من از عملیات این شبکه اطلاع دارم زیرا مدت بیست سال است که آن را مطالعه کرده‌ام و در اوایل دهه ۱۹۶۰ هم به مدت دو سال اجازه یافتم اسناد و مدارک سری آن را از نزدیک بررسی کنم. من با این شبکه

---

1. Intellectual Elite
2. Carrol Quigley
3. Georgetown University
4. Foreign Service School
5. Princeton
6. Harvard
7. Tragedy and Hope

(c) ketabton.com: The Digital Library

یا با اکثر اهداف آن هیچ‌گونه مخالفتی ندارم و بیشتر عمر خود را هم در تماس نزدیک با آن گذرانده‌ام. من، چه در گذشته و چه در سال‌های اخیر، نسبت به پاره‌ای از سیاست‌های آن اعتراض کرده‌ام... اما اختلاف عقیده من با سردمداران این شبکه عمدتاً در این است که می‌خواهند این شبکه ناشناخته باقی بماند، در صورتی که من معتقدم نقش آن را در تاریخ چنان پراهمیت است که باید شناخته شود. (تأکیدات افزوده شده‌اند.)

ما با این نظر موافقیم که نقش این شبکه در تاریخ در خور شناختن است و به همین دلیل هم هست که این کتاب را نوشته‌ایم. لیکن با هدف آن به شدت مخالفیم زیرا بنا بر توصیف پروفسور کویگلی هدفش چیزی نیست جز ایجاد یک سیستم جهانی کنترل مالی که در حیطه اختیار یک گروه خاص باشد و بتواند بر نظام سیاسی تمام کشورها و کلاً بر اقتصاد جهانی مسلط گردد. به عبارت دیگر، این گروه دیوانه قدرت می‌خواهد تمامی جهان را تحت کنترل خود در آورد و بر آن حکومت کند. حتی از این هم وحشت‌انگیزتر این است که خواهان کنترل کامل بر تک تک اعمال فردی ما هستند. پروفسور کویگلی در همین زمینه می‌نویسد:

> آزادی و قدرت انتخاب وی [یعنی، هر فرد] در چارچوب یک سلسله امکانات بسیار محدود کنترل خواهد شد، بدین صورت که از بدو تولد شماره‌گذاری خواهد شد و تا پایان عمر کلیه جنبه‌های گوناگون حیات وی مانند سال‌های تحصیل، خدمت نظام یا سایر خدمات عمومی، پرداخت‌های مالیاتی، نیازمندی‌های بهداشتی و در درمانی، و بالاخره بازنشستگی و مزایای پس از مرگ وی همچنان به صورت یک شماره تعقیب و کنترل خواهد شد.

این شبکه در پی آن است که از طریق کنترل حکومت‌های سرتاسر جهان،

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلیه منابع طبیعی، بازرگانی، بانکی، و حمل و نقل جهانی را تحت سلطه بلامنازع خود در آورد. برای رسیدن به این اهداف، توطئه گران در تحریک و ایجاد جنگ و رکورد اقتصادی و تنفر در میان کشورهای جهان هیچ تردیدی به خود راه نداده‌اند. این توطئه گران در صدد برقراری چنان انحصاری هستند که کلیه رقبای خود را از میدان به در کرده و سیستم تجارت آزاد[1] را به کلی از جهان براندازند. و آقای پروفسور کویگلی، استاد دانشگاه‌های هاروارد، پرینستون و جرج تاون، این اهداف را تأیید می‌فرمایند.

پروفسور کویگلی تنها فرد تحصیل کرده و دانشگاهی نیست که از وجود یک باند انحصارطلب[2] و توطئه گر، که از این پس آنها را محارم[3] خواهیم نامید مطلع است. محققان با صداقت دیگری هم که بارها و بارها همین افراد را در صحنه‌های خانمان برانداز آتش‌افروزی‌های سیاسی مشاهده کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که یک سازمان معینی که جنون آتش افروزی دارد آشکارا دست‌اندرکار ایجاد این صحنه‌ها در سرتاسر جهان است. اما همین دانشمندان صادق‌الفکر به خوبی می‌دانند که اگر خود را در یک رویارویی مستقیم با این محارم درگیر سازند، حیات شغلی‌شان به کلی نابود خواهد شد. نویسنده می‌داند که چنین افرادی هم وجود دارند، چراکه با پاره‌ای از آنها در تماس بوده است.

رهبران مذهبی‌ای هم هستند که از وجود این توطئه به خوبی اطلاع دارند. در یکی از گزارش‌های خبرگزاری یونایتد پرس اینترنشنال[4] به تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۶۵، پدر پدروآروپ[5]، رئیس فرقه ژزوئت[6] وابسته به کلیسای کاتولیگ رم[7]، ضمن گفتاری خطاب به شورای جهانی کلیساها[8]، اتهامات زیرین را نسبت به این شبکه توطئه وارد ساخته است:

---

1. Free Enterprise System
2. Self-Perpetuating
3. Insiders
4. United Press International
5. Father Pedro Arrupe
6. Jesuit order
7. Roman Catholic Church
8. Ecuminical council

(c) ketabton.com: The Digital Library

این گروه ملحد...دست کم در سطوح بالای رهبری به طرزی بغایت کارا و مؤثر فعالیت دارد. این گروه کلیه وسایل ممکن را که در اختیار دارد، از امکانات علمی گرفته تا زمینه‌های فنی و اجتماعی و اقتصادی، برای اهداف خود به کار گرفته است. این گروه از یک استراتژی دقیقاً طراحی شده پیروی می‌کند. در سازمان‌های بین‌المللی، در محافل مالی و در زمینه‌های ارتباط جمعی نظیر مطبوعات، سینما، رادیو و تلویزیون تقریباً نفوذ کامل دارد.

برای متقاعد ساختن خواننده نسبت به امکان وجود گروهی از محارم توطئه‌گر که در بالاترین سطوح، سیاست‌های دولت امریکا را تحت نفوذ و اداره خود دارد، موانع زیادی در پیش است. داستان این محارم توطئه‌گر حقیقت دارد، و همین جاست که حقیقت از افسانه هم به مراتب عجیب‌تر است. در اینجا با عظیم‌ترین داستان پلیسی جنایی[1] در تاریخ بشر مواجه هستیم که از لحاظ هیجان، آثار نویسندگانی چون ارل استانلی گاردنر و آگاتا کریستی یا آثار فیلم‌سازانی چون آلفرد هیچکاک در برابر آن به کلی رنگ می‌بازند. اگر به داستان‌های اسرارآمیز علاقمند هستید، از مطالعه عملیات این محارم دچار حیرت و افسون خواهید شد. اگر این شبکه‌ای را که پروفسور کویگلی درباره‌اش حرف می‌زند بررسی کنید، پی خواهید برد آنچه که قبلاً برایتان باور نکردنی می‌نمود نه تنها وجود دارد بلکه زندگی همه ما را نیز عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است.

باید همواره به خاطر داشت که نخستین وظیفه هر توطئه، چه در صحنه سیاسی باشد، چه در زمینه جنایی و چه در محدوده یک اداره کوچک، این است که همه مردم را متقاعد سازد که هیچ توطئه‌ای در کار نیست. موفقیت توطئه گران عمدتاً در گرو میزان قدرت آنها در انجام همین وظیفه است. این که نخبگان محافل دانشگاهی و وسایل ارتباط جمعی همواره وجود محارم را

1. Whodunnit

(c) ketabton.com: The Digital Library

به باد تمسخر می‌گیرند صرفاً بدان خاطر است که می‌خواهند عملیات آنها را در پرده ابهام نگه دارند. این «هنرمندان» خوب می‌دانند که چگونه آن الاغ و گاری و پسر بچه را از دید همه ما پنهان سازند.

به زندگی و تجربیات شخصی خودتان نظری بیفکنید. احتمالاً زمانی را به خاطر می‌آورید که در جریان حادثه‌ای قرار گرفته‌اید یا مشخصاً از آن اطلاع حاصل کرده‌اید و خبر آن هم در جراید منتشر شده است. این حادثه شاید به یک واقعه ورزشی، به انتخاب، به کمیته، یا حتی به امور شخصی خودتان مربوط می‌شده است. آیا آن گزارش خبری در جراید روز، شرح «واقعی» ماجرا، یعنی جریان‌های پشت پرده را هم منعکس ساخته است؟ مسلماً خیر؛ و به دلایل گوناگون. احتمالاً خبرنگار با مشکلاتی از قبیل زمان و محدودیت ستون خبری مواجه بوده است و چه بسا که دست‌اندرکاران تهیه گزارش، تمام حقایق مربوط به حادثه را عمداً افشا نکرده‌اند. همچنین امکان دارد اتخاذ تصمیم در مورد این که چه چیزی را باید منتشر ساخت و چه چیزی را از متن خبر حذف نمود ناشی از تعصب خود گزارشگر باشد. مقصود ما از بیان این مطالب این است که مردم اکثراً به تجربه دریافته‌اند یک گزارش خبری اغلب منعکس کننده تمام داستان نیست. اما بسیاری از مردم تصور می‌کنند تجربیات شخصی خودشان جنبه استثنایی دارد، در حالی که همین تجربیات در واقع نمونه‌ای از واقعیات زندگی روزمره در جامعه ماست. وضعیت گزارش‌های مربوط به وقایع ملی و بین‌المللی هم درست نظیر همین تجربیات روزمره در مورد گزارش‌های مربوط به وقایع جزیی و محلی خود ماست.

در تشویق مردم به بررسی شواهد و مدارک مربوط به باند محارم، مسایل روانی هم دخالت دارند. معمولاً مردم راحت ترند که به تصورات و عقاید گذشته خود بچسبند و با همان‌ها زندگی کنند. وقتی کریستف کلمب می‌گفت زمین مثل یک توپ، گرد است و مثل یک قرص نان مسطح نیست، مردم بر او سخت بر آشفتند. با آن ادعای غیر مأنوس، در واقع از آنها دعوت می‌شد تا طرز فکر مانوس و همیشگی خود را دور بریزند و دیدگاه کاملاً تازه‌ای را

(c) ketabton.com: The Digital Library

اختیار کنند. «روشنفکران» آن زمان کریستف کلمب را مورد استهزا قرار دادند و مردم هم به وی گوش ندادند، چرا که می‌ترسیدند مبادا موقعیت اجتماعی خود را از دست بدهند. بسیاری از افراد دیگر هم اصولاً نمی‌خواستند باور کنند که زمین گرد است. آن ادعای تازه بسیاری از چیزها را در هم می‌ریخت. طرفداران نظریه مسطح بودن زمین[1] آنچنان منافعی عمیق و ریشه دوانیده در شخصیت خود داشتند که کریستف کلمب را به‌خاطر معارضه با نظریاتشان در مورد عالم[2] زیر خروارها فحش و ناسزا مدفون ساختند. آن حضرات هم می‌گفتند: «ما را با این حرف‌ها گیج نکنید؛ افکار ما از قبل ساخته و پرداخته شده است.»

همین عوامل امروزه هم مصداق خارجی دارند. چون رسانه‌های گروهی تماماً در کنترل تشکیلات است، هر کس در صدد افشای باند محارم برآید سیلی از پرخاش و ناسزا از طریق روزنامه‌ها، مجلات، رادیو و تلویزیون به سوی وی سرازیر خواهد شد. هرگاه کسی به خود جرأت دهد و برای نخستین بار این فکر را مطرح سازد که در ورای کلیه مسایلی که هم اکنون جامعه امریکا را متزلزل ساخته است سازمان متشکل و منظمی (که در فصل پنجم افشا خواهد شد) خوابیده است، رسانه‌های گروهی به همین ترتیب «آبرو و حیثیت اجتماعی» وی را به مخاطره خواهند انداخت. بدبختانه، موقعیت اجتماعی برای بسیاری از مردم در مراتبی بسیار بالاتر از صداقت فکری و اخلاقی قرار دارد. اگر چه به این حقیقت هرگز اعتراف نمی‌کنند، اما در نظر بسیاری از مردم مقام اجتماعی مهمتر از بقاء آزادی در امریکاست.

اگر از همین مردم بپرسند کدام یک نزد آنها مهمتر است، تشخص اجتماعی یا نجات فرزندانشان از بردگی، البته که دومی را انتخاب خواهند کرد. اما اعمال (یا فقدان اعمال) آنها به مراتب گویاتر از حرف‌های‌شان است. هرگاه سخن از رویارویی با تهدیدی که بقاء جامعه امریکا را به مخاطره

---

1. Flat- earthers 2. Universe

(c) ketabton.com: The Digital Library

افکنده است به میان می‌آید، همین مردم در دلیل تراشی[1] نبوغ و استعداد کم نظیری از خودشان بروز می‌دهند. در اعماق وجود این مردم ترسی نهفته است که مبادا به‌خاطر موضع‌گیری‌های‌شان مورد تمسخر دیگران قرار گیرند یا این که احتمالاً از دعوت شدن به مهمانی‌های مقام‌آور شبانه محروم گردند. به جای این که شلاق خشمشان را بر سر باند محارم فرود آورند، عملاً بر کسانی خشم می‌گیرند که سعی دارند با افشای توطئه‌گران، کشور را از سقوط حتمی نجات دهند.

یک عامل اساسی که بررسی بی‌طرفانه از شواهد و مدارک مربوط به وجود این توطئه را بر افراد اجتماعی‌نگر بسیار دشوار می‌سازد این است که توطئه‌گران در زمره عالی‌ترین طبقات اجتماعی جهان قرار دارند. آنها بی‌اندازه ثروتمند، بسیار تحصیل کرده و به غایت با فرهنگ هستند. بسیاری از آنان در زمینه خدمات بشر دوستانه شهرتی مادام‌العمر کسب کرده‌اند. هیچکس دوست ندارد موضعی را اتخاذ کند که شخصیت‌های برجسته را به توطئه‌چینی در جهت به بند کشیدن هموطنان امریکایی خود متهم سازد. اما فرار از واقعیت‌ها ممکن نیست. آنان که میل ندارند توطئه‌شان برملا گردد، نغمه «آبرو و حیثیت اجتماعی خود را به مخاطره می‌اندازید!» را ساز کرده‌اند که بسیاری از محافل علمی و بازرگانی در برابر آن به شدت آسیب پذیرند. محارم خوب می‌دانند که اگر محافل علمی و بازرگانی برای نجات سیستم اقتصاد خصوصی هیچ موضعی اتخاذ نکنند، آنگاه سوسیالیسمی که می‌خواهند به بهانه آن تمام جهان را تحت سلطه خود در آورند، اجتناب‌ناپذیر خواهند بود. آنها معتقدند که صاحبان حرف و تجارت اکثراً به قدری سطحی و رو به زوال‌اند، به حدی پایبند مقام و منصب خود هستند، و تا آن درجه در مسایل کسب و کار خود غرق شده‌اند که هیچ فرصت ندارند تا به رویدادهای جهان سیاست بپردازند. به اینها خوب فهمانده‌اند که اگر در

1.Rationalization

(c) ketabton.com: The Digital Library

صدد اتخاذ موضعی نسبت به رویدادهای سیاسی برآیند چنین اقدامی ممکن است به ضرر منافع بازرگانی‌شان تمام شود یا قراردادهای دولتی‌شان را کلاً به مخاطره اندازد. این عده را با پرداخت رشوه‌هایی که وجوه آن از مالیات‌های خودشان تأمین می‌گردد، وادار به سکوت کرده‌اند.

ما امیدواریم که این توطئه‌گران وطن پرستی و شهامت باقیمانده در مردم امریکا را دست کم گرفته باشند. ما احساس می‌کنیم هنوز در میان شما هستند کسانی که با افسون‌های تلویزیون به خواب نرفته‌اند، خدا و خانواده و کشور را برتر از مقام‌ها و موقعیت‌های اجتماعی می‌دانند، و دست در دست هم خواهند داد تا توطئه محارم را افشا و نابود سازند. دیوژن، فیلسوف معروف، سرتاسر یونان قدیم را در پی یافتن یک انسان بی‌غل و غش زیر پا گذاشت. ما هم برای یافتن صدها هزار زن و مرد صادق‌الفکر در پهنه امریکا به راه افتاده‌ایم که علاقمند باشند واقعیت‌ها را شخصاً و از نزدیک بررسی کنند تا به نتایجی منطقی دست یابند- هرچند که نتایج حاصله بسیار ناخوشایند باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل دوم

سوسیالیسم:
شاهراه ابرثروتمندان برای کسب قدرت

همه می‌دانند، شخصی موسوم به آدولف هیتلر[1] روزگاری در این دنیا وجود داشته است. هیچکس منکر این واقعیت نیست. همه مردم در اطراف و اکناف کره زمین از ویرانی و وحشتی که این مرد دیوانه در جهان پدید آورد به به خوبی آگاهند. هیتلر از خانواده فقیری بود که هیچ پایگاه اجتماعی نداشت. تحصیلات خود را در دبیرستان رها کرده بود و هیچکس او را فردی صاحب فرهنگ عالی به حساب نمی‌آورد. اما همین شخص در صدد بر آمد تا همه جهان را به دست خود فتح کند. در اوایل کار خود، در یک اطاقک سرد زیر شیروانی می‌نشست و رویاهای خویش را برای حکومت بر تمامی جهان به روی کاغذ می‌آورد. ما این را می‌دانیم.

ما همچنین می‌دانیم که شخصی موسوم به ولادیمیر ایلیچ لنین[2] وجود داشته است. لنین هم مثل هیتلر بود و به یک خانواده اشرافی تعلق نداشت. اما همین فرزند یک کارمند دون پایه که بیشتر عمر خود را در فقر و تنگدستی گذرانده بود مسئول مرگ ده‌ها میلیون از هم نوعان شما و اسارت و بردگی تقریباً یک میلیارد انسان دیگر است. لنین هم مثل هیتلر شب‌ها تا نیمه‌های

---

1. Adolph Hitler 2. Vladimir Ilich Lenin

(c) ketabton.com: The Digital Library

صبح در یک اتاقک تاریک زیر شیروانی بیدار می‌ماند و نقشه می‌کشید که چگونه می‌تواند تمامی جهان را تصرف کند. ما این را هم می‌دانیم.

آیا به عنوان یک فرض نظری امکان ندارد که یک نفر میلیاردر نه در یک اتاقک زیر شیروانی بلکه در آخرین طبقه یک هتل بسیار مجلل در قلب منهتن (نیویورک)، لندن یا پاریس نشسته باشد و همان رؤیاهای هیتلر و لنین را در سر بپروراند؟ باید اعتراف نمود که به عنوان یک فرض نظری چنین امکانی هست. ژولیوس سزار[1] که یک اشراف زاده ثروتمند بود، به همین کار دست زد. آیا ممکن نیست یک چنین فردی با دیگر هم‌فکران خود دست به یک اتحاد بزنند و گروهی تأسیس کند؟ این قبیل افراد مدارج عالی تحصیلی دارند، از موقعیت اجتماعی بسیار عظیمی برخوردارند، و قادر هستند برای تحقق افرادشان مبالغ هنگفتی پول فراهم سازند. اینها امتیازاتی است که هیتلر و لنین هیچ کدام نداشتند.

پی بردن به کنه چنین شهوت انحرافی رسیدن به قدرت برای افراد عادی بسیار مشکل است. یک فرد عادی، از هر ملیتی که باشد، تنها می‌خواهد در شغل خود آدم موفقی باشد و از یک سطح نسبتاً بالای یک زندگی توأم با فراغت و امکان مسافرت برخوردار گردد. در پی آن است که هنگام ناخوشی و سلامت از خانواده خود نگهداری کند و امکان تحصیلات خوبی را برای فرزندان خود فراهم سازد. آرزوهای وی در همین محدوده خلاصه می‌شوند. به هیچ وجه آرزو ندارد قدرت خود را بر دیگران اعمال کند، سرزمین‌های بیگانه را به تصرف خود درآورد، یا بر اریکه سلطنت تکیه بزند. چون در لهیب شهوت کسب قدرت نمی‌سوزد، برایش مشکل است تصور کند افراد دیگری هم وجود دارند که... افراد دیگری که به ساز کاملاً متفاوتی می‌رقصند. مگر نه این است که سزارها و اسکندرها و هیتلرها و لنین‌ها و استالین‌ها و امثال اینها نیز در تاریخ بشر وجود داشته‌اند. چرا باید تصور کنیم که

---

1. Julius Caesar

(c) ketabton.com: The Digital Library

امروزه چنین مردانی با همان شهوت انحرافی کسب قدرت وجود ندارند؟ و اگر چنین افرادی از طبقات میلیاردر جهان باشند، آیا امکان ندارد که برای به چنگ در آوردن قدرت‌های انحصاری از وجود همان مهره‌هایی چون هیتلر و لنین بهره‌برداری کنند؟

اوضاع جهان در عصر حاضر در واقع به همین منوال است، هر چند که باور کردن آن مشکل است. ما هم مثل کریستف کلمب با این مشکل مواجه هستیم که می‌خواهیم شما را متقاعد سازیم به این که زمین برخلاف آنچه که در همه عمر به شما تلقین شده است مسطح نیست، بلکه بر عکس کروی شکل است. در این کتاب شواهد و مدارکی ارائه خواهیم داد که نشان می‌دهد چیزی را که تحت عنوان «کمونیسم» می‌شناسید از مسکو یا پکن اداره نمی‌شود بلکه شاخه است از یک توطئه عظیم‌تر که از نیویورک، لندن، و پاریس رهبری و اداره می‌شود. کسانی که در رأس هرم این نهضت نشسته‌اند به آن مفهوم سنتی و مرسوم کلمه، کمونیست نیستند. آنها هیچ نوع سرسپردگی نسبت به مسکو و پکن ندارند بلکه فقط به خود و تمهیدات خود وفا دارند و به چرندیات شبه فلسفی کمونیسم هم مطلقاً اعتقادی ندارند. آنها ابداً حاضر نیستند ثروتشان را با دیگران تقسیم کنند. سوسیالیسم[1] فلسفه‌ای است که توطئه گران به سود خود از آن بهره‌برداری می‌کنند، و فقط آدم‌های ساده لوح به آن اعتقاد دارند. این کتاب دقیقاً نشان خواهد داد که چگونه از امکانات مادی کاپیتالیسم به صورت یک سندان و از ترّهات فکری کمونیسم به صورت چکش برای فتح تمامی جهان بهره‌برداری می‌شود.

این فکر که کمونیسم چیزی جز شاخه‌ای از یک توطئه گسترده‌تر نیست در تحقیقات خبرنگاری نویسنده به نحوی فزاینده آشکار گردیده است. نویسنده فرصتی یافت تا با چهار افسر بازنشسته که دوران خدمتشان را در سطوح عالی سازمان‌های جاسوسی نظامی گذرانده بودند به‌طور خصوصی

---

1. Socialism

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصاحبه کند. بخش عمده اطلاعات نویسنده از همین طریق به دست آمده است و اسرار این توطئه بر چندین هزار نفر دیگر هم پوشیده نیست. محافل سطوح بالا در سازمان‌های جاسوسی نظامی هم از وجود این شبکه به خوبی آگاهند. به علاوه، نویسنده با شش نفر دیگر مصاحبه کرده است که در مقام مامورین تحقق و رسیدگی عمر درازی را در خدمت کمیته‌های کنگره امریکا سپری کرده‌اند. در سال ۱۹۵۳، یکی از آنها به نام نورمن داد[1] در رأس «کمیته ریس»[2] قرار داشت که کار آن رسیدگی به بنیادهایی[3] بود که از پرداخت مالیات معاف بودند. به محض این که آقای داد دست به کار این شد که در خصوص نقش منابع عالی مالی بین‌المللی در نهضت‌های انقلابی جهان تحقیقات عمیق و گسترده‌ای به عمل آورد، به دستور کاخ سفید[4] که در آن زمان در اشغال پرزیدنت آیزنهاور[5] بود موضوع رسیدگی برای همیشه متوقف گردید. به گفته آقای داد، تحقیق در مورد بمب‌اندازی‌های خیابانی گروه‌های افراطی (رادیکال) کاملاً مجاز است، اما به محض این که این تحقیقات شما را به سر منشاء اصلی این گونه اقدامات در «جهان واقعی» آن هدایت می‌کند، پرده آهنین سیاسی به یک باره با سنگینی تمام فرو می‌افتد.

شما می‌توانید هر نوع اعتقادی درباره کمونیسم[6] داشته باشید به جز این اعتقاد که کمونیسم در حقیقت توطئه‌ای است که از طرف «دنیای محترمین» هدایت و رهبری می‌شود. از همین روست که مردم اغلب به فعالان ضد کمونیست می‌گویند، «بله، نگرانی شما را نسبت به کمونیسم درک می‌کنم، اما این که توطئه کمونیستی در ایالت متحده دارد ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد، تصویری پوچ و بی‌معنی است. کمونیسم در اینجا خریدار ندارد. البته، قابل قبول است که به علت اشاعه فقر، جهالت و مرض در قاره آسیا افریقا و امریکای لاتین نگران پیشرفت کمونیسم در آنجاها باشیم. اما ابراز نگرانی نسبت به ایالات متحده که اکثریت عظیمی از مردم آن هیچ‌گونه توافق و

---

1. Norman Dodd
2. Reece Commitee
3. Foundations
4. The white House
5. Eisenhower
6. Communism

(c) ketabton.com: The Digital Library

همدردی با کمونیسم ندارند، دست کم یک نگرانی بیهوده است.»

این استدلال علی‌الظاهر بسیار منطقی و معقول به نظر می‌رسد. مردم امریکا واقعاً ضد کمونیست هستند. فرض کنید، همین الساعه این کتاب را کنار گذاشته، قلم و کاغذ بر می‌دارید و عازم نزدیک‌ترین مرکز داد و ستد بازار می‌شوید تا درباره نظر مردم امریکا نسبت به کمونیسم یک بررسی کوتاه به عمل آورید. از نخستین فردی که می‌بینید سوال می‌کنید: «آقا، میل دارم بدانم سرکار با کمونیسم موافقید یا مخالف؟»

اکثریت مردم احتمالاً تصور خواهند کرد شاید با این سوال آنها را دست انداخته‌اید. اگر بررسی را دنبال کنید پی خواهید برد که تقریباً نود و نه درصد مردم امریکا ضد کمونیست هستند. احتمالاً بسیار مشکل است کسی را بیابید که در قبال کمونیسم یک موضع مثبت داشته باشد.

پس، علی‌الظاهر چنین بر می‌آید که اتهامات وارده بر ضدکمونیست‌هایی که نگران تهدید داخلی کمونیسم در امریکا هستند کاملاً به جا و معتبر است، چرا که بررسی شما نشان خواهد داد مردم امریکا طرفدار کمونیسم نیستند. اما فرض کنید قبل از این که مصاحبه شونده تخیلی با یک حالت تنفر نسبت به چیزی که به اعتقاد وی نوعی بررسی احمقانه است از شما دور شود، در دنباله سوأل قبلی خود اضافه می‌کنید: «آقا، یکی دو سوأل دیگر نیز هست که میل دارم قبل از رفتن از شما بپرسم. این سوألات، چرند یا توهین‌آمیز نیستند.» و بعد می‌پرسید: «کمونیسم چیست؟ لطفاً ممکن است آن را تعریف کنید؟»

پس از این سوألات بلافاصله وضع کاملاً تازه‌ای پدید خواهد آمد. بر خلاف وحدت نظر تقریباً کاملی که نسبت سوأل قبلی شما وجود داشت، این بار با چنان آراء و عقاید گوناگونی مواجه خواهید شد که باور نکردنی است. بعضی خواهند گفت: «اوه، بله، کمونیسم. خوب، این خود نوعی سوسیالیسم ظالمانه است.» عده دیگر معتقدند: «کمونیسم آن طوری که دراصل مورد نظر کارل مارکس بود، فکر خوبی بود. اما این فکر هرگز عملی نشده و روس‌ها آن را به لجن کشیده‌اند.» و یک دسته دیگر هم ممکن است دانشمند مآبانه‌تر از بقیه اعلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنند: «کمونیسم صرفاً تجدید حیات همان امپریالیسم روسیه تزاری است.»

اگر برحسب تصادف یکی از آن افرادی را که خواسته بودیم کمونیسم را برای شما تعریف کند، استاد علوم سیاسی در یکی از کالج‌های محلی باشد، بسیار امکان دارد که در پاسخ شما بگوید: «نمی‌توانید بپرسید، کمونیسم چیست؟» این سوالی است کلاً سطحی و ناشیانه در خصوص وضعیتی به غایت پیچیده. امروزه کمونیسم، درست بر خلاف نظریه افراطیون دست راستی در امریکا، یک نهضت یک پارچه بین‌المللی نیست بلکه نهضتی است چند مرکزی[1]، پراکنده و ناسیونالیستی که ماهیت آن از جاذبه شخصی رهبران ملی کشورهای گوناگون نشأت می‌گیرد. البته، درست است که احزاب کمونیست جهان ترکیبی از دیالکتیک هگل[2] و ماتریالیسم فوئرباخ[3] را مشترکاً دارا هستند، اما این پرسش که، کمونیسم چیست؟ در واقع نوعی ساده اندیشی بسیار شگفت‌انگیز است. به جای آن باید سوال کنید: کمونیسم مائوتسه تونگ[4] چیست؟ کمونیسم هوشی مین[5] یا فیدل کاسترو[6] یا مارشال تیتو[7] چیست؟

اگر تصور می‌کنید با این حرف‌ها قصد شوخی و مزاح داریم، لابد این روزها با اساتید علوم سیاسی در این باره صحبت نکرده‌اید، چرا که پاسخ بالا انعکاسی از نظریه رایج و معمول در دانشگاه‌های ماست؛ وزارت امور خارجه هم که جای خود را دارد.

چه با هر یک از تعاریف موافق باشید و چه مخالف، و چه احیاناً تعریف دیگری از خودتان داشته باشید، در این میان یک چیز قابل انکار نیست. هیچ بخش محسوسی از همین مردم ضد کمونیست امریکا نمی‌توانند بر سر چیزی که فکر می‌کنند مخالف آن هستند درست به توافق برسند. آیا خود همین عدم توافق وحشت‌انگیز نیست؟ خوب دقت کنید: ظاهراً ما با چیزی

---

1. Polycentric
2. Hegelian Diatlectics
3. Feuerbachian Materialism
4. Mao Tse-tung
5. Ho Chi Minh
6. Fidel Castro
7. Marshal Tito

(c) ketabton.com: The Digital Library

روبه‌رو هستیم که همگی آن را بد می‌دانیم، اما نمی‌توانیم بر سر همان چیزی که مخالف آن هستیم دقیقاً توافق حاصل کنیم!

یک چنین وضعی، مثلاً، در بازی فوتبال چه نتیجه‌ای به بار خواهد آورد؟ یک تیم فوتبال را مجسم کنید که چهار بازیکن جلو با مدافعین میانی، و اینها با مدافعین عقب، و اینها با کمک مربیان و مربیان، و همه اینها با سر مربی و سایر اعضای تیم بر سر این که آرایش تیم و نحوه بازی و دفاع آن در برابر تیم مقابل چگونه باید باشد مطلقاً توافقی ندارند. بازی یک چنین تیمی به چه صورت و سرنوشت آن چه خواهد بود؟ صحنه بازی مسلماً نمونه‌ای از یک بی‌نظمی آشکار خواهد بود. یک تیم متشکل از آدمک‌های چوبی را هم می‌توان با موفقیت تمام در برابر یک چنین تیمی قرار داد که هیچ شناخت و هدف مشخصی از بازی خود ندارد. نخستین اصل در هر رویارویی، اعم از فوتبال یا جنگ (سرد یا گرم)، شناخت حریف یا دشمن است. مردم امریکا دشمن خود را نمی‌شناسند. لذا، مطلقاً جای تعجب نیست که ظرف چند دهه اخیر کشورهای جهان یکی پس از دیگری به کام کمونیسم فرورفته‌اند.

با توجه به این واقعیت که تقریباً هر کس تعریف خاصی از کمونیسم برای خود دارد، ما هم تعریف خود را در اینجا می‌آوریم و بعد سعی خواهیم نمود به شما ثابت کنیم که همین تعریف تنها تعریف درست و معتبر از کمونیسم است. کمونیسم یعنی یک حرکت توطئه گرانه بین‌المللی برای کسب قدرت از جانب کسانی که در سطوح بسیار عالی قرار گرفته و آماده‌اند تا برای تحقق هدف نهایی خود که فتح تمامی جهان است از هر وسیله ممکن بهره‌برداری نمایند.

توجه دارید که در این تعریف طبق معمول از مارکس[1]، انگلس[2]، لنین[3]، تروتسکی[4]، بورژوآ[5]، پرولتاریا[6]و یا ماتریالیسم دیالکتیک[7]، هیچ ذکری هم

---

1. Marx
2. Engels
3. Lenin
4. Trotsky
5. Bourgeois
6. Proletariat
7. Dialectic Materialism

(c) ketabton.com: The Digital Library

به میان نیاورده‌ایم. از نظریات شبه اقتصادی[1] و فلسفی- سیاسی[2] کمونیست‌ها هم چیزی نگفته‌ایم. این نظریات در واقع فوت و فن‌های کمونیسم هستند و آنها را نباید با خود توطئه کمونیستی اشتباه کرد. ما موکداً این حرکت را یک توطئه بین‌المللی در جهت رسیدن به قدرت نامیده‌ایم. تا به این ماهیت توطئه گرانه پی نبریم، کمونسیم را مطلقاً نشناخته‌ایم و تا ابد اندر خم اولین کوچه کمونیسم در جا خواهیم زد و بچه‌گانه است خیال کنیم کمونیسم به همان حرف‌ها و فوت و فن‌ها ختم می‌گردد.

اگر می‌خواهید در جراید لیبرال یا در میان لیبرال‌های دانشگاهی وابسته به تشکیلات، موجی از خشم برانگیزید، تنها کافی است کلمه توطئه را رابطه با کمونیسم بر زبان بیاورید. قرار نیست معتقد باشیم که کمونیسم یک توطئه سیاسی است. به جز توطئه، هر تصور دیگری را می‌توان نسبت به آن داشت. می‌توانید بگویید این نظام در صدد نابودی جامعه ماست. با شنیدن این حرف‌ها، غریو هلهله و تحسین و کف زدن از اکثریت عظیمی از مردم امریکا بر خواهد خاست. اما اگر انتظار تحسین و کف زدن دارید، هرگز و هرگز کلمه توطئه را بر زبان نیاورید، زیرا درست در همین جاست که آتش خشم دار و دسته لیبرال‌ها بر علیه شما شعله‌ور خواهد شد. ما را از داشتن اعتقاد به وجود انواع و اقسام توطئه منع نکرده‌اند؛ فقط عقیده به یک توطئه جدید سیاسی مجاز نیست.

ما همه می‌دانیم که در سرتاسر تاریخ، همواره گروه‌های کوچکی وجود داشته است که دست به توطئه زده‌اند تا زمام قدرت را به چنگ آورند. کتب تاریخی از شرح توطئه‌چینی‌های‌شان انباشته است. حتی مجله لایف[3] هم که یکی از ارگان‌های خود توطئه گران است، به وجود توطئه‌هایی نظیر کوزانوسترا[4] عقیده دارد که افراد آن برای به‌دست آوردن پول دست به توطئه و جنایت می‌زنند. شاید به خاطر بیاورید که مجله لایف چند سال پیش سلسله

---

1. Pseudo - Econmics 2. Political Philosophy 3.Life
4. Cosa Nostra

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقالاتی را بر اساس شهادت‌های ژوزف والاچی[1] در برابر «کمیته مک کللان»[2] در کنگره امریکا منتشر نمود. برخی از گوشه‌های این افشاگری‌ها جالب توجه است.

ما اکثراً نمی‌دانستیم که نام حقیقی این سازمان کوزانوسترا است. تا والاچی به «حرف» نامیده بود، همه خیال می‌کردیم نام آن مافیا[3] است. همین خود نشان می‌دهد که اطلاعات ما در مورد این سازمان با وجود این که بیش از یک قرن از تأسیس آن می‌گذرد و عملیات آن به رهبری یک باند کوچک طالب بقاء ابدی حتی چندین کشور جهان را هم در می‌گیرد، تا چه اندازه ناقص بوده است. ما حتی نام آن را هم نمی‌دانستیم. آیا امکان ندارد یک توطئه سیاسی نیز هم اکنون باشد که در انتظار یک ژوزف والاچی است تا ماهیت آن را افشا نماید؟ آیا دکتر کارول کویگلی در واقع همان ژوزف والاچی توطئه‌های سیاسی نیست؟

می‌بینیم که همه مردم، حتی مجله وابسته لایف، به وجود نوعی توطئه اعتقاد دارند. ولی ما می‌پرسیم: کدام توطئه مرگ آفرین‌تر است، توطئه جنایی یا توطئه سیاسی؟ و بین یکی از اعضاء کوزانوسترا و یک کمونیست، یا دقیق‌تر بگوییم یک توطئه‌گر از باند محارم چه تفاوتی دیده می‌شود؟ آدم‌هایی مثل لاکی لوچیانو[4] که با چنگ و دندان خود را از پایین‌ترین اعماق جامعه به بالاترین مقام رهبری در جنایت سازمان یافته رسانیده‌اند در کارهای شیطانی حتماً باید افرادی به غایت باهوش و مکار و کاملاً بی‌رحم باشند. اما افراد که در سلسله مراتب جنایت سازمان یافته قرار داشته‌اند تقریباً بلااستثناء از هیچ‌گونه تحصیلات رسمی و منظمی برخوردار نبوده‌اند. در فقر به دنیا آمده و رموز حرفه خود را هم در کوچه پس کوچه‌های شهر ناپل، نیویورک و شیکاگو فراگرفته‌اند.

در مقابل، فردی را تصور کنید که با همین شخصیت حریص و غیر اخلاقی

---

1. Joseph Valachi
2. McClellan Committee
3. Mafia
4. Lucky Luciano

(c) ketabton.com: The Digital Library

در یک خانواده بسیار ثروتمند و اشرافی به دنیا آمده است، در بهترین مدارس اشرافی[1] انگلیس تحصیل کرده است، آنگاه به دانشگاه‌های هاروارد، پیل، یا پرینستون امریکا رفته و دوره دکترای خود را هم احتمالاً در دانشگاه آکسفورد[2] انگلیس به پایان رسانیده است. وی در این مؤسسات آموزشی با تاریخ[3]، اقتصاد[4]، روان‌شناسی[5]، جامعه‌شناسی[6]، و علوم سیاسی کاملاً آشنا خواهد شد. آیا پس از طی چنین مدارج تحصیلی در چنان مؤسسات پر زرق و برق آموزش عالی، یک چنین فردی را می‌توان به صورت بلیط فروش بخت آزمایی درکنار خیابان‌ها پیدا کرد؟ آیا چنین فردی به صورت یک توزیع کننده خرده‌پا، دست به کار فروش هرویین و ماری جوانا به شاگردان مدارس خواهد شد یا دست به تأسیس یک شبکه وسیع از عشرت‌کده‌های شبانه خواهد زد؟ ابداً. با آن زمینه تحصیلات، این شخص به خوبی دریافته است که اگر کسی خواهان قدرت، یعنی قدرت واقعی است، تاریخ به وی می‌گوید، «به امر حکومت بپرداز.» سیاستمدار بشو و در پی قدرت سیاسی باش یا، از این هم بهتر، سیاستمدارانی را پیدا کن تا راه رسیدن به قدرت را برای تو هموار سازند. قدرت واقعی – و پول واقعی – همین جاست و بس.

توطئه برای کسب زمام حکومت، به قدمت خود حکومت، در تاریخ بشر است. ما آزادیم شرح توطئه‌هایی را که در حول و حوش السیباد[7] در یونان باستان و ژول سزار در رم قدیم جریان داشت در کتب تاریخی مطالعه کنیم، اما قرار نیست تصور کنیم در جهان کنونی ما هم مردانی دست‌اندرکار توطئه برای رسیدن به قدرت سیاسی هستند.

کلیه توطئه‌گران دو چیز را مشترکاً دارا هستند. همگی دروغ گویانی تمام عیار و طراحانی آینده نگرند. خواه هیتلر و السیباد و ژول سزار را بررسی کنیم و خواه پاره‌ای از توطئه‌گران عصر حاضر را، در هر دو صورت می‌بینید

---

1. Prep Schools
2. Oxford
3. History
4. Economics
5. Psychology
6. Sociology
7. Alchbades

(c) ketabton.com: The Digital Library

که همه آنها در برنامه‌ریزی‌های خود صبر و حوصله عظیمی به خرج داده‌اند. به جاست سخن پرزیدنت روزولت را در اینجا تکرار کنیم که می‌گفت: «در عالم سیاست، هیچ امری تصادفاً رخ نمی‌دهد. مطمئن باشید هرچه که اتفاق می‌افتد طرح آن قبلاً به همان صورت ریخته شده است.»

کمونیسم در واقع یک حکومت استبدادی است که طرح آن از جانب قدرت‌طلبانی ریخته شده است که مؤثرترین سلاحشان یک دروغ بزرگ است. اگر تمامی دروغ‌های کمونیسم را گرفته و یک جا بجوشانیم، خواهیم دید که عصاره تمام آنها دو دروغ عمده است و کلیه دروغ‌های دیگر از همین دو سرچشمه گرفته‌اند. آن دو دروغ عمده این است که می‌گویند: (۱) کمونیسم غیرقابل اجتناب است، (۲) کمونیسم جنبش توده‌های محرومی است که علیه اربابان استثمارگر خود به پا خواسته‌اند.

حالا اجازه بدهید به همان بررسی فرضی برگردیم و نخستین دروغ بزرگ کمونیسم را که می‌گوید «کمونیسم غیر قابل اجتناب است» تجزیه و تحلیل کنیم. به خاطر دارید که از مصاحبه شوندگان پرسیدیم با کمونیسم موافقید یا مخالف و سپس درخواست کردیم کمونیسم را تعریف کنند. حالا فرض کنید از آنها می‌پرسیم: «آقا، به نظر شما کمونیسم در امریکا غیر قابل اجتناب است؟» و تقریباً در کلیه موارد پاسخ آنها به صورت زیر خواهد بود: «اوه، خوب، نه. تصور نمی‌کنم چنین باشد. می‌دانید که امریکایی‌ها چه جور مردمی هستند. ما گاهی اوقات در نشان دادن واکنش در برابر خطر کمی کند هستیم. اما واقعه پرل هاربر[1] در جنگ جهانی دوم را که به خاطر دارید؟ مردم امریکا در برابر کمونیسم هرگز آرام نخواهند نشست.»

فرض کنید سپس از مصاحبه شوندگان می‌پرسیم: «پس سوسیالیسم چطور؟ آیا فکر می‌کنید سوسیالیسم در امریکا غیرقابل اجتناب است؟» تقریباً در تمام موارد پاسخ آنها چیزی شبیه به این خواهد بود: «می‌دانید که من

1. Pearl Harbor

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوسیالیست نیستم. اما می‌بینم که در کشورمان چه می‌گذرد. بله، باید گفت که سوسیالیسم غیرقابل اجتناب است.»

و بالاخره، فرض کنید از مصاحبه شوندگان می‌پرسیم: «چون می‌گویید سوسیالیست نیستید و احساس می‌کنید این کشور دارد سوسیالیزه می‌شود، پس چرا در این مورد کاری نمی‌کنید؟» هر یک از آنها پاسخ خواهند داد: «من فقط یک نفرم. به علاوه سوسیالیسم غیرقابل اجتناب است. با مسئولین امور شهری که نمی‌توان جنگید، هاهاها.»

مگر شما مردم نمی‌دانید که کله گنده‌های امور شهری همه امکانات خود را به کار بسته‌اند تا همه شما را به همین نتیجه‌گیری‌ها متقاعد سازند؟ اگر از قبل در خود احساس کنید که مخالفت شما بیهوده است چطور می‌توانید به نحوی مؤثر با چیزی مخالفت کنید؟ ایجاد این فکر در طرف متخاصم که دفاع وی در برابر حریف بیهوده است به قدمت خود جنگ در تاریخ بشر است.

حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح فیلسوف و پیشوای جنگ در کشور چین موسوم به سون تسو[1] می‌گفت: «به‌دست آوردن تفوق عالی بر دشمن در هر جنگی منوط به درهم شکستن اراده مقاومت در وی قبل از شروع هرگونه مخاصمه آشکار است.» امروزه چنین روشی را «جنگ روانی»[2] می‌نامند. در بازی پوکر هم آن را «بلوف زدن» می‌خوانند. اصل کار در هر دوی اینها یکی است.

در امریکا ما با چنین مردمی روبه‌رو هستیم؛ ضد کمونسیم‌اند، اما قادر نیستند کمونیسم را تعریف کنند؛ ضد سوسیالیسم‌اند؛ اما تصور می‌کنند سوسیالیسم غیر قابل اجتناب است. خود مارکس چه تصوری از کمونیسم داشت؟ «غیرقابل اجتناب بودن کمونیسم» برای خود کمونیست‌ها تا چه اندازه اهمیت دارد؟ کمونیست‌ها از شما می‌خواهند غیر قابل اجتناب بودن چه چیزی را باور کنید کمونیسم یا سوسیالیسم؟ اگر کتاب بیانیه کمونیست[3] اثر

---

1. Sun Tsu
2. Psychological Warfare
3. Communist Manifesto

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارل مارکس را مطالعه کنید، می‌بینید جوهر تمام حرف‌های مارکس این است که انقلاب پرولتاریایی[1]، دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا را برقرار خواهد ساخت. برای رسیدن به دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا نیز سه اقدام اساسی زیر باید با موفقیت صورت گیرد:

(۱) از میان برداشتن هر گونه حق مالکیت خصوصی؛

(۲) انحلال واحد خانواده؛

(۳) نابود ساختن چیزی که مارکس از آن به عنوان «افیون توده‌ها» یاد می‌کند، یعنی مذهب.

در ادامه همین بحث، مارکس می‌افزاید پس از آن که دیکتاتوری پرولتاریا این سه هدف را در سرتاسر جهان علمی ساخت، و پس از یک دوره نامعین (چنانچه ملاحظه می‌کنید این نکته مبهم را گذاشته است) حکومتی که صاحب کلیه قدرت‌هاست به یک باره از میان خواهد رفت و سوسیالیسم دولتی جای خود را به کمونیسم خواهد داد. از آن پس دیگر به هیچ نوع حکومت نیازی نخواهد بود. همه چیز در صلح و آرامش و نور مستغرق خواهد شد و تمام ابناء بشر برای همیشه در کمال خوشبختی به سر خواهند برد. اما کمونیسم قبل از هر چیز باید تمام همّ و غمّ خود را صرف برقراری سوسیالیسم کنند.

خوب توجه کنید: امر بر آقای کارل مارکس چنان مشتبه شده که واقعاً باور کرده است یک دولت قدر قدرت[2] سر انجام از میان خواهد رفت! آیا می‌توانید باور کنید آدمی مثل ژوزف استالین[3] (یا هر فرد دیگری که از چنان مکر و بی‌رحمی برخوردار بوده که توانسته است بر رأس هرم قدرت یک یک دیکتاتوری مطلقه تکیه بزند) آن قدرتی را که با ترس و وحشت بر پا کرده است داوطلبانه از هم خواهد پاشید؟

---

1. Proletarian Revoluition
2. Omnipotent
3. Joseph Stalin

(c) ketabton.com: The Digital Library

کارل مارکس از جانب یک گروه مرموز که خود را «جامعه رجال عادل»[1] می‌نامید اجیر شد تا بیانیه کمونیست را به صورت طعمه‌ای که به مذاق عوام‌الناس خوشایند باشد به رشته تحریر در آورد. اما واقعیت امر این است که جزوهٔ بیانیه کمونیست سال‌ها پیش از آن که نام مارکس به عنوان نویسنده این دستورالعمل انقلابی شهرت عمومی پیدا کند، منتشر گردیده بود. تنها اقدام مارکس این بود که عیناً همان اصول و طرح‌های انقلابی راکه هفتاد سال پیش از وی توسط شخصی موسوم به آدام وایزهاپ[2] نوشته شده بود به صورتی تازه‌تر مدون ساخت. وایزهاپ بنیانگذار گروهی موسوم به فرقه روشنفکران[3] بود. صاحب‌نظران معتبری که در این زمینه تحقیق نموده معترفند که جامعه رجال عادی صرفاً شاخه‌ای از همان فرقه روشنفکران در ایالت باواریای[4] آلمان بود. این فرقه در سال ۱۷۸۶ که پس از حمله مقامات ایالت باواریا به مرکز آن ماهیتش افشا گردید، ناچار شد فعالیت‌های خود را به صورت مخفی ادامه دهد.

سوسیالیسم یک طعمه است... بهانه ایست برای برقراری همان دیکتاتوری پرولتاریایی. چون در شرایط ایدآلیستی به سختی می‌توان برای حکومت دیکتاتوری خریدار پیدا کرد، به ناچار این فکر را پیش کشیده‌اند که دیکتاتوری فقط یک ضرورت موقتی است و طولی نخواهد کشید که خود به خود از میان خواهد رفت. آدمی باید واقعاً ساده لوح باشد تا این حرف‌ها را باور کند، اما میلیون‌ها انسان آنها را باور کرده‌اند!

آرزوی برقراری سوسیالیسم، نه کمونیسم، هسته اصلی تمام اقداماتی است که کمونیست‌ها و محارم در سرتاسر جهان انجام می‌دهند. مارکس و کلیه جانشینان وی در جنبش کمونیستی به پیروان خود دستور داده‌اند تا درصدد بنای سوسیالیسم باشند. اگر به سخنرانی‌های فردی که رسماً خود را کمونیست قلمداد می‌کند گوش فرا دهید، در سراسر نطق وی اشاره به کمونسیم را هرگز

---

1. (League of Just Men)
2. Adam Weishaupt
3. Order of Illuminati
4. Bavaria

(c) ketabton.com: The Digital Library

نخواهید شنید. وی تنها در پیرامون مبارزه جهت تکمیل سوسیالیزه شدن امریکا سخن خواهد گفت. اگر به یک کتاب فروشی کمونیستی هم سر بزنید، متوجه خواهید شد که کلیه آثار آنها فقط حول همین محور سوسیالیسم دور می‌زند. این آثار خواهان برقراری کمونیسم نیستند، بلکه بر سوسیالیسم تاکید می‌ورزند.

بسیاری از اعضاء تشکیلات (که در فصل پنجم افشا خواهند شد) نیز دقیقاً همین هدف را تشویق می‌کنند. مجله نیویورک در شماره سپتامبر ۱۹۷۰ خود مقاله‌ای دارد تحت عنوان «ریچارد نیکسون و تجدید حیات عظیم سوسیالیسم» به قلم جان کنت گالبریت[1] استاد دانشگاه هاروارد که شخصاً یکی از سوسیالیست‌های معتقد و وفادار است. وی در توضیح چیزی که خود آن را «طرح بازی نیکسون» نامیده است می‌گوید:

> آقای نیکسون احتمالاً آثار فراوانی از مارکس را مطالعه نکرده است، اما مشاورین وی دکتر برنز[2]، دکتر شولتز[3] و دکتر مک کراکن[4] فضلای برجسته‌ای هستند که مارکس را به خوبی می‌شناسند و ممکن است اطلاعات لازم را در اختیار رئیس جمهور گذارده باشند و بدون هیچ شک و تردید، بحرانی که به هجوم به سوی سوسیالیسم انجامید از طرف خود دولت نیکسون طراحی شده بود...
>
> دکتر گالبریت مقاله خود را چنین آغاز می‌کند:
>
> مطمئناً کمترین تحول پیش بینی شده در زمان حکومت نیکسون همین حرکت عظیم تازه به سوی سوسیالیسم بوده است. ما به کسانی بر می‌خوریم که از این حرکت هنوز آگاه نیستند. عده‌ای هم از تعجب دهانشان باز مانده است و گویی دارند خواب می‌بینند، زیرا تمامی

---

1. John Keneth Galbrith
2. Dr. Burns
3. Dr. Shultz
4. Dr. McCracek

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشانه‌ها بی‌تردید حاکی از عکس تحولاتی بود که اتفاق افتاد. آقای نیکسون به عنوان یک مخالف سوسیالیسم فردی ثابت قدم به نظر می‌رسید...

گالبریت آنگاه گام‌های عظیمی را که از طرف دولت نیکسون در جهت سوسیالیسم برداشته شده‌اند یکی یکی، بر می‌شمارد. نتیجه‌گیری خواننده از این مقاله این است که سوسیالیسم، چه به دست دموکرات‌ها انجام گیرد و چه با کمک جمهوری خواهان، غیر قابل اجتناب است. دکتر آرتور شلزینگر[1] همفکر سوسیالیست ایشان از دانشگاه هاروارد نیز تقریباً همین را گفته است:

در گذشته هر وقت محافظه‌کاران به قدرت رسیده‌اند، دست‌آوردهای عمده لیبرالیستی عموماً به صورت تئوری در کتب قانونی معوق مانده‌اند... لیبرالیسم دائماً لیبرال‌تر می‌شود، و به همین منوال محافظه کاری هم دائماً روحیه محافظه‌کاری خود را بیشتر از دست می‌دهد.

بسیاری از افراد بسیار میهن‌پرست معصومانه در دام همین توطئه گرفتار شده‌اند. والتر تروهان[2] مقاله‌نویس بازنشسته[3] شیکاگو تریبیون[4] و از مفسرین سیاسی[5] برجسته در امریکا، در همین خصوص دقیقاً نوشته است:

این واقعیت بر همه روشن است که سیاست‌های کنونی دولت، چه جمهوری‌خواه و چه دموکرات، به برنامه‌های حزب کمونیست امریکا در ۱۹۳۲ نزدیکتر است تا به برنامه‌های خود این دو حزب در آن سال بحران اقتصادی. فراتر از ۱۰۰ سال پیش، یا به‌طور دقیق در سال ۱۸۴۸، کارل مارکس برنامه خود برای حکومت سوسیالیستی را که در کتاب **بیانیه کمونیست** منتشر نمود...

---

1. Dr. Arthur Schelesinger
2. Walter Trohan
3. Columnist Emeritus
4. Chicago Tribune
5. Political Commentator

(c) ketabton.com: The Digital Library

و آقای تروهان نیز بدین باور کشانده شده است که سوسیالیسم غیر قابل اجتناب است، چراکه می‌گوید:

محافظه‌کاران باید به آن درجه از واقع بینی رسیده باشند که بدانند رشد سوسیالیسم در این کشور رفته رفته عمق بیشتری می‌یابد و شاهد توسعه قدرت حکومت فدرال خواهند بود، چه جمهوری خواهان بر مسند دولت باشند و چه دموکرات‌ها. تنها مایه تسلی خاطرشان احتمالاً این است که سرعت این رشد در زمان حکومت ریچارد ام. نیکسون کندتر از آنی خواهد بود اگر هوبرت اچ. همفری[1] [رقیب انتخاباتی نیکسون در سال ۱۹۶۸ ،م.] به قدرت می‌رسد...

محافظه‌کاران به ناچار خواهند پذیرفت که دولت نیکسون بخش اعظمی از برنامه‌های سوسیالیست‌های در دولت‌های دموکرات را با آغوش باز استقبال خواهد کرد، و حال آنکه ادعا می‌کند در صدد اصلاح آن برنامه‌هاست.

تشکیلات محارم (ر.ک.فصل پنجم) غیر قابل اجتناب بودن کمونیسم را با تحریف اصطلاحاتی که در توصیف نظام‌های سیاسی جهان به کار می‌رود در میان مردم اشاعه می‌دهد. (به نمودار شماره ۱ زیر نگاه کنید.) به ما می‌گویند کمونیسم در منتهی‌الیه چپ این طیف سیاسی قرار دارد و نظامی مطلقاً دیکتاتوری است. اما همچنین گفته می‌شود که از نقطه مقابل چپ، یعنی منتهی‌الیه راست، هم باید به همان اندازه وحشت داشت، چون نام فاشیسم[2] را بر آن نهاده‌اند. دائماً به ما می‌گویند باید سعی کنیم در حد وسط باقی بمانیم که آن را دموکراسی می‌خوانند، اما منظور تشکیلات محارم از این اصطلاح «دموکراسی» در واقع همان سوسیالیسم فابیانی[3] (یعنی خزنده) است. (این واقعیت را در اینجا نادیده گرفته‌اند که همین راه میانه پیشنهادی محارم ظرف

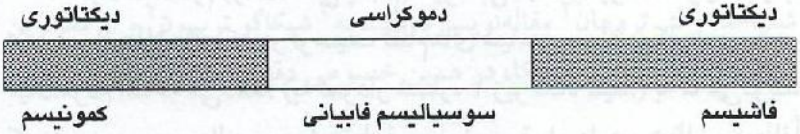
1. Hubert H. Humphrey
2. Fascism
3. Fabian Socialism

(c) ketabton.com: The Digital Library

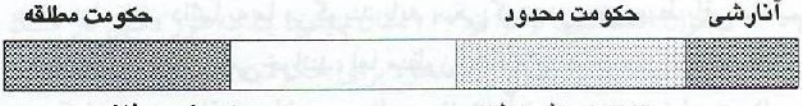
چهل سال گذشته بدون هیچ نرمش و انعطاف همواره به سوی چپ خزیده است.)این طیف برای نشان دادن شقوق کاذب در نظام‌های سیاسی جهان عالی‌ترین نمونه است. به ما می‌گویند فقط از میان کمونیسم (یعنی سوسیالیسم بین‌الملل) در منتهی‌الیه چپ طیف، نازیسم (یعنی ناسیونال سوسیالیسم) در منتهی‌الیه سمت راست، و سوسیالیسم فابیانی در حد میان این دو، حق دارید یکی را انتخاب کنید. این طیف کلاً بر اساس یک طرز تفکر سوسیالیستی است!

این تقسیم‌بندی پوچ و بی‌معنی است. یک آنارشیست[1] در کجای این طیف قرار می‌گیرد؟ کسی که به نام جمهوری مشروطه[2] و یک نظام تجارت آزاد معتقد است در کدام نقطه آن جای دارد؟ در این تقسیم‌بندی برای این گونه افراد مطلقاً جایی منظور نشده است، معهذا حدود نود درصد مردم این سرزمین در تعاریف سیاسی خود از همین طیف استفاده می‌کنند.

نمودار شماره ۱: طیف نظام‌های سیاسی از دیدگاه محارم



نمودار شماره ۲: طیف نظام‌های سیاسی از دیدگاه نویسنده



1. Anarchis 2. Constitutional Republic

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک طیف سیاسی دیگر را هم می‌توان مطرح ساخت. (به نمودار شماره ۲ نگاه کنید.) کمونیسم در واقع یک حکومت مطلقه[1] است. اگر حکومتی مطلقه شد، هیچ فرقی نمی‌کند آن را کمونیسم، فاشیسم، سوسیالیسم، قیصریسم[2]، یا فرعونیسم[3] بنامید. از دیدگاه کسانی که قرار است تحت هر یک از این حکومت‌ها زندگی کنند و عذاب بکشند هیچ کدام از آنها بهتر از بقیه نیست. اگر در یک طیف نظام‌های سیاسی حکومت مطلقه (با هر اسم جعلی که خوانده شود) در منتهی‌الیه سمت راست هم باید معرف یک نظام آنارشی یا فاقد حکومت باشد.

نیاکان ما در این سرزمین علیه حکومت تقریباً مطلقه‌ای که از جانب سلاطین انگلیس اداره می‌شد قیام کردند. اما این واقعیت را هم می‌دانستند که فقدان هرگونه حکومت سر انجام به هرج و مرج[4] منتهی خواهد شد. لذا، یک جمهوری مشروطه را در این سرزمین پی‌ریزی کردند که اختیارات حکومت در آن بسیار محدود بود. نیاکان ما خوب می‌دانستند که بشر تنها در سایه آزادی به خوشبختی خواهد رسید. اگر چه در قانون اساسی[5] مصوب آنها به نظام تجارت آزاد[6] صراحتاً اشاره‌ای نشده است، اما این سیستم تجارت تنها نظامی است که می‌تواند در یک جمهوری مشروطه وجود داشته باشد. کلیه نظام‌های اشتراکی[7] همه اختیارات[8] را در حکومت مرکزی متمرکز می‌سازند، و این چیزی است که در قانون اساسی ما مورد تأیید قرار نگرفته است. نیاکان ما ابداً قصد نداشتند اجازه بدهند حکومت ابزاری شود تا از طریق آن ثمره زحمات یک فرد را بدزدند و به کسی بدهند که برای کسب آن هیچ تلاشی نکرده است. قرار بر این بود که حکومت ما از اختیارات بسیار محدودی

---

1. Total Government
2. Caesarism
3. Pharaohism
4. Chaos
5. Constitution
6. Free Enterprise System
7. Collective Systems
8. Powers

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخوردار باشد. توماس جفرسون[1] می‌گفت: «در زمینه‌های مربوط به اختیارات به هیچ یک از ابناء بشر اعتماد نکنید، بلکه با زنجیر قانون اساسی شرارت‌های وی را به بند بکشید.» جفرسون می‌دانست که اگر حکومت را به بند نکشیم، دیر یا زود خودمان را به بند می‌کشند.

جفرسون عقیده داشت بهترین حکومت آن است که کمتر حکومت کند. پیشینیان ما این سرزمین را بر اساس همین پایین‌ترین درجه اختیارات حکومت بنا نهادند. اگر چه در عصری می‌زیستند که هنوز اتومبیل و چراغ برق و تلویزیون خبری نبود، ولی ماهیت بشر و رابطه آن با نظام‌های سیاسی را خیلی بهتر از امریکاییان امروزی درک می‌کردند. زمان عوض می‌شود، تکنولوژی دستخوش تغییر و تحول است، اما اصول همواره ابدی هستند. وظیفه حکومت عمدتاً تدارک قوا و تسهیلات برای دفاع ملی[2] و ایجاد یک دستگاه قضایی[3] بود. ولی ما زنجیرهایی را که جفرسون توصیه کرده بود پاره کرده‌ایم و سال‌هاست که در همان طیف سیاسی تلقینی به سوی چپ و در مسیر ایجاد یک حکومت مطلقه اشتراکی به حرکت درآمده‌ایم. کلیه پیشنهادات رهبران سیاسی ما (منجمله پاره‌ای از آنها که قرار است اثری کاملاً معکوس پدید آورند، نظیر پیشنهاد نیکسون در زمینه تقسیم درآمدها[4]) بیش از پیش ما را به سوی چپ و تحکیم پایه‌های حکومت مرکزی سوق می‌دهند. این روند امور به علت اجتناب‌ناپذیر[5] بودن سوسیالیسم نیست. سوسیالیسم همانقدر اجتناب‌ناپذیر است که برقراری یک حکومت فرعونی. اوضاع کنونی سرزمین ما عمدتاً از یک برنامه‌ریزی بسیار ماهرانه و رعایت شکیبایی در پیروی از اصول تدریجی[6] سرچشمه گرفته است.

چون تمام کمونیست‌ها و باند محارم که اربابان اصلی آنها هستند برای برقراری سوسیالیسم متفقاً به یک نبرد دایمی برخاسته‌اند، بد نیست اصطلاح

---

1. Thomas Jefferson
2. National Defense
3. Court System
4. Revenue Sharing
5. Inevitable
6. Patient Gradualism

(c) ketabton.com: The Digital Library

«سوسیالیسم» را تعریف کنیم. سوسیالیسم معمولاً به معنی مالکیت دولتی[1] و/ یا کنترل وسایل اصلی تولید و توزیع کالا و خدمات[2] تعریف شده است. در یک نگاه دقیق، این تعریف به معنی کنترل حکومت بر همه چیز، منجمله خود شماست. این کنترل‌ها تماماً برای کنترل «مردم» است. اگر حکومت این زمینه‌های اساسی را تحت کنترل خود در آورد، نهایتاً می‌تواند درست همان کارهایی راکه جزو آرزوهای مارکس بود انجام بدهد، یعنی از میان برداشتن حق مالکیت خصوصی، امحاء خانواده، و ریشه کن ساختن مذهب.

در امریکا دارند همه چیز ما را سوسیالیزه می‌کنند و همه کس هم این را می‌داند. اگر فرصت کردید آن مصاحبه شونده‌ای راکه قبلاً از آن صحبت کردیم برای صرف یک فنجان قهوه دوستانه به گوشه خلوتی دعوت کنید، وی احتمالاً خواهد گفت: «راستی، چیزی هست که من هرگز نتوانسته‌ام از آن سر در بیاورم. چرا آدم‌های بسیار بسیار ثروتمندی چون کندی‌ها[3]، فوردها[4]، راکفلرها[5] و دیگران اینقدر سنگ سوسیالیسم را به سینه می‌زنند؟ چرا ابرثروتمندان[6] طرفدار سوسیالیسم هستند؟ مگر در یک حکومت سوسیالیستی همین حضرات بیشترین بازنده نخواهند بود؟ من به موجودی حساب بانکی خود نگاه می‌کنم و در مقایسه با حساب بانکی آقای نلسون راکفلر خیلی مضحک به نظر می‌رسد که من با سوسیالیسم مخالفم ولی ایشان در پی برقراری آن هستند!» آیا جداً این وضعیت مضحک است؟ ولی میان، آنچه که این حضرات سوسیالیسم می‌نامند و آنچه که در عمل مشاهده می‌کنیم تفاوت بسیار فاحشی به چشم می‌خورد. این تصور که سوسیالیسم برنامه تقسیم ثروت است در واقع یک نوع بازی است برای جلب اعتماد مردم تا واردشان سازند که آزادی خود را دو دستی به یک حکومت مطلقه اشتراکی تسلیم نمایند محارم می‌گویند که دارند بر روی کره زمین برای ما

---

1. Government Ownership
2. Goods and Services
3. The Kennedys
4. The Fords
5. The Rockefellers
6. The Super - Rich

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهشت می‌سازند، در حالی که واقعاً داریم برای خودمان یک زندان بزرگ بنا می‌کنیم.

همین حضراتی که قویاً در پی برقراری سوسیالیسم هستند از طریق بنیادهای معاف از مالیات[1] و تراست‌های خانوادگی[2] از ثروت‌های شخصی خود کاملاً حفاظت می‌کنند. این به نظر شما عجیب نیست؟ افرادی چون راکفلر، فورد، و کندی از هر برنامه سوسیالیستی قابل تصور در قاموس بشری که موجبات افزایش مالیات‌های شما مردم را فراهم سازد کاملاً حمایت می‌کنند. با وجود این، خود حضرات مالیات‌های بسیار قلیلی می‌پردازند، البته اگر بپردازند. در یک مقاله منتشره توسط اتحاد جراید امریکای شمالی[3] در ماه اوت ۱۹۶۵ آمده است راکفلرها علی‌رغم ثروت عظیم‌شان عملاً هیچ چیزی بابت مالیات بر درآمدهای خود نمی‌پردازند. همین مقاله افشا می‌کند که یکی از راکفلرها بابت کلیه مالیات بر درآمدهای شخصی خود طی یکی از سال‌های اخیر جمعاً فقط ۶۸۵ دلار به دولت پرداخته است. کندی‌ها صاحب فروشگاه‌های عظیم، کاخ‌های بسیار مجلل، کشتی‌های تفریحی، هواپیماهای شخصی، و بسیاری چیزهای دیگر هستند، اما همه اینها تحت عنوان بنیادها و تراست‌های متعدد خانوادگی‌شان به ثبت رسیده‌اند تا از مالیات معاف باشند. مالیات برای کارگران روزمزد[4] وضع شده است! با این حال، ریاکارانی چون راکفلر، فورد و کندی خود را قهرمانان کبیر «محرومین»[5]. جا زده‌اند. اگر حقیقتاً نگران حال مستمندان می‌بودند به جای استفاده از سوسیالیسم به عنوان وسیله‌ای جهت رسیدن به قدرت سیاسی شخصی، از ثروت‌های هنگفت خود چشم می‌پوشیدند. هیچ قانونی وجود ندارد تا آنها را از توزیع اموال و ثروتشان در میان فقرا باز بدارد. آیا نباید کسی که مدافع سوسیالیسم است خود را الگوی دیگران قرار دهد؟ و به موعظه‌های خود عمل کند؟ اگر

---

1. Tax-Free Foundations
2. Family Trusts
3. North American Newspaper Alliance
4. Pecons
5. The Downtroden

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعاً طرفدار توزیع ثروت اند، آیا نباید به جای شروع از طبقه متوسط جامعه که تقریباً بار تمام مالیات‌ها را به دوش می‌کشد ابتدا از ثروت‌های بیکران خودشان شروع کنند؟ چرا نلسون راکفلر و هنری فورد دوم[1] تمام ثروت‌های خود را در میان مردم توزیع نمی‌کنند تا فقط به آن مقدار اکتفا کنند که آنها را در حد متوسط درآمد ملی[2] قرار دهد؟ ساده لوحانه است اگر خیال کنیم تدی کندی از خانه مجلل، هواپیما و کشتی تفریحی خود صرف نظر کرده و مثل بقیه مردم به یک خانه ۲۵۰۰۰ دلاری با یک وام بانکی ۲۰۰۰۰ دلاری اسباب کشی خواهد کرد!

معمولاً به ما تلقین می‌کنند این باند ابرثروتمند[3] بدین علت سوسیالیست هستند که به خاطر ثروت‌های بادآوردشان دچار عقده گناه[4] شده‌اند. به فرض محال، اگر این تصور درست باشد این حضرات می‌توانند با خلاص شدن از چنگال ثروت‌های بادآوردشان خود را از این به اصطلاح عقده گناه به کلی رها سازند. بدون شک عده‌ای ثروتمند خیر[5] هم وجود دارد که اساتید دانشگاهی شان عقده گناه در آنان به وجود آورده‌اند، لیکن اعمال محارم توطئه گری چون راکفلرها، فوردها، و کندی‌ها را ابداً نمی‌توان با این حرف‌ها توجیه نمود، چرا که اعمالشان تماماً حاکی از قدرت‌طلبی[6] است.

ولی کندی‌ها، راکفلرها و هم‌پیمانان[7] ابر ثروتمندشان در حمایت از سوسیالیسم ابداً ریاکاری[8] به خرج نمی‌دهند. این که ابر ثروتمندان در پی نابودی تجارت آزاد و برقراری سوسیالیسم هستند شاید نوعی تناقض[9] جلوه کند. اما در واقع هیچ تناقضی در کار نیست.

مشکل ما این است که اکثراً تصور می‌کنیم سوسیالیسم همان چیزی است

---

1. Henry Ford II
2. National Average
3. Clique of Super-Rich
4. Guilt Complex
5. Wealthy Do-Gooders
6. Power Seeking
7. Confederates
8. Hypocracy
9. Contradiction

(c) ketabton.com: The Digital Library

که سوسیالیست‌ها از ما می‌خواهند باور کنیم، یعنی یک برنامه تقسیم ثروت[1]. این فقط جنبه نظری قضیه است. اما آیا در عمل هم وضع به همین منوال است؟ اجازه بدهید تنها کشورهای سوسیالیستی را- که مطابق تعریف خود سوسیالیست‌ها از این کلمه- که فعلاً در دنیا وجود دارند بررسی کنیم. این کشورها همان کشورهای کمونیستی فعلی هستند، اما خود کمونیست‌ها با تغییر «سوسیالیستی» از آنها نام می‌برند، مثل، «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»[2]. اینجا، در جهان واقعی سوسیالیسم، یک باند کوچک اولیگارشی را در رأس می‌بینید که تعداد آنها از سه درصد کل جمعیت تجاوز نمی‌کند اما کلیه ثروت‌ها، تمامی جمعیت، و حتی خود حیات نود و هفت درصد بقیه مردم را در چنگال خود گرفته‌اند. یقیناً ساده‌لوح‌ترین افراد هم تصدیق خواهند نمود که آقای برژنف[3] مثل هیچ کدام از دهقانان فقیر در سرتاسر استپ‌های وسیع روسیه زندگی نمی‌کند.[4] اما ایشان قرار است مطابق تئوری‌های سوسیالیستی دقیقاً مثل همان دهقانان فقیر زندگی کند.

اگر پی ببریم که سوسیالیسم یک برنامه تقسیم ثروت نیست بلکه در واقع شگردی برای تحکیم و کنترل پایه‌های ثروت است، دیگر آن تناقض ظاهری بالا که ابرثروتمندان در پی برقراری سوسیالیسم هستند ابداً به صورت تناقض جلوه نخواهد کرد. همین جاست که سوسیالیسم به صورت ابزاری منطقی و عاری از هر عیب و نقص در اختیار مشتی بلند پرواز قدرت‌طلب[5] در خواهد آمد. کمونیسم، یا به بیان دقیق‌تر آن، سوسیالیسم، جنبش توده‌های محروم نیست، بلکه جنبش نخبگان اقتصادی[6] است. پس محارم توطئه‌گر هدفشان سوسیالیزه کردن ایالات متحده است، نه کمونیزه کردن آن.

---

1. Share-The-Wealth Program

2. The Union of Soviet Socialist Republics

3. Mr. Brezhnev

۴. در زمان انتشارات این کتاب (۱۹۷۲) آقای برژنف هنوز زنده و در مقام «صدر هیئت رئیسه عالی اتحاد جماهیر سوسیالسیتی شوروی» بود. م.

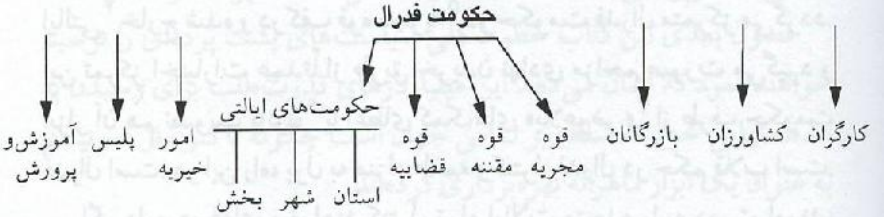
5. Power-Seeking Megalomaniacs

6. The Economic Elite

(c) ketabton.com: The Digital Library

چگونه می‌خواهند به این هدف دست یابند؟ نمودار شماره ۳ ساخت حکومتی ما را به صورتی که به‌دست نیاکان ما بنا گردید نشان می‌دهد. قانون اساسی به تمام انحاء ممکنه اختیارات حکومت[1] را خرد و تقسیم کرده بود. نیاکان ما که ایالات متحده و قانون اساسی آن‌را بنا نهادند معتقد بودند که هر یک از بخش‌های حکومت، چه در سطح فدرال، ایالتی یا محلی، نسبت به اختیارات خود رشک خواهند برد و لذا هرگز آنها را به یک قدرت مرکزی تسلیم نخواهند کرد. همچنین، بسیاری از جنبه‌های حیات ما (مثل امور خیریه[2] و آموزش و پرورش) کلاً یا تقریباً بطور کامل، از دسترس سیاستمداران[3] به دور نگه داشته شده‌اند. در این نظام دیکتاتوری امکان‌پذیر نیست. هیچ بخشی از حکومت امکان ندارد بتواند بتواند جهت برقراری دیکتاتوری قدرت کافی فراهم سازد. برای برقراری دیکتاتوری باید تنها یک قوه[4] در اختیار داشت که زمام بخش اعظم اختیارات حکومت در آن متمرکز باشد. به محض برقراری این کانال قدرت، دیکتاتوری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، مثل سوسیالیسم دموکراتیک[5] در نمودار شماره ۴.

نمودار شماره ۳: جمهوری مشروطه ـ غیردیکتاتوری



1. Governmental Powers
2. Charity
3. Politicians
4. Branch
5. Democratic Socialism

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمودار شماره ۴: سوسیالیسم دموکراتیک ـ دیکتاتوری



فیلسوف انگلیسی، توماس هابس[1]، می‌گفت: «آزادی یعنی تقسیم اختیارات حکومت به اجزاء کوچکتر.» وودرو ویلسون [رئیس جمهور اسبق امریکا ،م.] پیش از آنکه به ابزاری در دست محارم تبدیل شود، می‌گفت: «این تاریخ آزادی در واقع تاریخ تجدید اختیارات حکومت است، نه افزایش آنها. «ولرداکتون[2]، مورخ انگلیسی، در خصوص قدرت می‌گوید «قدرت غالباً مولد فساد است و قدرت مطلق هم غالباً فساد مطلق به‌بار می‌آورد.» هر چند این شخصیت‌ها پس از تدوین قانون اساسی امریکا پا به عرصه وجود نهاده‌اند، ولی نیاکان ما همین اصول را قبلاً به‌خوبی درک می‌کردند.

اما ببینیم امروزه چه بر سر ما می‌گذرد. هم چنانکه در آن طیف سیاسی [که قبلاً اشاره گردید] داریم به سوی چپ در جهت سوسیالیسم به پیش می‌رویم، زمام[3] کلیه اختیارات به تدریج از دست مردم و حکومت‌های ایالتی[4] خارج شده و در کف قوه مجریه[5] در حکومت فدرال متمرکز می‌گردد. این تمرکز اختیارات عمدتاً از طریق خریدن نهادی مزاحم صورت می‌گیرد و ابزار آن هم تصویب قانون[6] یا اعطای کمک‌های «بلاعوض»[7] از طرف حکومت فدرال است. در این راه، پول به منزله طعمه و کنترل فدرال در حکم قلاب است. اگر دارو دسته‌ای بخواهند کنترل تمام ایالات متحده را به دست آورند،

---

1. Thomas Hobbes
2. Lord Acton
3. Reins
4. State Governments
5. Executive branch
6. Legislation
7. (Free) Grants

(c) ketabton.com: The Digital Library

غیر ممکن است بتوانند مراکز قدرت در تک تک شهرها، و استان‌ها، و ایالات را قبضه کنند. آنها فقط در پی آنند که کلیه اختیارات را در راس هرم قوه مجریه در حکومت فدرال متمرکز سازند. آنگاه کافی است که فقط یک نفر را در کنترل خود داشته باشند تا بر کلیه امور در سرتاسر ایالات متحده چنگ بیندازند. اگر در صدد هستید تمام بخش‌های تولیدی، امور بازرگانی، منابع مالی، امور حمل و نقل، و منابع طبیعی در یک کشور را کنترل کنید، تنها لازم است که در آنجا راس هرم قدرت یک حکومت مطلقه سوسیالیستی را در اختیار داشته باشید. در آن صورت یک قدرت انحصاری[1] به دست خواهید آورد که از طریق آن می‌توانید کلیه رقبای خود را از میدان بدر کنید. اگر خواهان انحصار ملی هستید، باید یک حکومت ناسیونال سوسیالیست[2] برقرار سازید. و اگر در پی کسب انحصار جهانی[3] هستید، باید یک حکومت سوسیالیستی جهانی[4] در اختیار داشته باشید. بازی‌های پشت پرده بین‌المللی هم برای تحقق همین هدف نهایی است. «کمونیسم» جنبش توده‌های محروم نیست بلکه جنبشی است ساخته و پرداخته و آلت دست میلیاردرهای قدرت طلب تا از طریق آن بر تمامی جهان تسلط یابند... ابتدا با برقراری حکومت‌های سوسیالیستی در همه کشورها و نهایتاً یک کاسه کردن تمام آنها از طریق «ادغام بزرگ»[5] به صورت یک ابر حکومت مطلقه سوسیالیستی جهانی که سرپرستی آن احتمالاً به سازمان ملل متحد سپرده خواهد شد.

فصول بعدی این کتاب خطوط کلی سیاست‌های پشت پرده‌ای را ترسیم خواهند نمود که نشان می‌دهد این میلیاردرهای قدرت‌طلب برای رسیدن به هدف نهایی خود که سلطه بر تمامی جهان است چگونه تا کنون از کمونیسم به عنوان یک ابزار ماهرانه بهره‌برداری کرده‌اند.

---

1. Monopoly
2. National Socialist Government
3. Worldwide Monopoly
4. World Socialist Government
5. Great Merger

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل سوم

سوداگران پول

بسیاری از اساتید تاریخ دانشگاه‌ها به دانشجویان خالی‌الذهن[1] خود تلقین می‌کنند که کتب درسی‌شان با یک دید «عینی»[2] تألیف شده‌اند. اما بد نیست اندکی درنگ کنید و از خود بپرسید: آیا ممکن است بدون اتخاذ یک نقطه نظر خاص واقعاً کتاب تاریخی نوشت؟ روزانه میلیاردها حادثه اتفاق می‌افتد. تصور این که بتوان تاریخ کاملی از یک ملت به رشته تحریر در آورد که حتی وقایع مربوط به یک سال آن را در بر بگیرد مطلقاً باور نکردنی است.

به علت حجم عظیم وقایع روزانه و با توجه به این واقعیت که اکثر وقایع بسیار مهم نه هرگز در روزنامه‌ها و نه حتی در کتب خاطرات شخصیت‌ها منعکس می‌گردند، توانایی مورخ[3] برای نوشتن یک تاریخ «عینی» بسیار محدود است. تصمیم‌هایی که از جانب «کله گنده‌ها»[4] در پشت درهای بسته اتخاذ می‌گردد حتی در روزنامه نیویورک تایمز[5] هم که ظاهراً «کلیه خبرهای مناسب چاپ» را گزارش می‌کند منعکس نمی‌شوند. (البته، عبارت «کلیه خبرهای مناسب» توصیف دقیق‌تری از قضیه است.)

مورخ برای تألیف کتاب خود ناچار است از میان همین واقعیت‌های معلوم

---

1. Charges
2. Objective
3. Historian
4. The (Big Boys)
5. New York Times

(c) ketabton.com: The Digital Library

و محدود یک تعداد بسیار ناچیزی[1] را انتخاب کند. ولی اگر قبلاً «تئوری» مشخص نداشته باشد، چگونه قادر است واقعیات مهم را از واقعیات بی‌اهمیت تمیز بدهد. چنانچه پروفسور استوارت کرین[2] متذکر شده، به همین دلیل است که هر کتابی معمولاً نکته مورد نظر[3] نویسنده همان کتاب را «اثبات» می‌کند. پس هیچ کتابی عینی نیست. هیچ کتابی نمی‌تواند عینی باشد، و کتاب حاضر هم عینی نیست. (همین جمله اخیر بهانه خوبی به دست منتقدین لیبرال خواهد داد تا بدون توجه به دیگر مطالب کتاب برای کوبیدن نویسنده آن را عیناً نقل کنند.) این کتاب کاملاً عینی نیست، اما اطلاعات افشا شده در آن درست است. ما واقعیات عینی را به دقت انتخاب کرده‌ایم تا دعوی[4] خود را ثابت کنیم. ما معتقدیم سایر مورخین اکثراً توجه خود را بر روی منظره کلی در جهان امروز متمرکز ساخته‌اند و آنچه را که مهم است، یعنی همان الاغ و گاری و پسر بچه را که مسئله اصلی است به دست فراموشی سپرده‌اند.

حقایقی را که در این کتاب افشا ساخته‌ایم اکثراً در لابه لای کتب موجود در هر یک از کتابخانه‌های بزرگ جهان قابل بررسی است تا صحت و سقم آنها روشن گردد. ولی اعتقاد ما بر این است که این حقایق را طوری ترتیب داده‌ایم که اعتبار واقعی‌شان را در تاریخ جهان به دقیق‌ترین وجهی آشکار می‌سازد. اینها حقایقی هستند که باند محارم ابداً میل ندارد کسی به آنها دسترسی پیدا کند.

آیا هرگز پیش آمده است که در مراحل نهایی یک فیلم پلیسی و اسرارآمیز به سالن سینما وارد شوید؟ حتماً سردرگم شده‌اید، اینطور نیست؟ لابد تمام قراین[5] حاکی از این بوده که گویی آشپز منزل قاتل بوده است، اما در صحنه‌های پایانی با کمال تعجب در می‌یابید که قاتل واقعی در سرتاسر فیلم، همسر خود مقتول بوده است در این صورت چاره‌ای جز این ندارید که در

---

1. Miniscul
2. Stuart Crane
3. Thesis
4. Case
5. Evidence

(c) ketabton.com: The Digital Library

سالن بمانید و فیلم را از اول تماشا کنید. پس از مشاهده تمام فیلم، اجزاء داستان یکی یکی به هم پیوند می‌خورند و خود داستان مفهوم پیدا می‌کند.

این مثال شباهت زیادی به حال و روز فعلی میلیون‌ها امریکایی دارد. حوادث جاری در این سرزمین آنها را سردرگم ساخته است. هنگامی وارد صحنه شده‌اند که فیلم به اصطلاح دارد به مراحل نهایی خود نزدیک می‌شود. لازم است بخش‌های قبلی فیلم را هم ببینند تا از کل داستان سر در بیاورند. ولی، ما عملاً در پی آن نیستیم تا در این کتاب همه چیز را از ابتدا نشان بدهیم، بلکه همانقدر به گذشته باز می‌گردیم که برای درک وقایع کنونی ما کافی باشد.

برای پی بردن به عمق این توطئه لازم است یک رشته اطلاعات مقدماتی از بانکداری[1] و خصوصاً از بانکداران بین‌المللی[2] به‌دست آوریم. هر چند بسیار ساده‌انگاری[3] است که تمامی توطئه را به بانکداران بین‌المللی نسبت بدهیم، اما همین بانکداران نقش اصلی را در آن ایفا کرده‌اند. این توطئه را به منزله یک دست فرض کنید که یک انگشت آن «بانکداران بین‌المللی» است و بقیه نیز «بنیادها»[4]، «جنبش ضد مذهب»[5]، «سوسیالیسم فابیانی»، و «کمونیسم» خوانده می‌شود. اما همین بانکداران بین‌المللی هستند که پروفسور کویگلی راجع به آنها صحبت می‌کند و هدفشان، چنانچه قبلاً هم نقل قول کردیم، چیزی جز کسب تسلط بر سرتاسر جهان از طریق کنترل منابع مالی نیست.

دولت‌ها آن مبالغ هنگفت پولی را که نیاز دارند از کجا به دست می‌آورند؟ البته، بخش اعظم این پول از راه برقراری مالیات[6] تأمین می‌گردد. اما هزینه‌ها اغلب بیشتر از آن چیزی است که دولت‌ها بخواهند به صورت مالیات[7] از

---

1. Banking
2. International Bankers
3. Over-Simplification
4. Foundations
5. Anti-Religion Movement
6. Taxation
7. Tax

(c) ketabton.com: The Digital Library

شهروندان[1] خود اخذ نمایند و لذا مجبور به استقراض هستند. بدهی[2] دولت ما فعلاً [تا سال ۱۹۷۱ م.] بالغ بر ۴۵۵ میلیارد دلار است که تا یک سنت آخر آنرا با بهره[3] از جایی وام گرفته‌اند.

به عموم مردم تلقین شده است تا باور کنند که دولت امریکا از طریق اسناد قرضه پس انداز[4] از خود «مردم» وام می‌گیرد. اما در واقع مردم فقط درصد[5] بسیار ناچیز از بدهی ملی[6] ما را از این طریق تأمین می‌نمایند. اکثر اوراق قرضه دولتی[7]، به استثنای اوراقی که از طریق صندوق‌های امانی[8] در اختیار دولت است، تماماً در انحصار مؤسسات بانکی خصوصی[9] بسیار گسترده‌ای است که به بانک‌های بین‌المللی معروفند.

قرن‌هاست که بانکداران بین‌المللی از راه تأمین منابع مالی[10] پادشاهان و حکومت‌ها سودهای کلان[11] به جیب زده‌اند. اما این سوداگران با پاره‌ای مسایل آزار دهنده نیز مواجه می‌گردند. همه می‌دانیم که معاملات جزیی بانکی همواره با تضمین‌هایی[12] جهت باز پرداخت بدهی همراهند، اما چه تضمینی از حکومت‌ها و پادشاهان می‌توان گرفت؟ اگر بانکداری برای وصول[13] طلب خود مراجعه نمود و پادشاه فرمان داد «سرش را از تن جدا کنید!»، تکلیفش چیست؟ روش وصول کردن بدهی از حکومت‌ها و پادشاهان موضوعی نیست که در دانشکده‌های بازرگانی[14] دانشگاه‌های ما تدریس شود، و اکثر کسانی که هرگز دست‌اندرکار تأمین منابع مالی پادشاهان نبوده‌اند عنایت چندانی به این مسئله نداشته‌اند. اما باید دانست که یک شغل تأمین پول برای برای پادشاهان هم وجود دارد و برای آنهایی که قادرند بازپرداخت آنرا تضمین نمایند این شغل بسیار هم سود آور است.

---

1. Citizens
2. Debt
3. At Interest
4. Savings Bonds
5. Percentage
6. National Debt
7. Government Bonds
8. Trust Funds
9. Banking Firms
10. Financing
11. Big
12. Collateral
13. Collection
14. Business Schools

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروفسور استوارت کرین، استاد اقتصاد، می‌گوید برای تضمین وام‌های اعطایی به حکومت‌ها و پادشاهان طبق معمول دو راه وجود دارد. اولاً، هر وقت یک مؤسسه تجاری[1] مبلغ کلانی پول قرض می‌کند، وام دهنده[2] نوعی حق رای در اداره آن مؤسسه نیز به دست می‌آورد تا از سرمایه‌گذاری[3] خود حراست کند در رابطه با حکومت‌ها نیز به همین منوال عمل می‌شود. هیچ حکومتی نخواهد توانست مبالغ کلان وام بگیرد مگر این که به عنوان تضمین بازپرداخت آن تا حدودی از حق حاکمیت[4] خود به نفع وام دهنده چشم‌پوشی کند. بانکداران بین‌المللی که صدها میلیارد دلار به حکومت‌های سرتاسر جهان قرض داده‌اند مسلماً به ازای آن در تعیین سیاست‌های[5] هر یک از این حکومت‌ها نفوذ و نقش فراوانی هم به‌دست آورده‌اند.

اما، به عنوان راه دوم، برتری نهایی وام دهندگان نسبت به یک پادشاه یا رئیس جمهور این است که اگر حاکم مقروض در صدد گردن کشی برآمد، بانکدار می‌تواند رقیب یا دشمن[6] وی را با پول تقویت کند بنابراین، اگر می‌خواهید در شغل تهیه پول برای پادشاهان همواره موفق باشید، مصلحت شما در این است که همیشه یک رقیب یا دشمن در آستین داشته باشید تا در صورت لزوم پادشاه یا رئیس جمهور مقروض و گردن کش را از مقام خود سرنگون سازید. اگر این پادشاه یا رئیس جمهور دشمن ندارد، باید برای او یک دشمن بتراشید.

خاندان روچیلد[7] در این گونه بازی‌ها از مقام بسیار والایی برخوردار بودند. بنیانگذار این خاندان شریف، مه‌یر امشل روچیلد[8] (۱۸۱۲ – ۱۷۴۳)، از اهالی فرانکفورت آلمان، یکی از پنج پسر خود را در زادگاهش نگاه داشت تا بانک خصوصی‌شان در فرانکفورت را اداره کند و... تأمین پول برای

---

1. Business Firm
2. Creditor
3. Investment
4. Sovereigny
5. Policies
6. Rival or Enemy
7. House of Rothchild
8. Meyer Amschel Rothchild

(c) ketabton.com: The Digital Library

دولت‌های وقت، بدین منظور که بتوانند به جان یکدیگر بیفتند ثروت‌های بی‌کرانی به چنگ آورند. پروفسور استوارت کرین در همین زمینه می‌نویسد:

اگر تک تک جنگ‌های قرن نوزدهم را بررسی کنید، خواهید دید که تمامی آنها سرانجام به برقراری نوعی «موازنه قدرت»[1] منتهی شده‌اند. هرگونه عدم ثبات و بی‌نظمی سیاسی همواره یک موازنه قدرت را با یک گروه‌بندی تازه حول محور خاندان روچیلد در انگلیس، فرانسه یا اتریش به همراه داشته است. این خانواده گروه‌بندی کشورها را طوری ترتیب می‌دادند که اگر پادشاهی از مسیر خود منحرف می‌شد یک جنگ تازه بر پا می‌شد و سرنوشت نهایی جنگ هم به نحوه کمک‌های مالی آنها بستگی داشت. تحقیق در خصوص وضعیت بدهی‌های دول متحارب[2] معمولاً نشان می‌دهد که کدام دولت قرار بوده است مجازات شود.

در توصیف خصوصیات روچیلدها و دیگر بانکداران بین‌المللی، دکتر کویگلی می‌گوید اینها از چند لحاظ با بانکداران معمولی[3] تفاوت داشتند: (۱) بین‌المللی بودند و در همه پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ حضور داشتند، (۲) به حکومت‌ها نزدیک بودند و خصوصاً به دیون دولتی[4]، منجمله به دیون خارجی دولت‌ها، علاقه فراوان نشان می‌دادند (۳) عملیات بانکی آنها طوری بود که به عنوان «بانکداران بین‌المللی» شهرت یافته بودند. (کویگلی، تراژدی و امید، ص ۵۲)

یکی از دلایل عمده‌ای که موجب سکوت مطلق[5] مورخین نسبت به نقش بانکداران بین‌المللی در تاریخ سیاسی جهان شده این است که روچیلدها یهودی بودند. مخالفین نژاد سامی[6] با تلاش در جهت یهودی جلوه دادن تمامی این توطئه در واقع آلت دست همین توطئه گران قرار گرفته‌اند. چنین

1. Balance of Power
2. Waring Nations
3. Ordinary
4. Government debt
5. Blackout
6. Anti-Semites

(c) ketabton.com: The Digital Library

تلاشی از حقیقت به دور است. شخصیت‌هایی چون ج. پی. مورگان[1] و راکفلر هم که نسبت آنها به نژاد آنگلوساکسون[2] می‌رسد با مؤسسات بانکی بین‌المللی خود نقش بسیار مهمی در این توطئه ایفا کرده‌اند. اما اهمیت والای روچیلد و اقمارشان[3] در این میان قابل انکار نیست. لیکن، سرزنش تمام یهودیان به خاطر جنایات[4] روچیلدها به همان اندازه نامعقول و دور از اخلاق[5] است که بخواهیم کلیه مسیحیان باپتیست را مسئول جنایات راکفلرها قلمداد کنیم.

عناصر یهودی در این توطئه از یک شبکه گسترده جهانی موسوم به اتحادیه مبارزه با افترا[6] به عنوان یک ابزار نیرومند[7] استفاده کرده‌اند تا مردم را متقاعد سازند که هر گونه اشاره به روچیلدها و همدستانشان به منزله حمله به کلیه یهودیان در در سرتاسر جهان است. این عناصر یهودی بدین ترتیب هرگونه تحقیق در خصوص بانکداران بین‌المللی را در نطفه خفه کرده و طرح چنین موضوعی را در دانشگاه‌ها به صورت تابو[8] [یعنی، یک امر حرام،م.] در آورده‌اند.

هر کتاب یا فردی که در این خصوص به تفحص بپردازد بلافاصله از جانب صدها کمیته وابسته به اتحادیه مبارزه با افترا[9] در سرتاسر امریکا مورد حمله قرار می‌گیرد. این اتحادیه وظیفه‌اش لکه‌دار ساختن حیثیت دیگران است و در این راه از چنان تخصص حرفه‌ای بالایی برخوردار است که هرگز اجازه نمی‌دهد در عملیات بسیار گسترده و منظم آن منطق یا حقیقت جایی داشته باشد. اگر نتواند هیچ مدرکی علیه مدعیان خود بیابد، این اتحادیه، که با به اصطلاح «مکارتی‌ایسم»[10] به شدت مخالف است، فوراً مردم را به «ضد سامی‌های مخفی»[11] متهم می‌سازد. حالا می‌توانید تصور کنید که اگر کسی خود آنها را

---

1. J. P. Morgan
2. Anglo-Saxon
3. Their Satellites
4. Crimes
5. Immoral
6. Anti-Defamation League
7. Instrument
8. Taboo
9. ADL
10. McCarthyism
11. Latent Anti-Semites

(c) ketabton.com: The Digital Library

به کمونیست‌های «مخفی» متهم می‌ساخت چه قشقرق و هیاهویی به راه می‌انداختند.

در واقع هیچکس به اندازه خود یهودی‌ها محق نیست که از دار و دسته روچیلد خشمگین و متنفر باشد. واربورگ‌ها[1] که بخشی از امپراطوری روچیلدها را تشکیل می‌دادند، در تأمین هزینه‌های لازم برای به قدرت رسیدن آدلف هیتلر سهم به سزایی داشتند. از روچیلدها و واربورگ‌ها و اطرافیانشان در اردوگاه‌های زندانیان نازی[2] یا اصولاً خبری نبود و یا اگر بود تعدادشان بسیار انگشت شمار بود. این حضرات در تمام طول جنگ جهانی یا در هتل‌های مجلل پاریس لمیده بودند و یا به انگلستان و ایالات متحده مهاجرت کرده بودند[3]. یهودی‌ها، به عنوان یک گروه نژادی، بیشترین مصیبت‌ها را از دست همین قدرت‌طلبان[4] متحمل شده‌اند. روچیلدهای یهودی منافع مشترکشان به مراتب با راکفلرهای مسیحی بیشتر پیوند خورده است تا با یک خیاط یهودی اهل بوداپست[5] [پایتخت مجارستان، م.] یا اهل برونکس[6] [ناحیه‌ای در شهر نیویورک، م.].

از آنجا که شالوده امپراطوری بانکداری بین‌المللی بر اساس قرضه‌های دولتی بنا شده است، منافع بانکداران بین‌المللی همواره ایجاب می‌کند که حکومت‌ها را به استقراض و کسب وام‌های کلان تشویق نمایند. هر چه بدهی بیشتر باشد بهره آن هم بیشتر خواهد بود. هیچ چیزی مثل جنگ نمی‌تواند حکومت‌ها را تا خرخره در قرض فرو برد؛ در میان بانکداران بین‌المللی رسم[7] بر این بوده است که همواره به طرفین درگیر در خونبارترین مخاصمات نظامی[8] کمک‌های مالی اعطا نمایند. مثلاً، در جنگ‌های داخلی[9] امریکا، گروه‌های شمالی از طرف راکفلرها و با وساطت مأمور امریکایی‌شان

---

1. The Warburgs
2. Nazi Prison Camps
3. Emigrate
4. Power Seekers
5. Budapest
6. Bronx
7. Practice
8. Military Conflicts
9. Civil War

(c) ketabton.com: The Digital Library

موسوم به اگوست بلمونت[1] کمک‌های مالی دریافت می‌کردند، و امریکایی‌های جنوب نیز از جانب روچیلدها و از طریق یکی از بستگان یهودی‌شان به نام ارلانجرز[2].

جنگ‌ها و انقلاب‌ها مسلماً در جهت کسب یا افزایش سلطه بر حکومت‌های جهان برای بانکداران بین‌المللی بسیار مفید بوده است، اما رمز دستیابی به این سلطه همواره منوط به داشتن کنترل بر منابع پولی در جهان است. حکومتی را می‌توان به زیر سلطه کشید که مقروض باشد؛ در آن صورت منبع وام دهنده در چنان موقعیت ممتازی قرار می‌گیرد که می‌تواند از حاکم مقروض امتیازهای انحصاری مطالبه کند. حکومت‌های پول‌طلب همیشه در ازاء دریافت پول در زمینه‌های بانکی، منابع طبیعی[3]، امتیازات نفتی[4] و حمل و نقل[5] حقوق انحصاری به وام دهندگان خود اعطا کرده‌اند[6]. لیکن، آن حق انحصاری را که سوداگران مالی بین‌المللی[7] بیشتر و بالاتر از هر چیز دیگری در آرزوی به‌دست آوردن آن هستند کنترل منابع پولی در کلیه کشورهاست.

همین بانکداران بین‌المللی سر انجام موفق شدند بانک‌های مرکزی در کشورهای مختلف اروپایی را که عملاً به صورت مؤسسات خصوصی[8] تصاحب نمایند. بانک انگلیس، بانک فرانسه و بانک آلمان بر خلاف تصور عمومی، در مالکیت کشورهای مربوطه نبودند بلکه انحصارات خصوصی‌ای بودند که معمولاً در ازاء وام از طرف سران این کشورها به وام دهندگان خود تقدیم شده بودند. به گفته رجینالد مک‌کینا[9]، رئیس[10] «بانک میدلند انگلیس»[11]، تحت این نظام انحصاری بانکی «کسانی که اسکناس و اعتبار[12] را

---

1. August Belmont
2. Erlangers
3. Natural Resources
4. Oil Concessions
5. Transportation
6. Grant
7. International Financiers
8. Private Corporations
9. Reginald McKenna
10. President
11. Midland Bank of England
12. Money and Credit

(c) ketabton.com: The Digital Library

تولید و منتشر می‌سازند عملاً هدایت سیاست‌های حکومت را نیز در اختیار خواهند داشت و نتیجتاً سرنوشت تمام مردم را به دست خواهند گرفت.» همین که دولت به بانکداران مقروض شد برای همیشه در چنگال آنها اسیر خواهد بود. یک نمونه وحشتناک از نقش این بانک‌ها در شماره ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۱ نشریه تایمز مالی لندن[1] نقل شده است که نشان می‌دهد حتی در آن زمان رؤسای «پنج بانک بزرگ»[2] می‌توانستند با خودداری از تجدید اسناد خزانه[3]، شیرازه تمام امور مالی دولت انگلیس را به کلی از هم بپاشند.»

کلیه کسانی که به نحوی در پی کسب سلطه دیکتاتوری بر ملل متمدن بوده‌اند به لزوم تأسیس یک بانک مرکزی کاملاً پی برده‌اند. همان زمانی که جامعه رجال عادل یک انقلابی مزدور[4] موسوم به کارل مارکس را اجیر نمود تا دستورالعملی برای پیروزی، یعنی کتاب بیانیه کمونیست را به رشته تحریر در آورد، در فرمان پنجم کتاب خود چنین دستوری را صادر کردند: «تمرکز اعتبارات در چنگ دولت از طریق تأسیس یک بانک مرکزی با سرمایه دولت و در مالکیت انحصاری دولت.» لنین بعدها می‌گفت نود درصد مراحل لازم برای کمونیستی شدن یک کشور به تأسیس یک بانک مرکزی بستگی دارد. این توطئه گران خوب می‌دانستند که هیچ کشوری را نمی‌توان با نیروی نظامی به زیر سلطه کشید مگر این که آن کشور یک بانک مرکزی داشته باشد تا بدان وسیله بتوان اقتصاد آن را قبلاً کنترل نمود. باکونین[5]، آنارشیست معروف، در خصوص پیروان کارل مارکس به طعنه می‌گوید، «آنها یک پایشان در بانک و پای دیگرشان در جنبش سوسیالیستی بود.»

سوداگران مالی بین‌المللی همه عمال خود را در راس کلیه بانک‌های مرکزی اروپا نشانده‌اند. پروفسور کویگلی در این باره می‌گوید:

---

1. London Financial Times
2. The Big Five Banks
3. Renewing Treasury Bills
4. Hack Revolutionary
5. Bakunin

(c) ketabton.com: The Digital Library

نباید تصور نمود که رؤسای بانک‌های مرکزی عمده در سراسر جهان در زمینه مسایل مالی بین‌المللی شخصاً قدرت مستقلی به حساب می‌آمدند. این افراد هیچ اراده‌ای از خود نداشتند. گروهی بودند آشنا به فنون بانکداری و از عمّال همان بانکداران برجسته و سرمایه‌گذار در کشورهای مختلف که به دست همان بانکداران پرورش یافته و کاملاً قادر به عزل و اخراج آنها نیز بودند. اختیارات اصلی مالی در سطح بین‌المللی در ید قدرت همین بانکداران سرمایه‌گذار (که بانکداران «بین‌المللی» یا «تاجر»[1] هم خوانده می‌شدند) باقی ماند. این بانکداران بین‌المللی موقعیت خود را در بانک‌های مرکزی ظاهراً ملی اما در حقیقت خصوصی و ثبت نشده[2] عمدتاً به‌طور ناشناس در پشت صحنه تثبیت نمودند این بانک‌ها روی هم رفته نظام یک شرکت بین‌المللی و سلطه دولتی را پدید آوردند که از حدود وظایف و اختیارات عمّال‌شان در بانک‌های مرکزی به مراتب خصوصی‌تر، قدرتمندتر، و سری‌تر بود...

(کویگلی، **تراژدی و امید**، صفحات ۷ـ ۳۲۶)

دکتر کویگلی همچنین افشا می‌کند که آن دسته از بانکداران بین‌المللی که بانک‌های انگلیس و فرانسه را در تصاحب خود داشته و کنترل می‌نمودند حتی پس از آن که این بانک‌ها به صورت تئوری سوسیالیزه شدند باز هم قدرت پیشین خود را در آن حفظ نمودند.

کسانی که بانک‌های مرکزی اروپا را قویاً در چنگال خود داشتند طبیعتاً از همان آغاز مشتاق بودند که تشکیلات مشابهی را بر ایالات متحده نیز تحمیل نمایند. نیاکان ما و بنیان‌گذاران این سرزمین از قدیم الایام نسبت به تلاش افرادی برای کنترل امریکا از طریق پول بازی[3] به خوبی آگاهی داشتند و با بانکداران بین‌المللی شدیداً به مبارزه برخاستند. در نامه توماس جفرسون به

---

1. Merchants 2. Unincorporated 3. Money Manipulation

(c) ketabton.com: The Digital Library

جان آدامس رئیس جمهور اسبق امریکا آمده است، «... صادقانه با شما هم‌عقیده‌ام که تشکیلات بانکی از ارتش‌های ثابت[1] هم خطرناک‌ترند...»

لیکن هرچند از سال ۱۹۳۶ به بعد که پرزیدنت جکسون[2] بانک مرکزی را منحل نمود امریکا چنین بانکی نداشت، اما متخصصین امور مالی[3] اروپایی و عمال امریکایی‌شان سر انجام موفق شدند کنترل عظیمی بر نظام پولی[4] ما به دست آورند. گوستاو مایرز در کتاب خود تحت عنوان تاریخ ثروت‌های عظیم امریکا[5] چنین افشا می‌کند:

> روچیلدها در وضع قوانین مالی[6] امریکا مدت‌ها به‌طور پنهان نفوذ فراوان داشتند. مدارک حقوقی نشان می‌دهد که آنها در «بانک ایالات متحده» سابق (که به دستور پرزیدنت آندرو جکسون منحل گردید) قدرتی به حساب می‌آمدند.

در خلال قرن نوزدهم سوداگران پول در شهرهای عمده شرق امریکا شدیداً با یکدیگر به رقابت و نبرد برخاسته بودند. اما به محض این که قربانیان جنایاتشان در غرب و نواحی روستایی به سازماندهی و تشکل سیاسی روی آوردند، همین «بارون‌های غارتگر»[7] فوراً متوجه شدند که همه با هم «منافع مشترک» دارند و لذا ناچارند با هم تشریک مساعی کنند تا از منافع خود در برابر هزاران کشاورز خشمگین و رقبای آینده محافظت نمایند. همین پراکندگی عظیم قدرت اقتصادی[8] یکی از عوامل عمده‌ای بود که انحصارگران مالی و بازرگانی آینده را وادار می‌ساخت تا برای طرح در خواست‌های‌شان جهت تأسیس یک بانک مرکزی در امریکا دست به تحریک بزنند.

---

1. Standing Armies
2. Jackson
3. Financiers
4. Monetary System
5. History of the Great American Fortunes
6. Financial Laws
7. Robber Barons
8. Economic Power

(c) ketabton.com: The Digital Library

در کتاب سال‌های چپاول[1]، پراکتر هانسل[2] عصر خود را چنین توصیف می‌کند:

> در میان مورگان‌ها، کوهن- لوب‌ها و دیگر ستون‌های اصلی در نظام صنعتی امریکا هم چون گذشته تمایلی وجود نداشت تا خود را اختلافات و مناقشاتی درگیر سازند که ممکن بود به جابه‌جایی ثروت بینجامد. از همین روحیه سازش، گروه منافعی[3] پدید آمد که نتایج آن بی‌نهایت ثمر بخش بود...

اما به جز همان مراکز عمده در شرق امریکا، اکثر بانکداران امریکایی و مشتریان آنها هنوز نسبت این فکر [تأسیس یک بانک مرکزی ،م.] کلاً بدبین بودند.

بانکداران بین‌المللی، برای این که به نواحی داخلی[4] امریکا نشان بدهند که در آینده به یک نظام بانکی مرکزی نیاز خواهد داشت، یک سری بحران[5] در بازارهای پولی پدید آورند تا قدرت خود را به نمایش بگذارند. این بحران‌ها در واقع اخطاری بود به سایر بانکداران خرده پا که بدانند اگر از حدود خود تجاوز کنند چه بلایی بر سرشان نازل خواهد شد. کسی که مسئولیت اجرای این درس‌ها را به عهده داشت شخصی بود به نام ج.پی.یر پونت مورگان که متولد امریکا بود اما تحصیلات خود را در آلمان و انگلیس گذرانده بود. گروه زیادی، منجمله لویس مکفادن[6] عضو کنگره امریکا (بانکداری که مدت ده سال ریاست کمیته امور بانکی و پولی مجلس نمایندگان[7] را بر عهده داشت)، از مورگان به عنوان عامل برجسته روچیلدهای انگلیسی در امریکا یاد می‌کنند.

---

1. Years of Plunder
2. Proctor Hansl
3. Community of Interest
4. Hinterlands
5. Panics
6. Louis McFadden
7. House Banking and Currency Committee

(c) ketabton.com: The Digital Library

با شروع قرن بیستم، ج. پی. مورگان در زمینه ایجاد بحران‌های تصنعی[1] ید طولایی کسب کرده بود. این اقدامات با هماهنگی فراوان اجرا می‌شد. سناتور رابرت اون[2]، یکی از تدوین کنندگان قانون فدرال رزرو[3] (که بعدها از نقش خود در این زمینه عمیقاً اظهار تأسف نمود)، در برابر یکی از کمیته‌های کنگره امریکا شهادت داد که بانک خصوصی وی از «کانون ملی بانکداران»[4] دستوری دریافت نمود که بعدها به «بخشنامه بحران ۱۸۹۳»[5] معروف گردید. در این بخشنامه آمده بود: «باید فوراً یک سوم پول خود را از گردش خارج کنید و از نصف بدهکاران خود بخواهید تا نسبت به پرداخت تمام باقیمانده بدهی‌شان اقدام نمایند...»

یکی از مورخین به نام فردریک لویس آلن[6] در مجله لایف، ۲۵ آوریل ۱۹۴۹، به نقش مورگان در پخش شایعات مربوط به عدم توانایی در پرداخت دیون[7] از طرف «بانک نیکرباکر»[8] و «شرکت تراست امریکا»[9] اشاره کرده و می‌گوید همین شایعات به وحشت ۱۹۰۷ در بازارهای پولی امریکا دامن زد. در پاسخ به این سؤال که «آیا مورگان این وحشت را به راه انداخت؟»، وی چنین گزارش می‌دهد.

اوکلی تورن[10]، رئیس شرکت امانی (تراست کمپانی) مورد اشاره، بعدها در برابر کمیته‌ای در کنگره امریکا شهادت داد که مشتریان بانک وی معمولاً مبالغ کمی از حساب‌های خود برداشت می‌کردند... و این که وی از هیچ منبعی هم درخواست کمک نکرده بود، و بالاخره این که فقط همان گفته «زهر آگین» [مورگان در مورد عدم توانایی این شرکت در پرداخت دیون خود،م.] بود که سیل مشتریان را به سوی بانک

---

1. Artificial Panics
2. Senator Robbert Owen
3. Federal Reserve Act
4. National Banker's Association
5. Panic Circular of 1893
6. Frederick Lewis Allen
7. Insolvency
8. Knickerbocker Bank
9. The Trust Company
10. Oakligh Thirne

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرازیر ساخت. با عنایت به همین شهادت، و با توجه به اقدامات تنبیهی که از طرف «مرکز تصفیه و تسویه»[1] بانک‌ها بر علیه بانک‌های هاینز[2]، مورس[3]، و توماس[4] اتخاذ گردید، و همچنین بر اساس دیگر شواهد پراکنده‌ای که مربوط به این قضیه فرض می‌شد، برخی از وقایع نگاران[5] به این نتیجه‌گیری ظریف رسیده‌اند که مؤسسات انتفاعی مورگان از اوضاع آشفته اقتصادی امریکا در پاییز ۱۹۰۷ برای ایجاد و اشاعه آن وحشت در بازارهای پولی بهره‌برداری کردند و طرح و اجرای آن را چنان موذیانه هدایت نمودند که بانک‌های رقیب را به کلی نابود سازند تا موقعیت برتر بانک‌هایی را که در قلمرو منافع خودشان بود تحکیم نمایند.

آن «وحشت» پولی را که مورگان ایجاد کرده بود، خودش هم تقریباً به تنهایی به ختم آن اقدام نمود، چرا که توانسته بود به هدف نهایی خود برسد. فردریک آلن در این خصوص توضیح می‌دهد:

> آن وحشت پولی ۱۹۰۷ درسی کاملاً روشن برای مردم امریکا بود، هر چند به حدود شش سال وقت نیاز داشت تا به صورت قانون جلوه‌گر شود: ایالات متحده حتماً باید یک نظام بانکی متمرکز داشته باشد.

کسی که برجسته‌ترین نقش را در ایجاد این بانک مرکزی برای امریکا به عهده داشت شخصی به نام پال واربرگ[6] بود. وی در سال ۱۹۰۲ همراه با برادرش فلیکس واربرگ[7] از آلمان به ایالات متحده مهاجرت نمود. (به نمودار شماره ۵ نگاه کنید.) آنها برادر خود مارکس واربرگ[8] را (که بعدها یکی از منابع عمده کمک رسانی مالی به انقلاب روسیه شد) در زادگاهشان،

---

1. Clearing House
2. Heinze
3. Morse
4. Thomas
5. Chroniclers
6. Paul Warburg
7. Felix Warburg
8. Max Warburg

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرانکفورت، باقی گذاشتند تا به بانک خانوادگی‌شان (به نام ام. ان. واربرگ و شرکاء[1]) را اداره کند.

پال واربرگ با نینا لوب[2]، دختر سلیمان لوب[3] از بانک «کوهن، لوب و شرکاء»[4]، که قدرتمندترین مؤسسه بانکی بین‌المللی در امریکا بود، ازدواج نمود. برادرش فلیکس هم فریدا شیف[5]، قدرت حاکم و پشت صحنه در بانک کوهن، لوب و شرکاء، را به عقد ازدواج خود در آورد. استفن بیرمنگام[6] در کتاب بسیار محققانه خود تحت عنوان جماعت ما[7] می‌نویسد: «در قرن هیجدهم شیف‌ها و روچیلدها یک کانون دوجانبه در فرانکفورت تأسیس کردند.» بر پایه گزارش‌های موجود، شیف سهم خود در بانک کوهن، لوب و شرکاء را با پول روچیلدها خریداری نمود.

پال و فلیکس واربرگ هر دو در بانک کوهن، لوب و شرکاء به گروه شرکاء پیوستند.

در ۱۹۰۷، یعنی همان سالی که وحشت پولی معروف توسط مورگان در امریکا دامن زده شده، پال واربرگ تقریباً تمام وقت و توان خود را به نوشتن و سخنرانی در خصوص نیاز امریکا به «اصلاحات بانکی» صرف نمود. گروه بانکی کوهن، لوب و شرکاء هم به اندازه کافی در باب این قضیه خیرخواهی نشان می‌داد، زیرا ظرف شش سالی که پال واربرگ اوقات شریف خود را صرف «مصالح عمومی»[8] کرده بود با یک حقوق ۵۰۰۰۰ دلار در سال از اقدامات وی حمایت نمود.

همکار واربرگ در پیشبرد این «اصلاحات بانکی»[9] شخصی بود موسوم به نلسون آلدریچ که به «دلال[10] مورگان در مجلس سنا» معروف شده بود. دختر

---

1. (M. N. Warburg and Company)
2. Nina Loeb
3. Soloman Loeb
4. Kun, Loeb and Company
5. Fridda Schiff
6. Stephen Birmingham
7. Our Crowd
8. The Public Good
9. Banking Reform
10. Broker

(c) ketabton.com: The Digital Library

آلدریچ، به نام آبی[1]، با جان دی. راکفلر پسر[2] ازدواج نمود.

پس از آن وحشت تصنعی در سال ۱۹۰۷، آلدریچ از طرف مجلس سنای امریکا به ریاست کمیسیون ملی پول[3] منصوب گردید. اگر چه آلدریچ هیچ‌گونه اطلاعات تخصصی در امور بانکی نداشت، اما خود و همراهانش[4] جهت «مطالعه» در زمینه نظام بانکی مرکزی حدود دو سال مبلغ ۳۰۰۰۰۰ دلار از پول مالیات دهندگان امریکایی را با برخورداری از پذیرایی‌های شاهانه از جانب صاحبان بانک‌های مرکزی اروپایی به سیر و سیاحت در پایتخت‌های اروپا به مصرف رسانیدند. پس از بازگشت از گردش و میهمانی‌های مجلل اروپایی به امریکا، اعضاء کمیسیون تقریباً به مدت دو سال نه جلسه‌ای برگزار نمود و نه گزارشی از سفر خود را به مجلس دادند. اما سناتور آلدریچ در خلال این مدت سرگرم «ترتیب» کارها بود. ایشان با کمک پال واربرگ و دیگر بانکداران بین‌المللی یکی از مهمترین جلسات سری در تاریخ ایالات متحده را برگزار کردند. فرانک واندرلیپ[5]، عامل و نماینده راکفلر در این جلسه، سال‌ها بعد در خاطرات خود چنین اعتراف می‌کند:

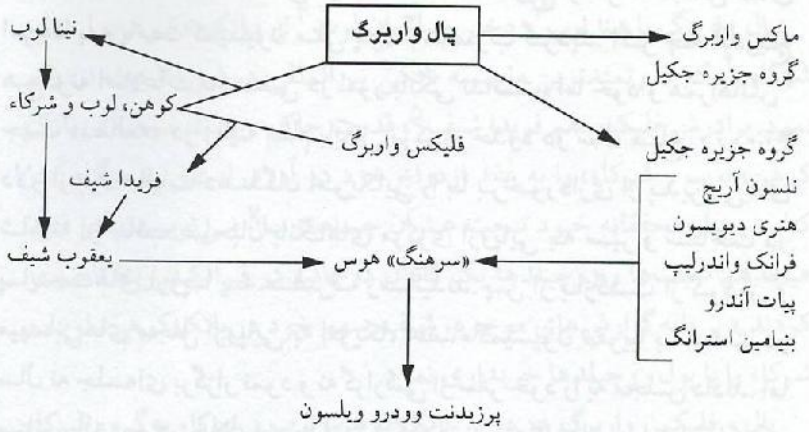
> علی‌رغم نظریات من که برای جامعه ما ارزش و اهمیت دارد که همواره از امور شرکت‌های سهامی[6] آگاهی بیشتری به دست آورند، موردی پیش آمد، در اواخر سال ۱۹۱۰، که من هم به اندازه یک فرد خائن، آدمی رازدار یا در واقع، آدمی مخفی‌کار[7] شده بودم... احساس نمی‌کنم اغراق‌آمیز باشد اگر سفرمان را به جزیره جکیل[8] فرصتی بدانم که به انعقاد نطفه چیزی منتهی شد که سرانجام به صورت نظام فدرال رزرو[9] در امریکا نمایان گردید.

---

1. Abby
2. John D.Rockefeller JR.
3. National Monetary Commission
4. Entourage
5. Frank Vanderlip
6. Corporations
7. Furtive
8. Jekyl Island
9. Federal Reserve System

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمودار شماره ۵ : بنیان‌گذاران فدرال رزرو در امریکا



آن «مخفی‌کاری» گروه جزیره جکیل بسیار به جا بود، چراکه توطئه کنترل بر تمامی اقتصاد امریکا در آنجا مطرح شده بود. سناتور آلدریچ دعوت‌نامه‌های محرمانه‌ای برای افراد زیر ارسال داشت: هنری پی. دیویسون[1] از بانک ج. پی. مورگان و شرکاء[2]؛ فرانک آ. واندرلیپ، رئیس بانک نشنال سیتی[3] متعلق به راکفلر؛ آ. پیات آندرو[4]، معاون وزیر خزانه داری[5] امریکا؛ بنیامین استرانگ[6] از شرکت امانی بانکداران[7]؛ و پال واربرگ. این گروه قرار بود در معیت سناتور آلدریچ به جزیره جکیل، واقع در ایالت جورجیا، امریکا، بروند و توصیه‌های نهایی مربوط به گزارش کمیسیون ملی پول را تدوین نمایند.

بی.سی.فوربس[8] در کتاب خود تحت عنوان سازندگان امریکا[9] می‌نویسد در جزیره جکیل:

---

1. Henry P. Davison
2. J. P. Morgan and Company
3. National City Bank
4. A. Piatt Anderew
5. Secretary of Treasury
6. Benjamin Strong
7. Bankerd Trust Company
8. B. C. Forbes
9. Men Who Are Making America

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس از یک تبادل نظر کلی تصمیم گرفته شد پاره‌ای اصول کلی را که مورد توافق کلیه حاضرین باشد تنظیم نماید. اعضاء این گروه همگی بالاتفاق به تأسیس یک بانک مرکزی به عنوان شالوده ایده‌آل برای هر گونه نظام بانکی رای دادند. (صفحه ۳۹۹)

واربرگ تاکید داشت به هر قیمت که شده باید از به کار بردن عبارت «بانک مرکزی» خودداری به عمل آید. لذا تصمیم بر این شد که نقشه خود را تحت عنوان نظام «ذخیره منطقه‌ای[1]» با چهار (بعداً دوازده) شعبه[2] در نقاط مختلف امریکا مطرح سازند. این توطئه‌گران می‌دانستند که شعبه بانک نیویورک سرانجام بر بقیه بانک‌ها مسلط خواهد شد و در نتیجه نقشه آنها افکار عمومی را فریب خواهد داد.

اجلاس محرمانه در جزیره جکیل سرانجام به تکمیل «گزارش کمیسیون پول»[3] و تدوین طرح آلدریچ[4] منتهی گردید. واربرگ پیشنهاد کرده بود این طرح را «نظام فدرال رزرو» نامگذاری کنند، اما آلدریچ اصرار داشت که نام خود وی در اذهان عمومی فعلاً یادآور اصلاحات بانکی است و این که اگر طرحی بدون داشتن نام وی برای تصویب به کنگره امریکا ارائه شود سوءظن ایجاد خواهد کرد. لیکن وقایع بعدی نشان داد که چسباندن نام آلدریچ به این طرح در واقع بازی با مرگ بود، زیرا کاملاً آشکار بود هر قانونی که نام وی را به همراه داشت از دست‌پخت‌های بانکداران بین‌المللی محسوب می‌شد.

طرح آلدریچ در کنگره[5] با شکست مواجه شد، لذا بانکداران توطئه‌گر ناچار بودند استراتژی تازه‌ای اتخاذ نمایند. چون حزب جمهوری‌خواه[6] بیش از حد به وال استریت[7] وابسته بود، تنها امید توطئه‌گران برای تأسیس یک

---

1. Regional Reserve
2. Branch
3. Menetary Commission Report
4. The Aldrich Bill
5. Congress
6. Republican Party
7. Wall Street

(c) ketabton.com: The Digital Library

بانک مرکزی این بود که ماسک دیگری بر چهره طرح خود بپوشانند و از طریق نمایندگان حزب دموکرات تحت عنوان اقدامی که قدرت وال استریت را در هم خواهد شکست آن را به تصویب کنگره امریکا برسانند. با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری[1] در سال ۱۹۱۲ فرصت مناسب جهت اجرای این نقشه فراهم گردید. پرزیدنت ویلیام هوارد تافت[2] از حزب جمهوری‌خواه، که با طرح آلدریچ به مخالفت برخاسته بود، برای انتخاب مجدد[3] شانس فراوانی داشت، اما تدی روزولت[4]، سلف[5]، پرزیدنت تافت که خودش هم از حزب جمهوری‌خواه بود، ناگهان تغییر موضع داد و موافقت نمود به عنوان کاندیدای حزب ترقی‌خواه[6] وارد میدان مبارزات انتخاباتی گردد. فردیناند لاندبرگ[7] در کتاب خود تحت عنوان **۶۰ فامیل امریکا**[8] تأیید می‌کند:

همین که روزولت تمایل خود را برای شرکت در مبارزات انتخاباتی بر علیه تافت اعلام نمود، شکست رئیس جمهور [تافت ،م.]قطعی به نظر می‌رسید. در سرتاسر این مبارزه سه جانبه [تافت- روزولت- ویلسون ،م.] روزولت دو تن را به نام‌های [فرانک]مانسی[9] [از عمال ج. پی. مورگان]و [جرج]پرکینز[10] دائماً در کنار خود داشت که پول فراهم می‌ساختند، نطق‌های وی را مرور می‌کردند، برای دادن کمک عده‌ای را از وال استریت دعوت می‌نمودند و به‌طور کلی بار مبارزه علیه تافت را تماماً به دوش می‌کشیدند... پرکنیز و بانک ج.پی.مورگان و شرکاء هسته اصلی حزب ترقی‌خواه را تشکیل می‌دادند؛ بقیه تماماً سیاهی

---

1. Presidential Election
2. William Howard Taft
3. Re - Elecyion
4. Teddy Roosevelt
5. Predecessor
6. Progressive Party
7. Ferdinand Lundberg
8. America's 60 Families
9. Frank Munsey
10. George Perkins

(c) ketabton.com: The Digital Library

لشکر بودند... به‌طور خلاصه، هزینه‌های انتخاباتی[1] روزولت عمدتاً توسط دو تن از مزدوران آدمکش[2] مورگان که می‌خواستند پوست از کله تافت بکنند، تأمین می‌شد... (صفحات ۱۲-۱۱۰)

وودرو ویلسون، نامزد انتخاباتی دموکرات‌ها، نیز به همین اندازه تحت تملک مورگان بود. دکتر گابریل کولکو[3] در کتاب خود تحت عنوان **پیروزی محافظه‌کاری**[4]، چنین گزارش می‌دهد: «وی [ویلسون] از طرح آلدریچ در زمینه بانکداری حمایت می‌نمود و از نقش مورگان در جامعه امریکا قویاً ستایش می‌کرد.» (صفحه: ۲۰۵) به گفته لاندبرگ در کتاب **۶۰ فامیل امریکا**: «وودرو ویلسون، تا قبل از نامزدی وی [برای انتخاب ریاست جمهوری] تقریباً به مدت بیست سال در سایه وال استریت زندگی کرده بود.» (صفحه: ۱۱۲)

وودرو ویلسون و تدی روزولت در رقابت با یکدیگر جهت محکوم ساختن پرآب و تاب (و ریاکارانه) «تراست پولی»[5] وال استریت، یعنی همان گروه محارم که به مبارزات انتخاباتی طرفین کمک مالی می‌داد، چنان هیاهو و جنجالی در سرتاسر امریکا به راه انداختند که زندگی در این سرزمین را کلاً به وقفه و تعطیلی کشانیدند.

دکتر کولکو در ادامه گزارش خود می‌نویسد، اصلاحات بانکی در اوایل سال ۱۹۱۲ «مسئله مرده‌ای به نظر می‌رسید... جنبش اصلاحات بانکی خود را تقریباً از صحنه به کنار کشیده بود.» اما ویلسون این مسئله را از نو زنده کرد و به مردم امریکا وعده آنچنان سیستم پولی را می‌داد که از سلطه بانکداران بین‌المللی در وال استریت کاملاً به دور باشد. به علاوه، برنامه[6] دموکرات‌ها برای انتخابات آن سال (۱۹۱۲) صراحتاً اعلام می‌داشت:

«ما با طرح آلدریچ برای ایجاد یک بانک مرکزی مخالفیم.» اما «کله

---

1. Campaign Funds
2. Hatchet Men
3. Dr. Gabriel Kolko
4. The Triumph of Conservatism
5. Money Trust
6. Platform

(c) ketabton.com: The Digital Library

گنده‌ها» می‌دانستند که چه کسی را خریده‌اند. از جمله سوداگران بین‌المللی پول که به مبارزات انتخاباتی ویلسون کمک‌های عظیمی می‌دادند، علاوه بر کسانی که قبلاً ذکر شد، از افراد زیر هم باید نام برد: یعقوب شیف، برنارد باروخ[1]، هنری مورگنتو[2]، توماس فورچون رایان[3] و آدولف اش[4] ناشر روزنامه نیویورک تایمز.

مباشر[5] باند محارم که ویلسون را دائماً تحت نظر داشت و طرح اصلاحات بانکی را تا پایان کار در کنگره هدایت نمود، شخص مرموزی بود به نام «سرهنگ» ادوارد ماندل هاوس[6]، تحصیل کرده انگلیس و فرزند یک عامل انگلیس و حافظ منافع مالی آن کشور در جنوب امریکا. عنوان هاوس جنبه افتخاری داشت، چون مطلقاً در ارتش خدمت نکرده بود. وی قویاً نقش یک فرد سرنخ‌دار پشت صحنه را ایفا می‌کرد و حتی بسیاری از مورخین او را رئیس جمهور واقعی ایالات متحده در تمام دوران حکومت ویلسون به حساب می‌آورند. هاوس کتابی دارد تحت عنوان فیلیپ درو در نقش مدیر[7] که در آن از برقراری «سوسیالیسم بدان صورتی که کارل مارکس در سر می‌پروراند» سخن به میان آورده است. «سرهنگ» هاوس، به عنوان گام‌های اولیه در جهت دستیابی به این هدف، چه در کتاب خود و چه در زندگی واقعی، مشخصاً در پی تحقق دو چیز بود: تصویب یک قانون مالیات بر درآمد تصاعدی[8] و تأسیس یک بانک مرکزی که اجازه انتشار «یک پول [کاغذی] قابل انعطاف» یعنی اسکناس قابل تورم[9] را در اختیار خود داشته باشد. برقراری مالیات بر درآمد تصاعدی و تأسیس بانک مرکزی دو تا از فرامین ده‌گانه در بیانیه کمونیست است!

---

1. Bernard Baruch
2. Henry Morgenthau
3. Thomas Fortune Ryan
4. Adolph Ochs
5. Sheepdog
6. (Colonel) Edward Mandel House
7. Philip Dru: Aministrator
8. Graduated Income Tax
9. Inflatable

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروفسور چارلز سیمور[1] در کتابی تحت عنوان مدارک خصوصی سرهنگ هاوس[2]، از «سرهنگ» به عنوان «فرشته نگهبان نامریی»ی[3] قانون فدرال رزرو[4] یاد می‌کند. کتاب پروفسور سیمور اسناد و مدارک بسیار متعددی ارائه می‌دهد که تماس دائم میان هاوس و پال واربرگ را در خلال تدوین قانون فدرال رزرو و در طول هدایت آن تا مراحل نهایی تصویب در کنگره امریکا به خوبی آشکار می‌سازد. جورج ویکرک[5]، بیوگرافی‌نویس معروف، با اطمینان می‌گوید: «شیف‌ها، واربرگ‌ها، کوهن‌ها، راکفلرها و مورگان‌ها تماماً به [«سرهنگ»] هاوس ایمان کامل داشتند...» و ایمان‌شان ثمرات بسیار فراوانی هم به بار آورد.

برای فریب افکار عمومی و تقویت این افسانه که قانون فدرال رزرو در واقع «یک طرح مردمی»[6] است، محارم متخصص در امور مالی به ایجاد صحنه‌سازی[7] و مخالفت با همین طرح پرداختند. درست مثل این بود که خرگوشی التماس می‌کرد که او را در هویج زار رها نسازند. آلدریچ و واندرلیپ هر دو دقیقاً همان چیزی را که دست‌پخت خودشان بود به شدت محکوم می‌نمودند. فرانک واندرلیپ تقریباً بیست و پنج سال بعد اعتراف نمود «هر چند [طرح فدرال رزرو آلدریچ] به خاطر این که نام وی را یدک می‌کشید در کنگره با شکست مواجه شد، اما طرحی که سرانجام به تصویب رسید همان نکات اساسی طرح قبلی را برداشت.»

با بهره‌برداری از تمایل شدید کنگره برای استفاده از تعطیلات کریسمس، قانون فدرال رزرو در آخرین روزهای پیش از شروع تعطیلات در ۲۲ دسامبر ۱۹۱۳ با ۲۹۸ رای موافق در برابر ۶۰ رای مخالف در مجلس نمایندگان[8] و با ۴۳ رأی موافق در برابر ۲۵ رأی مخالف در مجلس سنا به تصویب نهایی

---

1. Charles Seymour
2. The Intimate Papers of Colonel House
3. Unseen Guardian Angel
4. Federal Reserve Act
5. George Vicreck
6. A Peopele's Bill
7. Smoke - screen
8. House of Representatives

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسید. بدین ترتیب آقای ویلسون به وعده‌ای که در ازاء رسیدن به مقام ریاست جمهوری امریکا به محارم داده بود به خوبی وفا نمود. پس از تصویب این طرح، واربرگ به هاوس گفت: «خوب، این قانون تمام چیزهایی را که ما می‌خواستیم در بر ندارد، ولی نقص آن را بعداً می‌توان از طرق اجرایی برطرف ساخت.»

در کنگره یک حرکت اصیل در مخالفت با این طرح وجود داشت، اما با قدرت طرف‌داران آن برابری نمی‌کرد. هنری کابوت لاج[1] با یک آینده‌نگری[2] عظیم اعلام نمود: «این طرح به صورت فعلی آن به نظر من راه را برای ایجاد یک تورم عظیم پولی هموار خواهد ساخت... من دوست ندارم فکر کنم اصولاً قانونی را که می‌توان گذراند تا امکانی را فراهم سازد که سیستم واحد پولی[3] را در سیلی از پول‌های کاغذی غیر قابل باز خرید[4] مستغرق سازد.» چارلز آ. لیندبرگ[5]، پدر همان هوانورد[6] معروف، پس از اتمام رأی‌گیری خطاب به کنگره امریکا چنین گفت:

> این قانون سرانجام عظیم‌ترین تراست پولی بر روی کره زمین را بر پا خواهد ساخت... با امضاء رئیس جمهور در پای این قانون یک حکومت نامریی از طریق پول، که وجود آن با تحقیقات همین کنگره در زمینه تراست پولی به اثبات رسیده است، صورت قانونی خواهد یافت...
>
> این در واقع طرح آلدریچ اما در یک هیئت دیگر است...
>
> این قانون جدید هرگاه که تراست‌ها اراده کنند تورم ایجاد خواهد کرد...

در آن زمان از قانون فدرال رزرو به عنوان پیروزی «دموکراسی» بر

---

1. Henry Cabot Lodge
2. Foresight
3. Gold Standard
4. Irrecoverable Paper Currency
5. Charles A. Lindbergh
6. Aviator

(c) ketabton.com: The Digital Library

«تراست‌های پولی» تجلیل فراوان شد و هنوز هم می‌شود. اما هیچ چیزی نمی‌تواند بیشتر از خود این ادعا از حقیقت به دور باشد.

فکر ایجاد بانک مرکزی در امریکا تماماً از جانب همان کسانی طراحی شده بود که قرار بود با همین فکر جدید قدرتشان را به کلی از دست بدهند. ولی ماهیت این افسانه‌پردازی‌ها که می‌گفتند سردمداران «تراست پولی» در امریکا به کلی خلع سلاح شده‌اند باید همان زمانی بر مردم آشکار می‌شد که پال واربرگ به عضویت نخستین هیئت فدرال رزرو[1]، یعنی هیئتی که تمام اعضاء آن توسط «سرهنگ» هاوس دست‌چین[2] شده بودند، منصوب گردید. پال واربرگ از شغل خود به عنوان یکی از شرکاء بانک کوهن، نوب و شرکاء با درآمدی معادل ۵۰۰۰۰۰ دلار در سال چشم پوشید تا در سمت جدید خود با حقوقی برابر ۱۲۰۰۰ دلار در سال مستقر گردید. طرفداران «تئوری تصادف» که در دانشگاه‌های ما به تدریس اشتغال دارند از شما می‌خواهند باور کنید که آقای واربرگ بدین دلیل دست به چنین اقدامی زد که وی ذاتاً «شهروندی فداکار»[3] است. بی‌مناسبت نیست بدانید کسی که در خلال نخستین سال‌های سرنوشت‌ساز حیات «بانک فدرال رزرو نیویورک»[4] در مقام ریاست این بانک انجام وظیفه می‌کرد همان بنیامین استرانگ معروف از مؤسسات انتفاعی ج. پی. مورگان است که در معیت واربرگ، دیویسون، واندرلیپ و سایرین به جزیره جکیل واقع در ایالت جورجیا رفت تا پیش‌نویس[5] طرح آلدریچ را تهیه نمایند.

حالا ببینیم «بانک مرکزی» ما تا چه اندازه قدرتمند است؟ نظام فدرال رزرو بر تمام منابع مالی و نرخ‌های بهره[6] در ایالات متحده نظارت دارد و دین وسیله گردش تمام چرخ‌های اقتصادی ما را در اختیار خود گرفته است. هرگاه

---

1. Federal Reserve Board
2. Hand Picked
3. Public Spirited Citizen
4. New-York Federal Reserve bank
5. Draft
6. Interest Rates

(c) ketabton.com: The Digital Library

اراده کند، به میل خود تورم[1] یا ضد تورم[2] و رکود[3] یا رونق[4] اقتصادی ایجاد می‌کند و نرخ‌های بورس سهام را بالا و پایین می‌برد. فدرال رزرو چنان قدرتمند است که رایت پتمن[5] عضو کنگره امریکا و رئیس[6] کمیته امور بانکی مجلس نمایندگان معتقد است:

> امروزه در ایالت متحده ما عملاً دو حکومت داریم... یک حکومت حقاً و قانوناً بر پا شده است... یک حکومت کنترل نشده و ناهماهنگ [با حکومت قانونی] هم در نظام فدرال رزرو داریم که تمام اختیارات پولی را در چنگال خود دارد در حالی که طبق قانون اساسی این گونه اختیارات جزو وظایف و مسئولیت‌های کنگره به حساب می‌آیند.

نه رئیس جمهور، نه نمایندگان کنگره و نه وزرای خزانه داری[7] هیچ کدام اداره رزرو را در دست ندارد. بر عکس، همین فدرال رزرو است که در زمینه‌های پولی آن شخصیت‌ها را اداره می‌کند! دیوید ام. کندی[8] وزیر خزانه داری در مصاحبه خود با مجله اخبار امریکا و گزارش‌های جهان[9] که در شماره ۵ مه ۱۹۶۹ این مجله منتشر گردید، به قدرت خارج از کنترل «فد» [= فدرال رزرو، م.] اعتراف کرده و می‌گوید:

> سؤال: آیا شما اقدامات اخیر در جهت ایجاد تضییقات اعتباری[10] را تأیید می‌کنید؟
>
> جواب: وظیفه من نیست که تصویب بکنم یا نکنم. این از اختیارات فدرال رزرو است.

عجیب اینجاست که نظام فدرال رزرو از بدو تأسیس تا کنون هرگز مورد

---

1. Inflation
2. Deflation
3. Recession
4. Boom
5. Wright Patman
6. Chairman
7. Secretaries of Treasury
8. David M. Kennedy
9. U. S. News & World Reports
10. Credit-Tightening

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسیدگی و حسابرسی[1] قرار نگرفته است و در برابر کلیه تلاش‌های رایت پتمن، رئیس کمیته امور بانکی مجلس نمایندگان در این زمینه هم شدیداً مقاومت کرده است. (روزنامه نیویورک تایمز، ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۷)

اما ببینیم نظام فدرال رزرو تا به امروز چقدر موفق بوده است؟ پاسخ به این سؤال به نقطه نظر شما بستگی دارد. از زمانی که وودرو ویلسون سوگند ریاست جمهوری[2] به جا آورد تاکنون بدهی‌های دولتی ما از ۱ میلیارد دلار به مرز ۴۵۵ میلیارد دلار رسیده است. از آن تاریخ، جمع کل بهره‌های پرداختی به بانکداران بین‌المللی که اعطا کنندگان این وام‌ها به دولت امریکا هستند، کمرشکن بوده است، زیرا رقم پرداخت بهره در بودجه دولت فدرال مقام سوم را به خود اختصاص داده است. بهره دیون دولت مرکزی[3] هم اکنون [سال ۱۹۷۱ م.] به رقمی معادل ۲۲ میلیارد دلار در سال بالغ می‌گردد و با افزایش ناشی از تورم در نرخ بهره اوراق قرضه دولتی[4]، جمع کل این بدهی‌ها باز هم به سرعت بالاتر خواهد رفت. در این میان، ذخیره طلای ما کلاً در گرو[5] بانک‌های مرکزی اروپاست و موجودی نقره ما هم تماماً به فروش رفته است. با فاجعه قریب‌الوقوع اقتصادی که در پیش داریم فقط پیروان چشم و گوش بسته «تئوری تصادف در تاریخ» ممکن است باور کنند که این فجایع تماماً بر حسب تصادف پیش آمده‌اند.

هنگامی که نظام فدرال رزرو را به ریش مردم غافل[6] امریکا می‌بستند، به آنها صد در صد تضمین می‌دادند که دیگر از آن رونق و رکوردهای ادواری در اقتصاد سرزمین ما خبری نخواهد بود. کسانی پشت صحنه فکر ایجاد بانک مرکزی را به خاطر منافع بانکداران بین‌المللی با وفاداری تمام تشویق و دنبال می‌کردند به مردم امریکا قول می‌دادند از آن پس فقط رشد دائمی[7] و رفاه

---

1. Audit
2. Oath of Office
3. National Debts
4. Goverment Bonds
5. Mortgage
6. Unsuspecting
7. Steady Growth

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابدی[1] در انتظار ما خواهد بود. اما چارلز آ. لیندبرگ، نماینده کنگره، چه خوب می‌گفت: «از این پس رکورد اقتصادی را به طرق علمی ایجاد خواهند کرد.»

استفاده از فکر تأسیس بانک مرکزی برای ایجاد دوره‌های متناوب تورم و ضد تورم و بدین ترتیب وارد ساختن فشار منگنه‌های اقتصادی بر عامه مردم به منظور کسب سودهای کلان توطئه‌ای است که قبلاً توسط بانکداران بین‌المللی به صورت یک علم دقیق، تنظیم و تدوین شده بود.

پس از تأسیس نظام فدرال رزرو به عنوان ابزاری جهت تحکیم پایه‌های ثروت و کنترل انحصاری آن، بانکداران بین‌المللی خود را آماده می‌دیدند تا به یک کشتار بزرگ دست بزنند. فدرال رزرو در فاصله سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ عرضه پول[2] را به میزان ۶۲ درصد افزایش داد (یعنی، موجبات تورم پولی را فراهم ساخت). بخش عمده‌ای از این پول تازه در بورس سهام به مصرف رسید که در نتیجه قیمت‌ها را به میزان سرسام آوری بالا برد.

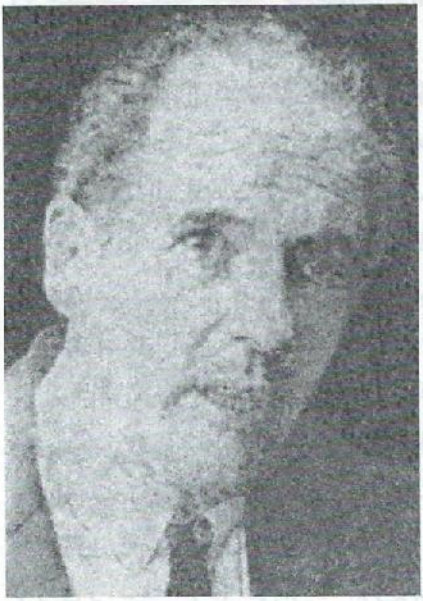
در همان اثناء که اعتبارات هنگفت در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت، رسانه‌های گروهی نیز در خصوص منافع آنی و سرشاری که می‌شد در بورس‌های سهام به دست آورد داستان‌های اغراق‌آمیز و جنجالی منتشر می‌ساختند. به گفته فردیناند لاندبرگ در کتاب ۶۰ فامیل امریکا:

> برای کسب منافع سرشار از این پول‌های اعتباری، لازم بود با اغواکردن عموم مردم آنها را به سفته‌بازی[3] وادار سازند و مردم هم با گزارشات گمراه‌کننده روزنامه‌ها وسیعاً به همین سمت روی آوردند. هزینه چاپ این گزارشات اکثراً توسط همان دلالانی[4] تأمین می‌گردید که همواره ائتلاف‌های موقتی[5] در بورس سهام را تحت نظارت و اداره خود دارند.

---

1. Perpetual Prosperity
2. Money Supply
3. Speculation
4. Brokers
5. Pools

(c) ketabton.com: The Digital Library



دکتر کارول کویگلی،
مؤلف کتاب تراژدی و امید



ج. پی. مورگان، بانی نخستین
بحران عظیم پولی در تاریخ امریکا.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلسات کمیته مجلس نمایندگان برای رسیدگی به مسئله تثبیت قدرت خرید دلار[1] در سال ۱۹۲۸ شواهدی را بر ملا ساخت که نشان می‌داد هیئت مدیره فدرال رزرو اقدامات خود را با رؤسای بانک‌های مرکزی اروپا کاملاً هماهنگ ساخته است. این کمیته بر پایه تحقیقات خود اعلام خطر نمود که بانکداران بین‌المللی در سال ۱۹۲۷ طرح یک سقوط عظیم اقتصادی را تدارک دیده‌اند. کمیته همچنین هشدار که در یک مهمانی سری با شرکت اعضای هیئت مدیره فدرال رزرو و رؤسای بانک‌های مرکزی اروپا، موضوع صحبت بانکداران بین‌المللی این بود که حلقه طناب را چگونه تنگ‌تر سازند.

مونتاگو نورمن[2]، مدیر کل بانک مرکزی انگلیس، در ۶ فوریه ۱۹۲۹ به واشنگتن آمد تا آندروملون، وزیر خزانه‌داری را ملاقات کند. نشریه وال‌استریت ژورنال[3] در شماره ۱۱ نوامبر ۱۹۲۷ آقای نورمن را با عنوان «دیکتاتور پول در اروپا» توصیف کرده بود. پروفسور کویگلی (در کتاب تراژدی و امید خود) می‌گوید: نورمن، نزدیکترین محرم اسرار[4] ج. پی. مورگان، اعتراف می‌کند که «من بر تمامی جهان استیلا دارم.» بلافاصله پس از آن ملاقات مرموز با وزیر خزانه داری، هیئت مدیره فدرال رزرو سیاست خود را در ایجاد تسهیلات پولی کاملاً معکوس ساخت و نرخ تنزیل[5] بانکی را افزایش داد. بدین ترتیب، بادکنکی را که تقریباً در طول هفت سال دائماً باد کرده بودند حالا در شرف ترکیدن بود.

در ۲۴ اکتبر همان سال ۱۹۲۹ لحظه انفجار فرا رسید. ویلیام برایان[6] در کتابی تحت عنوان مسایل سیاسی و پولی حل نشده ایالات متحده[7] جریان واقعه را چنین شرح می‌دهد:

وقتی زمینه کار از هر حیث فراهم شد، بانک‌های بزرگ نیویورک از

---

1. Stabilization of the Purchasing Power of the Dollar
2. Montagu Norman governor
3. Wall Street Journal
4. Confidant
5. Discount Rate
6. William Bryan
7. The United States' Unresolved Monetary and Politial Problems

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلیه دارندگان وام‌های دیداری واسطه‌ای[1] خواستند تا ظرف ۲۴ ساعت نسبت به پرداخت دیون خود اقدام نمایند. این اخطار بدان معنا بود که دلالان سهام[2] و مشتریان ناگزیر می‌بایست کلیه سهام خود را به بازار عرضه کنند تا دیون خود را بپردازند. همین امر طبعاً بورس سهام را به کلی از هم پاشید و بانک‌های سراسر کشور را به نابودی کشانید، زیرا در این زمان بانک‌هایی که از حوزه مالکیت اولیگارشی بانکی خارج بودند وسیعاً خود را در معاملات مربوط به وام‌های دیداری واسطه‌ای درگیر ساخته بودند و لذا به علت هجوم مشتریان به بانک‌ها طولی نکشید که موجودی نقدی آنها به صفر رسید و ناگزیر بانک‌های خود را تعطیل کردند. نظام فدرال رزرو، علی‌رغم پیش بینی‌های قانونی به وظایف خود در این شرایط بحرانی جهت کمک به این گونه بانک‌ها ابداً توجیهی ننمود.

در نتیجه این اقدامات، کلیه سرمایه‌گذاران، منجمله اکثر دلالان سهام و بانکداران، از این سقوط ضربه‌ای بس هولناک نصیبشان گردید، اما خود محارم یا اصولاً از بحران بازار خارج بودند یا کلیه وام‌های دیداری واسطه‌ای خود را «پیش از وقت» به فروش رسانده بودند به‌طوری که قبلاً به علت بالا رفتن شاخص نرخ اوراق بهادار در بازار سهام نیویورک، سودهای کلانی هم به جیب زدند. کسانی که با فوت و فن این گونه بازی‌ها آشنایی داشتند، تفسیری از جانب پال واربرگ را یک اخطار جدی برای فروش به موقع تمام موجودی‌های خود تلقی نمودند. علامت لازم برای فروش در ۹ مارس ۱۹۲۹ داده شد که نشریه فایننشنال کرونیکال[3] از قول پال واربرگ نصیحت به جا و به موقع زیر را منتشر ساخت:

اگر اجازه دهند دامنه سرمستی‌های ناشی از سفته‌بازی‌های نامحدود

---

1. Broker Call Loans 2. Stock Brokers 3. Financial Chronical

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیش از حد گسترش یابد... سقوط نهایی بدون شک... یک کسادی و بحران عمومی به بار خواهد آورد که اثرات آن سرتاسر امریکا را در بر خواهد گرفت.

افراد رند و زیرک بعداً موفق شدند همین سهام را با تخفیف نود درصد نسبت به نرخ بالای قبلی باز خرید کنند.

تصور این که آن سقوط دقیقاً طراحی شده در سال ۱۹۲۹ امری تصادفی یا ناشی از حماقت بوده است با هیچ منطقی سازگار نیست. آن بانکداران بین‌المللی که سیاست‌های تورمی را ترویج می‌نمودند و آن همه تبلیغات گسترده به راه انداختند که بورس سهام را با هجوم عرضه اوراق بهادار لبریز ساخت، از چنان تخصص‌های انباشته شده در طی نسل‌های متوالی برخوردار بودند که امکان نداشت اشتباهاً با آن «کسادی عظیم» مواجه گردند.

لویس مکفادن، عضو کنگره امریکا و رئیس کمیته امور بانکی و پولی مجلس نمایندگان، در این خصوص می‌گوید:

آن بحران پولی تصادفی نبود. جزییات آن دقیقاً طرح‌ریزی شده بود... بانکداران بین‌المللی در پی ایجاد یک محیط وحشت در این سرزمین بودند تا بتوانند به عنوان اربابان سرنوشت همه ما را از آن کسادی سر برآورند.

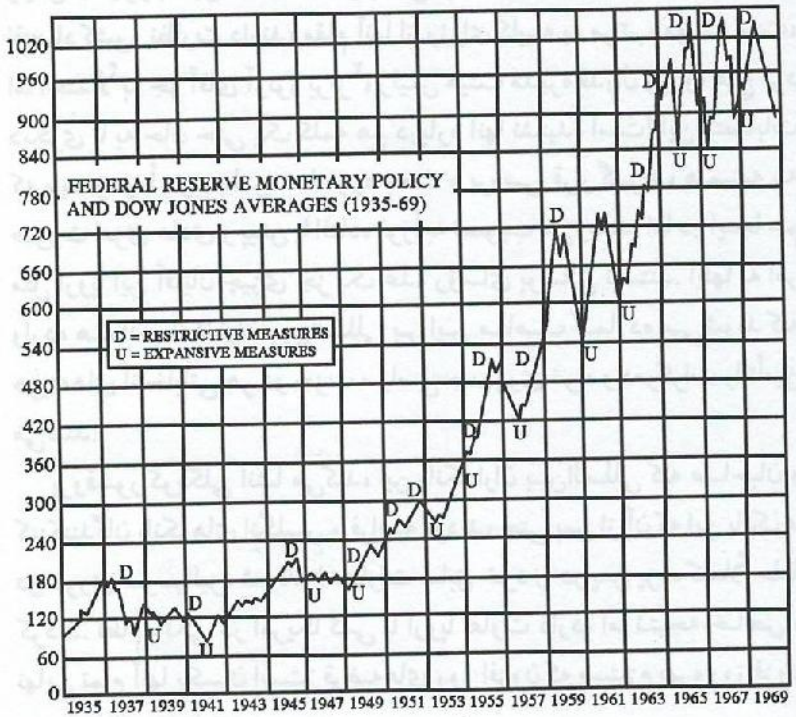
اگر چه ما بحران دیگری به ابعاد و عظمت آنچه که پس از ۱۹۲۹ پدید آمد هنوز نداشته‌ایم، اما از آن تاریخ با کسادی‌های منظم دست به گریبان بوده‌ایم. هر کدام از این کسادی‌ها معمولاً پس از دوره‌ای ظاهر شده است که فدرال رزرو ابتدا برگردش و حجم پول در بازار به شدت افزوده و سپس شدیداً آن را متوقف ساخته است. از سال ۱۹۲۹ تاکنون، کسادی‌های زیر با اتخاذ همین تدابیر از جانب فدرال رزرو ایجاد شده‌اند:

۱۹۳۷ - ۱۹۳۶ - قیمت سهام ۵۰ درصد سقوط کرد.
۱۹۴۸ - قیمت سهام ۱۶ درصد تنزل کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۹۵۳ – سهام ۱۳ درصد پایین آمد.
۱۹۵۷ – ۱۹۵۶ – قیمت‌ها در بازار ۱۳ درصد تنزل کرد.
۱۹۵۷ – بازار در اواخر سال ۱۹ درصد تنزل نشان داد.
۱۹۶۰ – بازار ۱۷ درصد تنزل داشت.
۱۹۶۶ – ارزش سهام ۲۵ درصد سقوط کرد.
۱۹۷۰ – قیمت‌ها در بازار بیش از ۲۵ درصد سقوط کرد.

نمودار شماره ۶: سیاست‌های فدرال رزرو و متوسط معاملات صنعتی در بورس نیویورک (۶۹ـ۱۹۶۸)



در این نمودار: D = سیاست‌های افزایشی؛ U = سیاست‌های کاهشی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمودار شماره ۶، که بر اساس نموداری در شماره ۲۴ ژوئن ۱۹۶۹ نشریه بسیار معتبر ایندیکیتر دایجست (مجموعه شاخص‌ها)[1] تهیه شده است، نشان می‌دهد که سیاست‌های فدرال رزرو در زمینه افزایش و کاهش عرضه پول چگونه بر میانگین معاملات صنفی در بورس نیویورک تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب است که بورس سهام را به دلخواه می‌گردانند و به‌طور علمی دوره‌های بحران و کسادی به وجود می‌آورند. اگر از طرق خصوصی مطلع شوید که سیاست فدرال رزرو در آینده به چه سمتی حرکت خواهد کرد، می‌توانید به راحتی یک تن پول به دست آورید.

اعضاء هیئت مدیره فدرال رزرو برای یک دوره چهارده ساله از طرف رئیس جمهور به این سمت منصوب می‌گردند. چون این رجال بر تمامی اقتصاد کشور نظارت دارند، مقام آنها از وزرای کابینه به مراتب مهمتر است، اما احتمالاً به جز آقای آرتور برنز[2]، رئیس هیئت مدیره فدرال رزرو، هیچ فرد دیگری تا به حال حتی یک کلمه هم درباره آنها نشنیده است! این انتصابات که باید وسیعاً در مجلس سنا مورد بحث و بررسی قرار گیرند، همیشه به صورت امری عادی و پیش پا افتاده فوراً به تصویب می‌رسند. اما در اینجا هم مثل اروپا این آقایان چیزی جز یک عده رؤسای پوشالی نیستند. اینها به امر وارده همان بانکداران بین‌المللی بر این مناصب گمارده می‌شوند که هزینه‌های انتخاباتی هر دو حزب سیاسی جمهوری‌خواه و دموکرات را تأمین می‌کنند.

پروفسور کویگلی انشا می‌کند، این بانکداران بین‌المللی که صاحبان و کنزکنندگان بانک‌های انگلیس و فرانسه بودند، حتی پس از آن که این بانک‌ها در تئوری سوسیالیزه شدند، اختیارات سابق خود را در پس پرده کاملاً حفظ کردند. نظام بانکی در امریکا کمی با اروپا تفاوت دارد، اما نتیجه خالص و نهایی تمام آنها یکسان است: قرضه‌های روز افزون که مستلزم بهره روزافزون

---

1. Indicator Digest 2. Arthur Burns

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد و بحران و کسادیهای ادواری که از طرق علمی ایجاد شده باشند.

اگر محارم در اجرای نقشه‌های خود توفیق حاصل نمایند، نتیجه نهایی همانا تحقق رؤیای مونتاگو نورمن، مدیرکل بانک مرکزی انگلیس خواهد بود «که تفوق مالی جهانی سرانجام باید سلطه بلامنازع خود را به صورت یک مکانیسم کنترل ابر ملیتی واحد بر همه کس و در همه جا برقرار سازد.» (کتاب مونتاگو نورمن، تألیف جان هارگریو[1]، انتشارات گری استون، نیویورک، ۱۹۴۲).

1. John Hargrave

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل چهارم

بانکداران بین‌المللی و انقلاب بلشویکی

تأسیس نظام فدرال رزرو یک ابزار نیرومند به دست «توطئه» داد که عمال بانکداران بین‌المللی در دستگاه‌های اجرایی از طریق آن توانستند دیون دولتی را به عرش برسانند و بدین وسیله هم مبالغی هنگفت بابت بهره به چنگ آورند و هم بر بدهکار خود، یعنی حکومت امریکا، کنترل کامل برقرار سازند. تنها در خلال ریاست جمهوری ویلسون بدهی‌های دولتی به میزان ۸۰۰ درصد افزایش یافت.

دو ماه قبل از تصویب[1] قانون فدرال رزرو، توطئه گران برای جمع آوری پول[2] مکانیسمی ابداع نمودند تا بهره‌های دیون دولت مرکزی را پرداخت نمایند. آن مکانیسم ابداعی همان مالیات بر درآمد تصاعدی بود، یعنی دومین شرط[3] در کتاب بیانیه کمونیست، اثر کارل مارکس، که حاوی ده شرط برای سوسیالیزه کردن هر کشور است.

بسیار طبیعی است هر فردی تصور کند که برقراری سیستم مالیات بر درآمد تصاعدی با مخالفت ثروتمندان مواجه خواهد شد. اما واقعیت این است که همین سیستم از حمایت بسیاری از ثروتمندترین چهره‌های جامعه امریکا برخوردار بود. حمایت پاره‌ای از آنها بدون شک جنبه خیر خواهی[4]

---

1. Passage
2. Funds
3. Plank
4. Altruism

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشت، چرا در گذشته مالیات‌ها بسیار جزیی بود. لیکن، سایر ثروتمندان به این دلیل از سیستم تصاعدی حمایت می‌نمودند که قبل از نقشه‌ای در سر می‌پرورانیدند تا با اجرای آن هم از مالیات بر درآمد و هم از مالیات بر ارث[1] بعدی برای همیشه بر کنار بمانند.

شرح ماجرا بدین قرار است. حوالی آغاز قرن بیستم، فداییان خلق[2] متشکل از یک گروه سوسیالیست به تدریج در نواحی روستایی قدرت می‌یافتند و رفته رفته موقعیت بانکداران نیویورک و انحصارگران در بخش‌های صنعتی را تهدید می‌کردند. فداییان خلق اکثراً سؤالات درستی را مطرح می‌ساختند، اما پاسخ‌های‌شان غلط بود. متأسفانه، آنها به این اعتقاد رسیده بودند که کنترل گروه بانکداران- انحصارگران بر ارکان حکومت امریکا، که با آن مخالف بودند، از سیستم اقتصاد و تجارت آزاد سرچشمه گرفته است.

چون تهدید فداییان خلق نسبت به سرمایه داران[3] از جانب چپ رهبری می‌شد (و هیچ جنبش سیاسی منظمی برای حمایت از سیستم اقتصاد آزاد در امریکا وجود نداشت)، باند محارم در صدد تسخیر جناح چپ بر آمد. پروفسور کویگلی [در کتاب تراژدی و امید، م.] افشا کرده است که تجارت خانه مورگان بیش از پنجاه سال قبل مصمم شد تا به درون جنبش سیاسی جناح چپ[4] در ایالت متحده نفوذ کند. انجام این کار چندان مشکل نبود، چرا که گروه‌های چپ به پول نیاز داشتند و مشتاق دریافت کمک بودند تا پیام خود را به عموم مردم برسانند. بانکداران بین‌المللی مستقر در وال استریت نیویورک هر دو امکان را برای گروه‌های چپ فراهم ساختند. پروفسور کویگلی می‌گوید: این تصمیم به هیچ وجه تازگی نداشت، زیرا سایر کارشناسان امور مالی هم این فکر را مطرح کرده و حتی قبلاً هم آن را به مورد اجرا گذارده بودند. کویگلی در ادامه بحث می‌گوید:

---

1. Inheritance Tax
2. The Populists
3. Capitalists
4. Left-Wing

(c) ketabton.com: The Digital Library

چیزی که این بار این تصمیم را بسیار پر اهمیت می‌ساخت ترکیب آرایش قوا در نحوه اتخاذ تصمیم از جانب پولداران برجسته در وال استریت بود، آن هم درست در زمانی که سیاست‌های مالیاتی جدید کلیه دست‌اندرکاران را به سوی یافتن راه‌هایی می‌کشاند تا از پرداخت مالیات بر درآمدها و ثروت‌های کلان خود فرار کنند. (کتاب تراژدی و امید، ص. ۹۳۸)

جنبش‌های رادیکال هرگز موفقیتی نخواهند داشت مگر این که پول‌های کلان یا حمایت قدرت‌های خارجی یا هر دو را با هم به دست آورند. اسوالدر اشپینگلر[1]، مورخ بزرگ قرن بیستم، یکی از کسانی است که چیزی را دیده است که لیبرال‌های امریکا از دیدن آن همواره امتناع ورزیده‌اند و آن این است که جناح چپ از جانب دشمن ادعایی[2] خود آن کنترل و اداره می‌شود، یعنی از جانب تبهکارانی[3] که صاحب ثروت‌های کلان هستند. وی در اثر تاریخی خود تحت عنوان **افول غرب**[4] (چاپ مدرن لیبراری، نیویورک، ۱۹۴۵) می‌نویسد:

> هیچ جنبش پرولتاریایی یا حتی کمونیستی را نمی‌توان سراغ داشت که عملیات آن به نفع پول، در مسیر تعیین شده از جانب پول و در حال حاضر بدون اجازه پول نباشد. هیچ جنبش پرولتاریایی یا حتی کمونیستی را نمی‌توان سراغ داشت که رهبران ایده‌آلیست آن کوچکترین شک و تردیدی نسبت به این واقعیت داشته باشد.

هر چند جنبش فداییان خلق اساساً یک جنبش توطئه‌گرانه نبود، اما ایدئولوژی و برنامه‌های جناح چپ دقیقاً با همان اهداف و امیال باند محارم مطابقت داشت، زیرا هدف جناح چپ نیز در جهت متمرکز ساختن قدرت در

---

1. Oswal Spengler
2. Alleged Enemy
3. Malefactors
4. Decline of the West

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنگال حکومت مرکزی بود. محارم خوب می‌دانستند که قادرند قدرت حکومت مرکزی را تحت کنترل خود در آورند تا در جهت اهدافشان از آن بهره‌برداری کنند. البته، محارم به تشویق روحیه رقابت و حمایت از آن هیچ علاقه‌ای نداشتند بلکه در پی محدود ساختن چنین روحیه‌ای در امریکا بودند. پروفسور گابریل کولکو در کتاب مفصل خود تحت عنوان **پیروزی محافظه‌کاری** با ارائه اسناد و مدارک غیر قابل انکار ثابت نموده است که گردانندگان شرکت‌های غول‌آسا از اکثر به اصطلاح «قوانین مترقی» در زمان روزولت و ویلسون حمایت به عمل آوردند، قوانینی که علی‌الظاهر برای مهار کردن سوء استفاده‌های همین عده وضع شده بود اما نحوه تدوین آنها به صورتی بود که منافع خودشان را تأمین می‌نمود. پروفسور کولکو در همین زمینه می‌نویسد:

> دلیل بزرگ اکثر بازرگانان[1] در استقبال و تلاشی برای افزایش دخالت حکومت مرکزی در امور خود آنها از جانب مورخین و علمای اقتصاد[2] عملاً نادیده گرفته شده است. اغماض موجود از این تشخیص ظاهراً فریبنده ناشی می‌گردد که صنایع امریکا به چنان درجه‌ای از تمرکز رسیده است که می‌تواند فعالیت‌های [مربوط به تنظیم تولید و قیمت‌ها] در رشته‌های گوناگون را از روی میل و رغبت متوازن سازد. درست عکس این قضیه صادق بود. علی‌رغم اقدام‌های بسیار متعدد و رشد عظیم در ابعاد بسیاری از شرکت‌ها، در آغاز قرن بیستم تمایل عمده در اقتصاد امریکا به سوی رقابت فزاینده بود. اما تداوم و گسترش روحیه رقابت با منافع محافل عمده مالی و بازرگانی منافات داشت...

بهترین چاره محارم برای از میان برداشتن رقابت فزاینده این بود که نوعی

---

1. Businessmen 2. Economists

(c) ketabton.com: The Digital Library

مالیات بر درآمد تصاعدی را بر رقبای خود تحمیل کنند ولی در عین حال قوانین مربوطه را طوری تدوین نمایند که متضمن گریزگاه‌های لازم برای خودشان باشد. از حامیان مالیات بر درآمد تصاعدی فقط عده بسیار کمی واقعاً پی بردند که در آن میان آلت دست همان کسانی قرار گرفته بودند که قرار بود با قوانین جدید مهار شوند. فردیناند لاندبرگ در کتابی تحت عنوان **ثروتمندان و ابر ثروتمندان**[1] می‌نویسد:

> سرانجام آن [مالیات بر آمد] به صورت سیفونی درآمد که به تدریج سر آن به جیب توده مردم متصل گردید. قانون مالیات بر درآمد که در میان هلهله و شادی مردم به عنوان نوعی مالیات طبقاتی تحمیل شده بود در اثناء کار با یک چرخش ماهرانه به تدریج به صورت یک مالیات عمومی نمایان گردید...

در این دوره، زبان اصلی باند محارم در سنای امریکا همان نلسون آلدریچ معروف بود. وی پدر بزرگ مادری آقای نلسون آلدریچ راکفلر و یکی از همان توطئه‌گرانی است که در طراحی و ایجاد فدرال رزرو نقش اصلی را ایفا نمود. لاندبرگ [در کتاب **ثروتمندان و ابر ثروتمندان**، م.] می‌نویسد: «وقتی آلدریچ حرف می‌زد، خبرنگاران می‌دانستند که هر چند جملات گفتارش از خود اوست اما خطوط اصلی نمایش بدون شک قبلاً از جانب «جان [دی. راکفلر] کبیر، تعیین شده است...» آلدریچ در سال‌های گذشته مالیات بر درآمد را بدین عنوان که اقدامی «کمونیستی و سوسیالیستی» است شدیداً محکوم می‌نمود، اما در سال ۱۹۰۹ یک چرخش تماشایی و حیرت‌انگیز از خود نشان داد. در **فرهنگ بیوگرافی رجال امریکا**[2] آمده است:

> درست در همان زمانی که موج مخالفت بسیار سهمگین شده بود، وی

---

1. The Rich and The Super-Rich
2. American Biograpical Dictionary

(c) ketabton.com: The Digital Library

[آلدریچ]، با کمک رئیس جمهور [تافت]، با مطرح ساختن یک اصلاحیه پیشنهادی[1] به قانون اساسی که اختیارات برقراری مالیات بر درآمد را به کنگره می‌داد این موج مخالفت را به کلی فرو نشاند.

هوارد هینتون[2] در بیوگرافی کردل هول[3] عضو کنگره امریکا که از طرح مالیات بر درآمد تصاعدی در مجلس دفاع می‌کرد، خوانندگان را با نوشته زیر در بهت و حیرت فرو می‌برد:

> در خلال چند هفته اخیر، نمایش غیر منتظره پاره‌ای از رهبران به اصطلاح «محافظه‌کار افراطی» جمهوری‌خواه کنگره که طرز تفکر مادام‌العمری خود را ناگهان تغییر داده و از اصلاحیه مربوط به مالیات بر درآمد، هر چند با یک بی‌میلی ناشیانه پنهان شده، حمایت کرده‌اند مایه بهت و حیرت همگان را فراهم ساخته است.

گریزگاه‌های محارم برای خودداری از پرداخت مالیات قبلاً از هر حیث تدارک دیده شده بود. تا زمانی که اصلاحیه مزبور در کلیه ایالات به تأیید نهایی رسید (و حتی قبل از تصویب آن در کنگره)، بنیادهای راکفلر و کارنگی[4] با برخورداری از معافیت‌های مالیاتی فعالیت‌های خود را کاملاً آغاز کرده بودند.

باید به خاطر داشت که قوانین مختلف ضد تراست علی‌الظاهر جهت در هم شکستن انحصاراتی چون استاندارد اویل[5] (راکفلر) و یو. اس. استیل[6] (کارنگی) تصویب شده بودند. اما همین غول‌های انحصاری اکنون [با تأسیس بنیادها، م.] می‌توانستند با برخورداری از معافیت‌های مالیاتی بر ثروت‌های خود بیفزایند، در حالی که رقبای آنها با یک قانون مالیات بر درآمد تصاعدی

---

1. Proposed Amendment
2. Howard Hinton
3. Cordell Hull
4. Carnegie
5. Standard Oil
6. U. S. Stteel

(c) ketabton.com: The Digital Library

مواجه بودند که اندوختن[1] ثروت را برایشان بسیار مشکل می‌ساخت. چنانچه قبلاً هم گفته‌ایم، سوسیالیسم آن طوری که سوسیالیست‌ها می‌خواهند باور کنید یک برنامه تقسیم ثروت نیست بلکه یک برنامه تحکیم و کنترل پایه‌های ثروت برای محارم است. کمیته ریس که در سال ۱۹۵۳ از طرف کنگره امریکا مأمور رسیدگی به امور بنیادها شد، با اسناد و مدارک بسیار فراوان و گسترده اثبات نمود که بنیادهای متعدد راکفلر و کارنگی از همان آغاز تا به امروز دست‌اندرکار پیش برد سوسیالیسم بوده‌اند. (رجوع کنید به کتاب بنیادها: قدرت و نفوذ آنها، تألیف رنه ورمر، از انتشارات دوین آدر، نیویورک، ۱۹۵۸)[2].

توطئه‌گران اکنون مکانیسم‌های لازم را ایجاد کرده بودند تا بدهی‌های دولت را هر چه بیشتر بالا ببرند، مطالبات را وصول کنند، و (برای خود) از پرداخت مالیات‌های قانونی که بر بهره سالانه وام‌های اعطایی تعلق می‌گرفت، ماهرانه بگریزند. برای تکمیل ابعاد توطئه تنها به یک چیز دیگر نیاز بود: یافتن راهی برای افزایش حجم بدهی‌ها. هیچ چیزی به اندازه جنگ حجم بدهی‌های دولت مرکزی را بالا نمی‌برد. مقدمات جنگ جهانی اول هم داشت در اروپا فراهم می‌شد.

در سال ۱۹۱۶، وودرو ویلسون با اختلافی بسیار جزیی مجدداً به مقام ریاست جمهوری انتخاب گردید. وی مبارزات انتخاباتی خود را بر پایه این شعار نهاده بود: «او ما را از جنگ به دور نگاه داشت!» مردم امریکا عموماً با درگیر شدن این کشور در جنگ اروپا مخالف بودند. از زمان جرج واشنگتن نخستین رئیس جمهور امریکا تا آن روز بر کنار ماندن از مناقشات دائمی خارجی جزء سنت‌های دیرینه جامعه امریکا بود. اما درست در همان روزهایی که ویلسون با نطق‌های انتخاباتی خود امریکا را به ستوه آورده بود و با ابهت تمام وعده می‌داد که سربازان امریکایی را به یک جنگ خارجی گسیل

---

1. Amass

2. Rene Wormer. Foundations: Their Power and Influence New York Devin Adair (1958)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نخواهد داشت، وی دقیقاً در تدارک انجام عکس همین وعده‌ها بود. در همین احوال، «بدل» وی، نامی که خود ویلسون به «سرهنگ» هاوس داده بود، در پشت صحنه با انگلیس اقداماتی را تدارک می‌دید که امریکا را به ورود در جنگ [جهانی اول ،م.] متعهد می‌ساخت.

درست پنج ماه بعد ما وارد جنگ شدیم. همان دار و دسته‌ای که تصویب قوانین مربوط به نظام فدرال رزرو و مالیات بر درآمد تصاعدی را طراحی و هدایت کرده بود می‌ساخت امریکا وارد جنگ شود. ج.پی. مورگان، جان دی. راکفلر «سرهنگ» هاوس، یعقوب شیف، پال واربرگ و دیگر توطئه‌گران جزیره جکیل همگی وسیعاً دست‌اندرکار وارد ساختن ما به جنگ بودند. همین گردانندگان پول‌های کلان قبلاً مبالغ هنگفتی به دولت انگلیس وام داده بودند. بانک ج. پی. مورگان و شرکاء در خلال جنگ جهانی اول عملاً نقش کارگزار مالی انگلیس را در امریکا به عهده داشت.

درست است که دلایل معمول که در توجیه بروز جنگ جهانی اول در اروپا ارائه شده است بدون شک از عوامل آن بوده‌اند، اما علل مهمتر دیگری نیز در کنار اینها وجود داشت. سردمداران توطئه ظرف بیش از دو دهه سرگرم برنامه‌ریزی برای شروع این جنگ بودند. تروریک دوک اعظم اتریشی[1] صرفاً حادثه‌ای بود که برای شروع یک رشته عکس‌العمل‌های پی‌درپی بهانه لازم را به دست آنها داد.

پس از چند سال مخاصمه، جنگ به یک بن بست[2] کامل رسیده بود و اگر امریکا بر علیه آلمان اعلان جنگ نمی‌داد، این جنگ (هم مانند اکثر مناقشات دیگر در اروپا) تقریباً بلافاصله با یک مذاکره ترک مخاصمه پایان می‌یافت.

به محض این که توطئه انتخابات مجدد ویلسون با شعار «او ما را از جنگ به دور نگاه داشت!» تکمیل شد، یک موج تبلیغاتی کاملاً معکوس آغاز گردید. در آن روزها که از رادیو و تلویزیون خبری نبود، افکار عمومی تقریباً

1.Austrian Archduke 2. Stalemate

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌طور کامل تحت کنترل روزنامه بود. روزنامه‌های عمده هم اکثراً تحت کنترل همان دارو دسته نظام فدرال رزرو قرار داشتند. پس از اتمام انتخابات، جراید امریکا این نغمه را ساز کردند که «جنگ غیر قابل اجتناب» است. آرتور پانسنبی، یکی از اعضاء پارلمان انگلیس، در کتاب خود تحت عنوان **دروغ‌پردازی‌های زمان جنگ**[1] می‌نویسد: «در فاصله سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ [طول جنگ جهانی اول،م.] دروغ گویی عمدی بیش از هر دوره دیگر در جهان رواج داشته است.» تبلیغات جراید درباره جنگ شدیداً یک طرفه بود. هر چند پس از خاتمه جنگ بسیاری از مورخین معترف بودند که طرفین در برافروختن آتش جنگ به یک اندازه گناهکار بوده‌اند، اما در خلال جنگ از آلمان تصویر یک هیولای نظامی ترسیم می‌شد که در پی حکومت بر تمامی جهان است. فراموش نکنید این تصویر از طرف دولت بریتانیا ترسیم می‌شد که خود به تنهایی بیش از مجموع کل سربازان سایر کشورها[ی هم پیمان،م.] سربازان خود را در دیگر کشورها مستقر ساخته بود. البته، در آن زمان چیزی به نام «نظامی گری پروس»[2] هم وجود داشت، اما تهدیدی از جانب آن برای فتح تمام جهان متصور نبود. به علاوه باید توجه داشت که [امپراطوری بریتانیای کبیر چنان در سرتاسر جهان آن روز گسترده بود که،م.] آفتاب هرگز در آن غروب نمی‌کرد. دلیل اصلی برای شروع جنگ جهانی اول این بود که آلمانی‌ها می‌رفتند تا در بازارهای جهانی به صورت رقبای سرسختی در برابر انگلیس قد علم کنند و انگلیسی‌ها این رقابت را به هیچ وجه تأیید نمی‌کردند.

برای ایجاد تب جنگ، ماجرای غرق شدن کشتی لوئیزیانا[3] (یک کشتی انگلیسی که دو سال پیش از طرف زیردریایی‌های آلمانی مورد اصابت اژدر قرار گرفته بود) از نو زنده شد و در صدر عناوین خبری قرار گرفت و بدین ترتیب جنگ زیردریایی‌های آلمانی در روزنامه‌ها به یک مسئله عمده تبدیل گردید.

---

1. Arthur Ponsonby.Falsehood in War Time. New York: P.Dutton & Co.(1928) 2. Prussian Militarism 3. Luisiana

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطرح ساختن جنگ زیردریایی‌ها خود یک موضوع قلابی و گمراه کننده بود. آلمان و انگلیس با هم در حال جنگ بودند و طرفین مخاصمه دست به محاصره[1] دریایی یکدیگر زده بودند. در همین احوال، ج.پی. مورگان و دیگر گردانندگان پول‌های کلان دست‌اندرکار فروش مهمات[2] به انگلیس شدند. آلمانی‌ها اجازه نمی‌دادند این مهمات به مقصد برسند، درست همانطور که انگلیس اجازه نمی‌داد چنین محموله‌ای به بنادر آلمان تحویل شود. اگر مورگان می‌خواست با استقبال از خطرات احتمالی [در شرایط محاصره دریایی ،م.] عواید این معامله را به جیب بزند (یا عوارض سوء آن را به جان بخرد)، این در واقع چیزی بود که به خود وی مربوط می‌شد. این مسئله بدون شک چیزی نبود که به خاطر آن تمام مردم این سرزمین به جنگ کشانده شوند.

کشتی لوئیزیانا در هنگام غرق شدن محموله‌ای معادل شش میلیون پوند مهمات نظامی به مقصد بنادر انگلیس حمل می‌کرد. در آن شرایط جنگی برای مسافران امریکایی در واقع غیر قانونی بود با کشتی‌ای مسافرت کنند که برای دول متحارب[3] مهمات نظامی حمل می‌نمود. تقریباً دو سال پیش از غرق این کشتی، نشریه نیویورک تریبیون[4] (در ۱۹ ژوئن ۱۹۱۳) خبر کوتاهی بدین مضمون منتشر ساخت: «مقامات کونارد نزد خبرنگار تریبیون اعتراف نموده‌اند که سگ شکاری [یعنی کشتی لوئیزیانا] دارد به توپخانه‌های دریایی مجهز می‌گردد...» واقعیت این است که کشتی لوئیزیانا در نیروی دریایی انگلیس[5] تحت عنوان رزم‌ناو تدارکاتی[6] به ثبت رسیده بود. (ر.ک.:ریشه‌های جنگ، تألیف هنری ای. بارنس[7]) به‌علاوه، دولت آلمان آگهی‌های وسیعی به کلیه جراید نیویورک داده بود که به مسافرین احتمالی اخطار می‌نمود کشتی مزبور

---

1. Blockade
2. Munitions
3. Billigerent
4. NewYork Tribune
5. British Navy
6. Auxiliary Cruiser
7. Henry E.Barnes The Genesis of the War. NewYork: Alfred Knop(1926)

(c) ketabton.com: The Digital Library

حامل مهمات نظامی است و از آنان می‌خواست با آن از اقیانوس اطلس[1] عبور نکنند. کسانی که تصمیم به مسافرت با کشتی لوئیزیانا گرفته بودند قبلاً از خطرات آن آگاهی داشتند. با وجود همه اینها، تبلیغات چیان زیرک از غرق شدن کشتی لوئیزیانا بهره‌برداری کردند تا آلمانی‌ها را به صورت سلاخان انسان‌های معصوم معرفی نمایند. جنگ زیردریایی‌ها را به یک حادثه عظیم مبدل ساختند تا ما را به میدان جنگ بکشانند. کنگره امریکا در تاریخ ٦ آوریل ۱۹۱۷ اعلان جنگ داد. مردم امریکا بر این اساس رضایت دادند که این جنگ «جنگی برای ختم کلیه جنگ‌ها» خواهد بود.

در خلال «جنگی برای ختم کلیه جنگ‌ها»، یکی از محارم بانکدار به نام برنارد باروخ دیکتاتور مطلق در تجارت امریکا شد، زیرا از طرف پرزیدنت ویلسون به سمت رئیس هیئت مدیره صنایع جنگی منصوب گردید و در این سمت بر کلیه قراردادهای مربوط به نیازهای متحدین[2] نظارت کامل داشت. باروخ با سرازیر ساختن ده‌ها میلیارد دلار به سوی قرار دادهای دولتی دوستان فراوانی به هم زد و در وال استریت شایع بود که وی از برکت جنگی که قرار بود سرتاسر جهان را به یک میدان امن برای فعالیت بانکداران بین‌المللی مبدل سازد مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار درآمد خالص به‌دست آورد.

در همان زمانی که پال واربرگ، یکی از محارم بانکدار، بر فدرال رزرو نظارت داشت و برنارد باروخ، بانکدار بین‌المللی، قرار دادهای دولتی را ترتیب می‌داد، یک بانکدار بین‌المللی دیگر به نام یوجین مه‌یر[3] (شریک سابق باروخ و فرزند یکی از شرکای بانکی بین‌المللی روچیلد) به انتخاب پرزیدنت ویلسون به ریاست شرکت امور مالی جنگ[4] منصوب گردید که ایشان هم در این سمت مقداری پول به جیب زد. (مه‌یر بعدها کنترل روزنامه بسیار پر نفوذ واشنگتن پست[5] را به دست آورد که به نام واشنگتن دیلی ورکر[6] معروف گردید.)

---

1. The Atlantic Ocean
2. The Allied
3. Eugene Meyer
4. War Finance Corporation
5. Washington Post
6. Washington Daily Worker

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید همچنین اضافه نمود که سر ویلیام وایزمن[1] عنصری که از طرف اینتلیجنس سروس[2] [سازمان جاسوسی انگلیس ،م.] به امریکا اعزام شده بود تا در کشانیدن ایالات متحده به جنگ کمک نماید، به پاس خدماتش در این راه پاداش عظیمی به دست آورد. وی پس از جنگ جهان اول به عنوان یکی از شرکاء جدید بانک کوهن، لوب و شرکاء که در کنترل یعقوب شیف و پال واربرگ قرار داشت برای همیشه مقیم امریکا گردید.

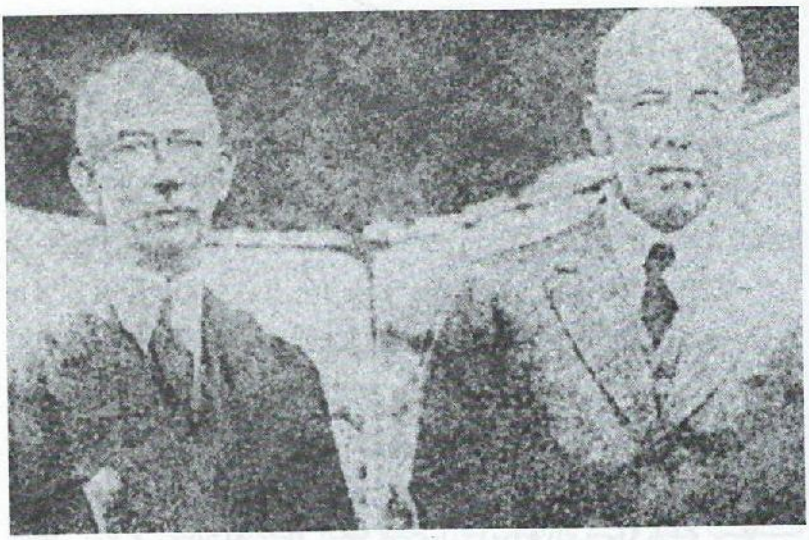
جنگ جهانی اول برای بانکداران بین‌المللی یک سرچشمه فیض مالی به حساب می‌آمد، اما برای ایالات متحده چنان فاجعه عظیمی بود که حتی امروز هم کمتر کسی به ابعاد و اهمیت آن پی برده است. این جنگ سیاست خارجی سنتی ما را که بر عدم درگیری[3] استوار بود کاملاً معکوس ساخت و از آن زمان تا به حال تقریباً بدون وقفه در جنگ‌های دائم برای صلح دائم[4] درگیر بوده‌ایم. وینستون چرچیل[5] زمانی می‌گفت اگر ایالات متحده [در جنگ جهانی اول ،م.] سرش به کار خودش می‌بود، کلیه کشورها وضع بهتری می‌داشتند. وی می‌گفت اگر امریکا خود را از معرکه جنگ دور نگاه می‌داشت «با آلمان صلح برقرار می‌شد؛ سقوط روسیه که به ظهور کمونیسم منتهی گردید پیش نمی‌آمد؛ شکست حکومت در ایتالیا که به پیدایش فاشیسم انجامید، اتفاق نمی‌افتاد؛ و نازیسم[6] هرگز در آلمان به قدرت نمی‌رسید.» (مجله عدالت اجتماعی[7]، ۳ژانویه ۱۹۳۹، ص.۴)

بدیهی است که انقلاب بلشویکی[8] در روسیه یکی از نقاط عطف[9] عظیم در تاریخ جهان به شمار می‌رود. این انقلاب از جمله حوادثی است که اطلاعات و اخبار نادرست درباره آن بسیار فراوان است. افسانه‌سازان[10] و

---

1. Sir William Wiseman
2. Intellingence Service
3. Non-Involvement
4. Perpetual Peace
5. Winston Churchill
6. Nazism
7. Social Justice
8. Bolshevik Revolution
9. Turning Points
10. Myth-Makers

(c) ketabton.com: The Digital Library



سرهنگ هاوس «بدل» (سمت چپ)
پرزیدنت وودرو ویلسون (سمت راست).



پال واربرگ، یکی از
مؤسسین فدرال رزرو
در امریکا

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازنویسان تاریخ[1] تماماً وظیفه منظره‌پردازی خود را جهت پنهان ساختن حقایق در این زمینه به خوبی انجام داده‌اند. برقراری نظام کمونیستی در روسیه یک نمونه کلاسیک از دومین «دروغ بزرگ» کمونیسم است که می‌گوید کمونیسم جنبش توده‌های محروم است که بر علیه اربابان استثمارگر خود قیام می‌کنند. این فریب‌کاری ماهرانه از زمان‌های پیش از انقلاب فرانسه در ۱۷۹۸ تا به امروز در مغز مردم جهان پرورش داده شده است.

امروزه اکثر مردم معتقدند کمونیست‌ها به این دلیل در روسیه موفق شدند که توانستند با استفاده از احساسات هم دردی و استیصال مردم روسیه که از ظلم تزارها[2] به جان آمده بودند آنها را به دنبال خود به صحنه پیکار بکشانند. این اعتقاد به معنی نادیده گرفتن تاریخچه حوادثی است که واقعاً اتفاق افتاد. به همه می‌گویند انقلاب بلشویکی در نوامبر ۱۹۱۷ رخ داد. اما کمتر کسی می‌داند که تزار هفت ماه پیش از آن در مارس از سلطنت کناره‌گیری کرده بود[3]. پس از کناره‌گیری نیکلای دوم[4] تزار روسیه، یک حکومت موقت[5] به رهبری شاهزاده لوف[6] زمام امر را به دست گرفت که می‌خواست حکومتی نظیر حکومت امریکا در روسیه برقرار سازد. ولی، متأسفانه، دولت لوف جای خود را به رژیم کرنسکی[7] داد. کرنسکی، که به اصطلاح یک سوسیالیست دموکرات بود، احتمالاً نقش اداره یک حکومت مجلّل[8] را برای کمونیست‌ها ایفا نمود. وی جنگ با آلمان و دیگر دول محور[9] را ادامه داد و برای کمونیست‌ها و سایر انقلابیون که اکثرشان پس از انقلاب سرخ نافرجام[10] در سال ۱۹۰۵ به خارج تبعید شده بودند، یک عفو عمومی[11] صادر نمود. با این عفو عمومی، ۲۵۰۰۰۰ انقلابی سرسپرده به مام وطن

---

1. Re-Writers of History
2. Czars
3. Abdicate
4. Nicholas II
5. Provisional Government
6. Prince Lvov
7. Kerensky Regime
8. Caretaker Government
9. Central Powers
10. Abortive Red Revolution
11. General Amnesty

(c) ketabton.com: The Digital Library

روسیه[1] بازگشتند و عمر حکومت خود کرنسکی برای همیشه خاتمه یافت.

در اتحاد شوروی[2]، مثل هر کشور کمونیستی دیگر (یا چنانکه خودشان می‌گویند: کشورهای سوسیالیستی)، قدرت بدین علت به چنگ کمونیست‌ها نیفتاده است که توده محروم[3] چنین اراده کرده‌اند، بلکه قدرت در تمام موارد از بالا به پایین اعمال گردیده است. اجازه بدهید توالی وقایع را تا زمان قبضه کردن قدرت از سوی کمونیست‌ها بازسازی کنیم.

اکنون سال ۱۹۱۷ است. متفقین[4] با دول محور در حال جنگ هستند. متفقین شامل روسیه، کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا[5]، فرانسه، و (از آوریل ۱۹۱۷ به بعد) امریکا است. طراحان هدف جوی پشت صحنه در مارس ۱۹۱۷ نیروهای خود را به حرکت آوردند تا نیکلای دوم تزار روسیه از سلطنت کناره‌گیری کند. وی تحت فشار متفقین و پس از یک رشته آشوب‌های خشونت بار در پتروگراد[6]، پایتخت روسیه تزاری، آشوب‌هایی که به علت قطع شبکه حمل و نقل پایتخت را از ذخیره مواد غذایی[7] محروم ساخت و به تعطیل کارخانه‌ها انجامید، از مقام خود کناره گرفت.

اما، در حالی که این وقایع در روسیه رخ می‌داد لنین و تروتسکی کجا بودند؟ لنین از سال ۱۹۰۵ که به علت تلاش برای سرنگون کردن تزار در انقلاب کمونیستی نافرجام همان سال تبعید شده بود در اروپا به سر می‌برد و هنگام شروع انقلاب ۱۹۱۷ در سوئیس بود. تروتسکی هم به عنوان خبرنگار یک روزنامه کمونیستی در ناحیه‌ای واقع در شرق نیویورک در تبعید به سر می‌برد. در زمانی که تزار از سلطنت کناره گرفت، بلشویک‌ها یک نیروی سیاسی محسوس نبودند و بدین دلیل هم به قدرت نرسیدند که توده‌های محروم در روسیه آنان را به وطن فرا خواندند، بلکه بدین خاطر که همان قدرتمندان مستقر در اروپا و ایالات متحده آنان را به داخل فرستادند.

---

1. Mother Russia
2. The Soviet Union
3. Downtroden Masses
4. The Allies
5. The British Commonwealth
6. Petrograd
7. Food Supplies

(c) ketabton.com: The Digital Library

لنین با آن «قطار سر به مهر»[1] معروف از طریق همان اروپای مشتعل در جنگ جهانی به روسیه اعزام گردید. لنین در این سفر یک محموله طلا به ارزش ۵ تا ۶ میلیون دلار به همراه داشت. این سفر تماماً توسط فرماندهی عالی آلمان[2] و ماکس واربرگ از طریق یک سوسیالیست پر سابقه و بسیار ثروتمند دیگر موسوم به الکساندر هلپهند[3] با نام مستعار[4] «پاروووس»[5]، ترتیب داده شد. هنگامی که تروتسکی با ۱۷۵ تن انقلابی همراه خود در ۲۷ مارس ۱۹۱۷ شهر نیویورک را با کشتی اس.اس.کریستیانا[6] ترک نمود، نخستین محل توقف‌شان بندر هالیفاکس[7] واقع در ایالت نووا اسکوتیا[8] در کشور کانادا بود. دولت کانادا تروتسکی و همراهانش را دستگیر و بازداشت نمود و اموالشان را هم توقیف کرد. این اقدام از طرف دولت کانادا بسیار منطقی به نظر می‌رسید، چون تروتسکی بارها گفته بود اگر موفق شود در روسیه زمام قدرت را به دست گیرد بلافاصله به آن چیزی که وی آن را یک «جنگ امپریالیستی» می‌نامید، پایان خواهد داد و در صدد برقراری یک صلح جداگانه با آلمان بر خواهد آمد. این اقدام میلیون‌ها سرباز آلمانی را آزاد می‌ساخت تا از جبهه شرق به جبهه غرب منتقل شوند و کانادایی‌ها را در آنجا نابود سازند. بنابراین، تروتسکی چند روزی- به مدت پنج روز- در زندان آب خنک خورد[9]. اما، ناگهان انگلیسی‌ها (از طریق سر ویلیام وایزمن، یکی از شرکاء آینده بانک کوهن، لوب و شرکاء) و ایالات متحده (از طریق چه کسی بهتر از «سرهنگ» هاوس معروف که همیشه در همه جا حضور داشت) دولت کانادا را شدیداً تحت فشار قرار دادند و علی‌رغم این واقعیت که در این تاریخ ما به جنگ پیوسته بودیم، فقط در سه کلمه به دولت کانادا گفتیم، «بگذارید

---

1. Sealed Train
2. German High Command
3. Alexander Helphand
4. Alias
5. Parvus
6. S.S.Cristiana
7. Halifax
8. Nova Scotia
9. Cooled

(c) ketabton.com: The Digital Library

تروتسکی برود!»[1] بدین ترتیب بود که تروتسکی با یک پاسپورت امریکایی به روسیه بازگشت تا به لنین بپیوندد. آنها به یکدیگر ملحق شدند و تا ماه نوامبر ۱۹۱۷ با رشوه[2]، حیله[3]، وحشی‌گری[4] و فریب‌کاری[5] توانستند (نه این که توده‌های مردم را به دنبال خود بسیج کنند)، بلکه به تعداد کافی آدمکش[6] اجیر کنند و به قدر کافی معاملات پشت پرده صورت بدهند تا به زور لوله تفنگ چیزی را که لنین «تمام اختیارات در دست شوراها»[7] می‌نامید بر مردم تحمیل نمایند. کمونیست‌ها با اشغال چند شهر عمده به قدرت رسیدند. در واقع باید گفت که تمام انقلاب بلشویکی عملاً فقط در یک شهر، یعنی پتروگراد پایتخت روسیه تزاری، اتفاق افتاد. درست مثل این است که سرتاسر ایالات متحده به یک کشور کمونیستی تبدیل شود، چرا که پایتخت آن، واشنگتن دی.سی.[8] به اشغال جمعیتی تحت رهبری کمونیست‌ها درآمده است. سال‌ها طول کشید تا شوراها[9] توانستند قدرت خود را در سرتاسر خاک روسیه تحکیم ببخشند.

عوامل آلمانی علی‌الظاهر برای تأمین مالی لنین و تروتسکی عذر موجهی داشتند. ماکس واربرگ و یک روسی اخراجی به نام الکساندر هلپهند دو تن از عوامل آلمانی بودند که بیشترین مسئولیت تأمین مالی لنین را به عهده داشتند. آنها می‌توانستند ادعا کنند که با کمک رسانی به لنین و تأمین مالی وی دارند به آرمان[10] کشور خود خدمت می‌کنند. اما، ظاهراً این دو تن آلمانی «وطن‌پرست»[11] فراموش کرده بودند نقشه خود برای دامن زدن به یک انقلاب کمونیستی در روسیه را با پیشوای[12] خود، هیتلر، در میان بگذارند. وقتی انسان می‌بیند آقای ماکس واربرگ برادر همان واربرگ معروف است که

---

1. Let Trotsky Go
2. Bribery
3. Cunning
4. Brutality
5. Deception
6. Thug
7. All Powers to the Soviets
8. Washington D.C.
9. The Soviets
10. Cause
11. Patriotic
12. The Kaiser

(c) ketabton.com: The Digital Library

محرک اصلی در تأسیس نظام فدرال رزرو امریکا بود و در مقام خود به عنوان رئیس هیئت مدیره فدرال رزرو نقش بسیار برجسته‌ای در تأمین مالی اقدامات جنگی در طول جنگ‌های اول ایفا نمود، آنگاه تصویر انقلاب بلشویکی در روسیه بُعد کاملاً تازه‌ای به خود می‌گیرد. (وقتی این خبر در جراید امریکا درز پیدا کرد که ماکس واربرگ اداره امور مالی آلمان نازی را به عهده دارد، برادرش پال واربرگ سر و صدا از مقام خود در فدرال رزرو استعفا نمود.)

از اینجا به بعد، تصویر توطئه کمونیستی و قهرمانان برجسته آن آدمی را از همه چیز بیزار می‌کند. یعقوب شیف، یکی از شرکای اصلی در بانک کوهن، لوب و شرکاء، پدر زن فلیکس واربرگ، یعنی برادر پال واربرگ، بود. (حتماً به خاطر دارید در همان احوالی که ماکس واربرگ در فرانکفورت بانک متحد خانوادگی و روچیلدها را مشترکاً اداره می‌نمود، فلیکس و پال واربرگ هم در امریکا از شرکای بانک کوهن، لوب و شرکاء بودند.) یعقوب شیف هم از کسانی بود که به لئون تروتسکی کمک مالی می‌داد. به نوشته نیویورک ژورنال-امریکن[1] در شماره ۳ فوریه ۱۹۳۹: «طبق برآورد جان شیف، نوه پسری یعقوب [شیف، م.]، پیروزی نهایی بلشویسم[2] در روسیه برای آن پیر مرد [یعقوب شیف، م.] حدود ۲۰۰۰۰۰۰۰ دلار آب خورد.» (به نمودار شماره ۷ نگاه کنید.)

یکی از بهترین منابع اطلاعاتی در باب تأمین مالی انقلاب بلشویکی کتابی است تحت عنوان تزاریسم و انقلاب[3] تألیف یک ژنرال برجسته روسیه سفید به نام آرسون دوگودویچ[4] که بنیانگذار «اتحادیه خلق مظلوم»[5] در فرانسه بود. در این کتاب که به فرانسه نوشته و سپس به انگلیسی ترجمه شده است، دوگودویچ می‌نویسد:

---

1. NewYork Journal-American
2. Bolshevism
3. Czarism and the Revolution
4. Arsene de Goudevitch
5. Union of Oppressed

(c) ketabton.com: The Digital Library

تهیه کنندگان اصلی پول برای انقلاب بلشویکی... نه میلیونرهای دیوانه روسی بودند و نه راه زنان مسلح[1] لنین. پول «واقعی» عمدتاً از پاره‌ای محافل انگلیسی و امریکایی می‌رسد که از دیر باز آرمان انقلاب روسیه قویاً حمایت کرده بودند...

دوگودویچ در همین زمینه ادامه می‌دهد:

سهم بزرگی که بانکدار ثروتمند امریکایی، یعقوب شیف، در وقایع روسیه به عهده داشت، اگر چه هنوز به‌طور کامل افشا نشده است، اما دیگر بر هیچکس پوشیده نیست.

همچنین به نقل از کتابی به قلم ژنرال الکساندر نخفولودف[2] در خصوص انقلاب بلشویکی، دوگودویچ می‌نویسد:

یعقوب شیف در آوریل ۱۹۱۷ علناً اعلام نمود در سایه حمایت‌های مالی وی بود که انقلاب روسیه به ثمر رسید. در بهار همان سال، شیف کمک مالی خود به تروتسکی را آغاز نمود...
تروتسکی به‌طور هم زمان از سوی مارکس واربرگ، الاف اشبرگ[3] از نای بانکن اف استکهلم[4] ... مؤسسه راین وستفالین سیندیکت و ژیفوتوفسکی[5] ... که دخترش بعداً با تروتسکی ازدواج نمود، کمک‌های مالی دریافت می‌کرد.

یعقوب شیف میلیون‌ها دلار جهت سرنگونی تزار روسیه سرمایه‌گذاری کرد و میلیون‌ها دلار دیگر خرج کرد تا کرنسکی را سرنگون سازد. وی حتی تا مدت‌های مدید پس از آن که ماهیت واقعی بلشویسم برای مردم دنیا روشن شده بود به روسیه پول

---

1. Armed Bandits
2. General Alexander Nechvolodov
3. Olaf Ashberg
4. Nye Banken of Stockholm
5. Rhine Westphalian Syndicate

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌فرستاد. شیف ۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار جمع‌آوری نمود که ادعا می‌شد برای کمک به جنگ زدگان یهودی در روسیه است، اما وقایع بعدی نشان داد که اقدام وی در واقع یک سرمایه‌گذاری تجاری پر منفعت بوده است. (ر.ک.: بی. سی. فوربس، سازندگان امریکا، صفحات ۳۵- ۳۳۴)

به قول دوگودویچ:

> آقای باخمه تیف[1]، سفیر کبیر فقید حکومت سلطنتی روسیه در ایالات متحده، به ما می‌گوید بلشویک‌ها، پس از پیروزی، بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ معادل ۶۰۰ میلیون روبل به صورت طلا به بانک کوهن، لوب و شرکاء [یعنی، مؤسسه شیف] انتقال دادند.

شرکت یعقوب شیف در انقلاب بلشویکی، گرچه بالطبع امروز مورد انکار قرار می‌گیرد، اما در آن زمان بین سازمان‌های جاسوسی متفقین، موضوعی کاملاً شناخته شده بود. همین امر بحث‌های فراوانی را بر انگیخت که بلشویسم اصولاً یک توطئه یهودی[2] است. به علت همین بحث‌ها بود که موضوع تأمین مالی کمونیست‌ها برای اشغال روسیه به صورت تابو درآمد. شواهد بعدی نشان می‌دهد که تأمین مالی بلشویک‌ها توسط سندیکایی از بانکداران بین‌المللی اداره می‌شد که علاوه بر باند شیف- واربرگ، مؤسسات انتفاعی مورگان و راکفلر را هم در بر می‌گرفت. مدارک موجود نشان می‌دهند که تشکیلات مورگان به سهم خود دست کم ۱۰۰۰۰۰۰ دلار به سرمایه شراکتی[3] انقلابیون سرخ کمک نمود. (ر.ک.، کتاب سلطان، تألیف هرمان هگدورن[4]. همچنین، نشریه واشنگتن پست، شماره ۲ فوریه ۱۹۱۸، صفحه ۱۹۵.)

یکی دیگر از منابع مهم تأمین مالی انقلاب بلشویکی یک شخصیت

---

1. Bakhmetiev 2. Jewish Plot 3. Kitty
4. Herman Hagedorn.the Magnate NewYork: John Day

(c) ketabton.com: The Digital Library

فوق‌العاده ثروتمند انگلیسی بود به نام لرد آلفرد میلنر[1]. وی سازمان‌دهنده و رئیس یک سازمان سری موسوم به گروه «میز گرد»[2] است که از طرف لرد روچیلد قویاً حمایت می‌شد. (این داستان در فصل بعد کاملاً روشن خواهد شد.)

دوگودویچ در ادامه بحث خود می‌افزاید:

در ۷ آوریل ۱۹۱۷، ژنرال ژانین[3] در دفتر خاطرات خود چنین نوشته است (ر.ک.: کتاب در ستاد مرکزی ارتش روسیه، جلد دوم، ۱۹۲۷ صفحات ۹۷-۲۹۶)[4] گفتگوی طولانی با او تمام چیزهایی را که قبلاً به من گفته بود تأیید نمود. پس از اشاره به تنفر آلمان‌ها از وی و خانواده‌اش، به موضوع انقلاب [روسیه ،م.] پرداخت که به ادعای وی از طرف انگلیس‌ها و، به‌طور دقیق‌تر، توسط سر جورج بوخانان[5] و لرد[آلفرد] میلنر طراحی شده بود. پتروگراد در آن هنگام [انقلاب ،م.] مملو از جاسوسان انگلیسی بود... وی با تاکید می‌گفت حتی می‌تواند اسامی خیابان‌ها و شماره خانه‌هایی را که عمال انگلیسی در آنجا مستقر هستند مشخص سازد. طبق گزارشات واصله، در خلال قیام، آنها در میان سربازان پول توزیع می‌کردند و آنها را به طغیان و نافرمانی[6] تحریک می‌نمودند.

دوگودویچ در ادامه افشاگری می‌نویسد: «در مصاحبه‌های خصوصی به من گفته شده است که لرد میلنر برای تامین مالی انقلاب روسیه بیش از ۲۱ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد.»

در همین جا به صورت یک جمله معترضه باید اشاره نمود که لرد میلنر و

---

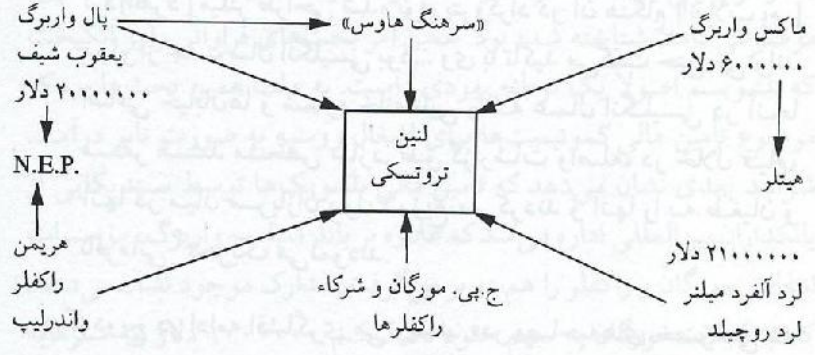
1. Lord Alfred Milner 2. (The Round Table) Group
3. General Janin
4. Au G. C. C. Russe,Le Monde Slave, Vol.2, 1927
5. Sir George Buchanan 6. Munity

(c) ketabton.com: The Digital Library

پال، فلیکس، و ماکس واربرگ در پایان جنگ جهانی اول هر کدام به عنوان نماینده کشور متبوع[1] «خود» در کنفرانس صلح پاریس[2] شرکت نمودند.

اگر بتوان کمک‌های مالی ماکس واربرگ را به لنین را به هر حال ناشی از «وطن پرستی»[3] آنها دانست، بدون شک «وطن پرستی» نبود که الهام بخش عناصری چون شیف، مورگان، راکفلر، و میلنر در تامین مالی بلشویک‌ها گردید. انگلیس و امریکا هر دو به عنوان متحد روسیه تزاری با آلمان در حال جنگ بودند. بنابراین، آزاد ساختن ده‌ها لشکر[4] آلمانی در جبهه شرق تا به فرانسه اعزام شوند و صدها هزار سرباز انگلیسی و امریکایی را در آنجا کشتار کنند چیزی کمتر از خیانت نبود.

نمودار شماره ۷: تأمین مالی انقلابی بلشویکی در روسیه



در انقلاب بلشویکی با بسیاری از همان چهره‌های معروف روبه رو می‌شویم که مسئول ایجاد نظام فدرال رزرو بودند، قانون مالیات بر درآمد تصاعدی به راه انداختند، بنیادهای مشمول بخشودگی مالیاتی[5] تاسیس کردند، و ما را در جنگ جهانی اول درگیر ساختند. مع ذالک، اگر کسی نتیجه

---

1. Respective
2. Paris Peace Conference
3. Patriotism
4. Division
5. Tax-Free

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگیرد که این همه وقایع را مطلقاً نمی‌توان ناشی از تصادف دانست، نام وی فوراً از صحنه روزگار محو خواهد شد.

هیچ انقلابی نمی‌تواند بدون پول و سازماندهی قرین موفقیت گردد. «توده‌های محروم» معمولاً از اولی (پول) چیز قابل توجیهی ندارند و از دومی (سازماندهی) هم چیزی نمی‌دانند تا به پای انقلاب بریزند. اما محارم قادرند هردوی آنها را از بالا ترتیب بدهند.

با تامین مالی انقلاب روسیه، این حضرات در پی چه چیزی بودند؟ زنده نگاه داشتن و تداوم آن یا در خلال دهه سال‌های ۱۹۲۰، با ریختن میلیون‌ها دلار به پای چیزی که لنین آن را «برنامه جدید اقتصادی» خود می‌نامید، که در نتیجه شوروی‌ها را از سقوط حتمی نجات داد، اینها می‌خواستند چه چیزی را به چنگ آورند؟

چرا این «کاپیتالیست‌ها» چنین کارهایی را انجام می‌دادند؟ اگر هدفشان فتح تمامی جهان بود، پس می‌بایست کار را از نقطه‌ای شروع می‌کردند. ممکن است تصادف محض باشد یا نباشد، اما روسیه تزاری تنها کشور اروپایی بود که بانک مرکزی نداشت. توطئه کمونیستی با پیروزی انقلاب بلشویکی برای نخستین بار در روسیه به یک پایگاه جغرافیایی دست می‌یافت که می‌توانست حمله خود را بر علیه سایر ملل جهان از آن نقطه آغاز کند. غرب اکنون یک دشمن داشت.

در انقلاب بلشویکی به پاره‌ای از قدرتمندترین و ثروتمندترین شخصیت‌های جهان بر می‌خوریم که از جنبشی حمایت مالی نموده‌اند که آن جنبش مدعی است علت وجودیش بر اساس این مفهوم استوار شده است که افرادی چون روچیلدها، راکفلرها، شیف‌ها، واربرگ‌ها، مورگان‌ها، هریمن‌ها، میلنرها و امثالهم را باید از کلیه ثروت‌های بی‌حسابشان محروم ساخت. اما چنین بر می‌آید که خود این حضرات از کمونیسم بین‌المللی هیچ وحشتی به دل راه نمی‌دهند. تنها فرض معقول و منطقی برای توجیه این مسئله این است که اگر این حضرات از کمونیسم حمایت مالی کرده‌اند و از آن هم هیچ وحشتی ندارند، باید بدین علت باشد که خود حضرات آن را کنترل می‌کنند. آیا برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مسئله توجیه معقول دیگری به جز این می‌شود سراغ کرد؟ فراموش نکنید که روش معمول روچیلدها و هم‌دستانشان ظرف بیش از ۱۵۰ سال گذشته همواره چنین بوده است که طرفین هر مناقشه را تحت کنترل تام خود داشته باشند اگر بخواهند پول‌های‌شان را از پادشاهان و رؤسای جمهور مقروض وصول کنند[1]، لازم است که یک «دشمن» حاضر و آماده در آستین داشته باشند، و چه «دشمنان» بهتر و مناسب‌تری از دو بلوک «شرق و غرب» می‌توان در اختیار داشت، سیاست «موازنه قدرت میان شرق و غرب»[2] یکی از دستاویزهای عمده‌ای است که برای سوسیالیزه کردن امریکا از آن ماهرانه بهره‌برداری می‌کنند. هر چند ملی کردن روسیه از اهداف اصلی محارم نبود، اما با این اقدام در واقع در مستغلات[3] بسیار گسترده‌ای را با حق استفاده کامل از منابع طبیعی آن به مبلغی حدود ۳۰ تا ۴۰ میلیون دلار برای خود خریداری کردند.

در این مورد که مسکو[4] چگونه از نیویورک، لندن و پاریس کنترل می‌شود تنها می‌توان به نظریه‌پردازی متوسل گردید. بدون شک بخش اعظم این کنترل از راه‌های مختلف اقتصادی صورت می‌گیرد، اما این بانکداران بین‌المللی به‌طور یقین یک بازوی اجرایی[5] هم در درون خاک روسیه دارند تا رهبران شوروی را در خط نگه دارند. این بازوی اجرایی ممکن است سازمان معروف اسمرش[6]، یعنی همان **سازمان کشتار کمونیسم بین‌الملل**[7] باشد که از طرف شهود در برابر کمیته‌های کنگره امریکا و توسط یان فلمینگ در کتاب‌های جیمز باند توصیف گردیده است. هر چند داستان‌های جیمز باند بسیار جنبه تخیلی دارند، اما باید دانست که یان فلمینگ قبلاً در سازمان جاسوسی نیروی دریایی انگلیس[8] خدمت می‌کرد، تماس‌های جاسوسی در سطوح عالی در سرتاسر جهان داشت و به عنوان یک افسر محقق و بسیار علاقمند به توطئه‌های بین‌المللی معروف بود.

---

1. Collect
2. East-West-Balance-Of-Power
3. Real Estate
4. Moscow
5. Enforcer Arm
6. SMERSH
7. International Communist Murder Organization
8. British Navy Intelligence

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر چند از ماهیت و نحوه کار این بازوی اجرایی اطلاع دقیقی در دست نداریم، اما یک واقعیت را بسیار خوب می‌دانم؛ مثلاً، می‌دانیم که گروهی متشکل از سوداگران پول‌های کلان در امریکا نه تنها به برقراری کمونیسم در روسیه کمک نمودند بلکه با تمام قدرت تا به امروز هم کوشیده‌اند که آن را زنده نگه دارند. از سال ۱۹۱۸ تاکنون، همین حضرات سرگرم انتقال پول و از همه مهمتر، انتقال سرمایه به اتحاد شوروی بوده‌اند. این واقعیت در یک کتاب تاریخ سه جلدی تحت عنوان تکنولوژی غرب و توسعه اقتصادی شوروی[1] تألیف آنتونی ساتون[2]، از «مؤسسه تحقیقات هوور در امور جنگ، انقلاب و صلح»[3] وابسته به دانشگاه استنفورد در امریکا، وسیعاً روشن گردیده است. ساتون، عمدتاً با استناد به اسناد و مدارک رسمی وزارت امور خارجه امریکا، به نحوی قاطع نشان‌می‌دهد شوروی‌ها هرچه را که دارند از جهان غرب به‌دست آورده‌اند. حتی اگر بگوییم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تمام و کمال در ایالات متحده امریکا ساخته و پرداخته شده است چندان اغراق نکرده‌ایم. منظره‌سازان اغفالگر که قادر نیستند در برابر این اثر تاریخی ساتون پاسخی درستی ارائه دهند، در صحنه‌پردازی‌های خود به سادگی، وی را از قلم حذف می‌کنند.

همین دار و دسته هم در کنفرانس ورسای[4] اروپا را میان خود تقسیم کردند و زمینه را برای شروع جنگ جهانی دوم[5] فراهم ساختند. لرد کرزن[6] در این‌باره می‌گفت: «این [عهدنامه ورسای، م.] یک پیمان صلح[7] نیست، بلکه صرفاً ایجاد نوعی وقفه در بین مخاصمات[8] است.» در سال ۱۹۳۳ همین محارم فرانکلین روزولت را مجبور کردند اتحاد شوروی را به رسمیت بشناسد

---

1. Western Technology and Soviet Economic Development
2. Antony Sutton
3. Hoover Institution on War, Revolution and Peace
4. Versailles Conference
5. World War II
6. Lord Curzon
7. Peace Treaty
8. Hostilities

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا بدین ترتیب آن کشور را از یک سقوط حتمی مالی نجات دهند و هم زمان با آن در هر دو سوی اقیانوس اطلس [یعنی، در اروپا و امریکا،م.] پرداخت وام‌های کلانی را برای رژیم تازه هیتلر در آلمان تعهد می‌کردند[1]. آنها با این اقدامات خود به ایجاد زمینه برای شروع جنگ جهانی دوم و حوادث بعدی آن کمک فراوانی نمودند. در سال ۱۹۴۱ همین محارم به کمک «متحد نجیب»[2] ما استالین، که تازه از هیتلر بریده بود، شتافتند. در سال ۱۹۴۳ سر و کله همین محارم نیز در کنفرانس تهران ظاهر شد و زمینه را برای تقسیم مجدد اروپا پس از دومین «جنگ برای امحاء جنگ» فراهم ساختند. در سال ۱۹۴۵ باز هم خود اینها بودند که سیاست مربوط به چین را پی‌ریزی کردند... که این سیاست بعدها از سوی اون لتیمور چنین خلاصه شد: «مشکل این بود که چگونه بگذاریم آنها [چین] سرنگون شوند که به نظر نرسد ایالات متحده مسبب آن بوده است.» گریز از این واقعیت‌ها غیر ممکن است. در کشورهای جهان یکی پس از دیگری نظام کمونیستی از بالا به پایین بر توده مردم تحمیل می‌شود و در تحمیل این نوع حکومت ظالمانه عظیم‌ترین فشارها همواره از سوی ایالات متحده و بریتانیای کبیر اعمال گردیده است. این اتهامی است که خوشایند هیچ فرد امریکایی نیست، اما واقعیت‌های تاریخی به هیچ نتیجه‌گیری دیگری جز این ختم نمی‌شوند. این تصور که کمونیسم جنبش توده‌های محروم است یک کلاهبرداری است.

اگر کمونیسم حقیقتاً همان چیزی است که کمونیست‌ها و تشکیلات محارم (ر.ک.، فصل پنجم) ادعا می‌کنند، در آن صورت هیچ یک از واقعیات فوق‌الذکر مفهومی نخواهد داشت. اما اگر کمونیسم در واقع شاخه‌ای است از یک توطئه عظیم‌تر در جهت کنترل سرتاسر جهان توسط میلیاردرهای دیوانه قدرت (و دانشمندان با هوش اما بی‌رحمی که طرز استفاده از قدرت را به آنها نشان می‌دهند)، آنگاه همه چیز در حد خود منطقی به نظر خواهد رسید.

---

1. Underwright 2. Noble Ally

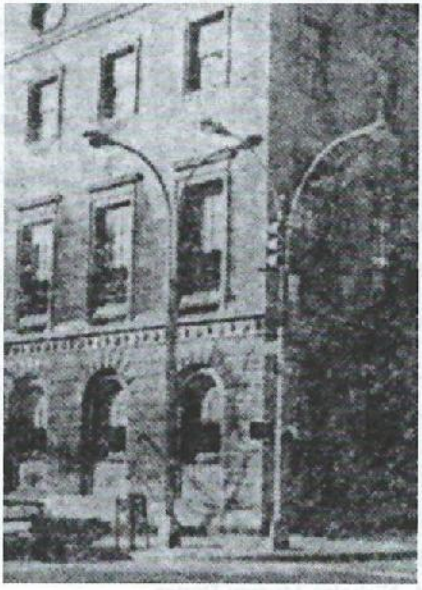
(c) ketabton.com: The Digital Library



یعقوب شیف که به اعتراف نوه‌اش، وی برای پیروزی انقلاب بلشویکی ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار خرج کرد.



لرد آلفرد میلنر ثروتمند انگلیسی که یکی از تأمین‌کنندگان عمده مالی انقلاب بلشویکی بود.



مقر شورای روابط خارجی در خیابان شصت و هشتم در شهر نیویورک، مقابل سفارت شوروی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در همین جا باید مجدداً یاد آور شد که این توطئه منحصراً به بانکداران و کارتل‌های بین‌المللی ختم نمی‌شود بلکه کلیه زمینه‌های تلاش بشری را در بر می‌گیرد. از ولتر[1] و آدام وایزهاپ گرفته تا جان راسکین[2] سیندنی وب[3]، نیکلاس موری باتلر[4] و تا برسد به هنری کیسینجر[5]، و جان کنت گالبریت[6] در عصر حاضر، همواره دانشمندان جویای قدرت وجود داشته‌اند تا به «فرزندان ابر ثروتمندان» نشان بدهند که چگونه می‌توانند از ثروت خود برای حکومت بر تمام جهان بهره‌برداری کنند.

ما نمی‌توانیم بیش از این، توجه به اهمیت این نکته را برای خوانندگان تاکید کنیم که فقط یک بخش از این توطئه، یعنی تنها پاره‌ای از بانکداران بین‌المللی، در این کتاب مورد بحث قرار گرفته است. سایر بخش‌های مهم این توطئه که هم اکنون در سرتاسر جهان سرگرم برانگیختن اختلافات و زد و خوردهای نژادی، مذهبی و کارگری جهت پیش برد سوسیالیسم هستند در کتاب‌های دیگر مفصلاً تشریح گردیده‌اند. شعب دیگر توطئه در بیشتر موارد مستقل از بانکداران بین‌المللی فعالیت دارند و نادیده گرفتن خطرات آنها برای آزادی ما مسلماً فاجعه‌آمیز خواهد بود.

به همان نسبت هم فاجعه‌آمیز خواهد بود اگر کلیه بازرگانان و بانکداران را یک جا در زمره توطئه گران قلمداد کنیم. میان یک اقتصاد آزاد مبتنی بر رقابت، اخلاقی‌ترین نظامی که تاکنون دیده شده است و سرمایه‌داری کارتلی که تحت سلطه انحصارگران صنعتی و بانکداران بین‌المللی است، باید تفاوت قائل شد. تفاوت در این است که صاحبان بخش‌های خصوصی بر مبنای عرضه تولیدات و خدمات به یک بازار آزاد و قابل رقابت عمل می‌کنند، در صورتی که سرمایه‌داری کارتلی با بهره‌گیری از قدرت حکومت، مردم را به

---

1. Voltaire
2. John Ruskin
3. Sidney Webb
4. Nicholas Murray Butler
5. Henry Kissinger
6. John Kenneth Galbraith

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجام معامله با خود مجبور می‌سازد. این سوسیالیست‌های صنفی[1] دشمنان قسم خورده اقتصاد خصوصی قابل رقابت هستند.

لیبرال‌ها حاضر هستند باور کنند که این «بارون‌های دزد» قیمت‌ها را به سود خود تعیین خواهند کرد، دست به احتکار خواهند زد تا افزایش‌ها و کاهش‌های مصنوعی در قیمت کالا ایجاد نمایند، مؤسسات انحصاری به وجود خواهند آورد، سیاستمداران را خواهند خرید، کارگران و کارمندان را استثمار خواهند کرد و آنها را قبل از موقع اخراج خواهند کرد تا شرایط لازم برای استفاده از مستمری‌های بازنشستگی را به دست نیاورند، اما مطلقاً حاضر نیستند باور کنند که همین حضرات می‌خواهند بر سرتاسر جهان حکومت کنند و در اجرای توطئه خود از کمونیسم به عنوان یک سلاح برنده بهره‌برداری می‌کنند. هرگاه کسی از دوز و کلک‌های این حضرات حرفی به میان آورد، لیبرال‌ها معمولاً پاسخ می‌دهند: «ولی آیا فکر نمی‌کنید اینها نیت خیر دارند؟»

اما اگر کسی با دقت و عقل و منطق به این قضیه بیندیشد و بخواهد قدرت‌طلبان را افشا کند، رسانه‌های گروهی وابسته به تشکیلات محارم فوراً برچسب یک دیوانه خطرناک را که در صدد ایجاد «تفرقه» در میان مردم است بر پیشانی وی خواهند زد. در هر زمینه دیگر، به جز همین یکی، اختلاف عقیده[2] را تحت عنوان یک پدیده سالم در یک «دموکراسی» کاملاً تشویق و تأیید خواهند کرد.

---

1. Corporate Socialists
2. Dissent

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل پنجم

تأسیس تشکیلات

هر کس بخواهد در کشورها انحصارات ملی بر پا کند، چاره‌ای جز کنترل حکومت‌های محلی آنها را ندارد. اما اگر بخواهند انحصارات و کارتل‌های بین‌المللی برپا سازد، حتماً باید بر یک حکومت جهانی [1] تسلط پیدا کند. یکی از علل عمده‌ای که محارم در پشت پرده تدارک می‌دیدند تا جنگ جهانی اول را به راه بیندازند این بود که می‌خواستند پس از آن یک حکومت جهانی تأسیس کنند.

پس از متارکه جنگ [2] در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ وودرو ویلسون و شخصیت بدل [3] وی، «سرهنگ» هاوس (سخنگوی [4] محارم که همیشه در میدان حضور داشت) به اروپا رفتند با این امید که در قالب [5] جامعه ملل [6] یک حکومت جهانی تأسیس کنند. وقتی مذاکرات سران آشکار ساخت که طرفین مخاصمه به یک اندازه گناهکار [7] بوده‌اند و تلألؤ آن «جهاد اخلاقی» [8] [یعنی، شرکت امریکا در جنگ اول ،م.] همراه با جنجال‌های مربوط به طرح «چهارده ماده‌ای» [9] ویلسون به کلی فروکش کرده «حکام بر سر عقل آمده» [10] تازه

---

1. World Government
2. Armistice
3. After Ego
4. Front Man
5. Form
6. League of Nations
7. Guilty
8. Moral Crusade
9. Fourteen Point
10. (The Rulers Back on Main Street)

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتند از خواب بیدار می‌شدند. یک حالت واکنش[1] و رهایی از اغفال[2] در میان توده مردم نمایان شد.

امریکایی‌ها مسلماً نمی‌خواستند با اروپاییان دودوزه- باز[3] که تخصصشان بستن پیمان سری در پشت هر پیمان سری است به یک حکومت جهانی وارد شوند. لذا، این مهمان ظاهراً افتخاری [امریکا، م.] پیش از آن که غذای مسموم را بیاورند آهسته از سالن پذیرایی خارج شد. و بدون حضور امریکا هم تأسیس یک حکومت جهانی هیچ مفهومی نداشت.

بالا گرفتن هیجان در افکار عمومی این نکته را روشن ساخت که مجلس سنای ایالات متحده جرات نخواهد یافت قراردادی را تصویب کند که قلاده چنین تعهد[4] بین‌المللی را بر گردن این کشور بیندازد. اما لازم بود فکر انترناسیونالیسم[5] و حکومت جهانی را به هر ترتیبی که شده به توده مردم در امریکا بخورانند. در اینجا هم حلال مشکلات همان «سرهنگ» هاوس معروف بود.

هاوس در سال ۱۹۱۲ افکار سیاسی خود را در کتابی تحت عنوان فیلیپ درو در نقش مدیر به رشته تحریر در آورده بود. هاوس در این کتاب خطوط کلی یک طرح افسانه‌ای را برای فتح امریکا از طریق برقراری «سوسیالیسم بدان صورتی که کارل مارکس در سر می‌پروراند» مطرح ساخته است. وی «توطئه»ای را شرح می‌دهد (کلمه «توطئه» از خود اوست) که یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری در ایالات متحده با استفاده ماهرانه از «دروغ‌پراکنی و فریب‌کاری در مورد نیات[6] و عقاید خود» سرانجام در مبارزات انتخاباتی به پیروزی نهایی می‌رسد. هاوس در کتاب خود تمام شگردهای دغل بازی و فریب‌کاری برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری را دقیقاً تشریح می‌کند. چون سیستم انتخابات ریاست جمهوری در امریکا سه مرحله‌ای است، هاوس در کتاب خود منجمله توصیه می‌کند که

---

1. Reaction
2. Disillusionment
3. Double-Dealing
4. Commitment
5. Internationalism
6. Intentions

(c) ketabton.com: The Digital Library

توطئه را باید «آرام و به تدریج از انتخابات مقدماتی[1] آغاز نمود تا هیچ یک از کاندیداهایی که نظراتشان با ما سازگار نیست امکان نامزدی برای مراحل بعدی را به دست نیاورند.» بر اساس این توطئه، انتخابات باید به صورت یک بازی چیستان[2] طوری هدایت شود که توده‌های ساده‌لوح[3] را قویاً تحت تأثیر قرار دهد[4] هدف «سرهنگ» هاوس از این بازی‌ها این بود که از احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه به عنوان ابزارهایی جهت پیش برد برنامه‌های مربوط به تأسیس یک حکومت جهانی بهره‌برداری کند.

در سال ۱۹۱۹ «سرهنگ» هاوس با اعضاء یک «انجمن سری»[5] موسوم به «میز گرد»[6] در پاریس ملاقات نمود تا سازمانی را تأسیس نماید که وظیفه آن تبلیغ درباره شکوه و عظمت حکومت جهانی[7] در میان مردم امریکا، انگلیس و اروپای غربی باشد. البته قرار بر این شد که کلیه حملات تبلیغاتی در پیرامون «صلح» به عنوان یک محور اصلی انجام گیرد، و طبیعتاً به‌هیچ‌وجه نمی‌بایست از نیت اصلی محارم برای برقراری دیکتاتوری جهانی، حرفی به میان آید.

تشکیل سازمان میزگرد ماحصل یک عمر رؤیای یک سلطان[8] طلا و الماس به نام سیسیل رودز[9] برای تحقق یک «نظم جدید جهانی»[10] است و برای نخستین بار در انگلیس پی‌ریزی شد.

خانم سارامیلین[11] در تألیف زندگی نامه آقای سیسیل رودز ظاهراً خیلی احتیاط به خرج داده است، چون در مورد اهداف ایشان می‌نویسد: «برقراری حکومت جهانی برای رودز یک خواست[12] ساده بود.» اما پروفسور کویگلی در همین خصوص می‌نویسد:

در اواسط دهه ۱۸۹۰ درآمد شخصی رودز سالانه دست کم بالغ بر

---

1. Primaries
2. Charades
3. Booboisie
4. Bedazle
5. Secret Society
6. Round Table
7. World Government
8. Magnate
9. Cicil Rhodes
10. New World Order
11. Sara Millin
12. Desire

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک میلیون لیره استرلینگ (در آن زمان حدود پنج میلیون دلار) بود وی این درآمد را چنان آزادانه و سخاوتمندانه برای اهداف سری خود مصرف می‌کرد که چک‌های صادره‌اش معمولاً بی‌محل[1] بود...

سیسیل رودز در توطئه‌ای به منظور تأسیس حکومت جهانی عمیقاً فرو رفته بود. سر سپردگی رودز به این توطئه در یک سری از وصیت نامه‌های[2] وی به چشم می‌خورد و فرانک آیدلوت[3] آنها را در کتابی تحت عنوان **بورس‌های امریکایی رودز**[4] تشریح کرده است. آیدلوت می‌نویسد:

هفت وصیت‌نامه‌ای را که سیسیل رودز بین سنین ۲۴ و ۴۶ سالگی تنظیم نمود [وی در سن ۴۸ سالگی فوت کرد] باید نوعی اتوبیوگرافی معنوی به حساب آورد... معروف‌ترین آنها، اولین (**وصیت نامه انجمن سری**[5]) و آخرین وصیت نامه‌ای است که به پی‌ریزی بورس‌های تحصیلی رودز انجامید.

رودز در وصیت‌نامه اول هدف خود را دقیق‌تر از آخری بیان می‌کند: «گسترش فرمان روایی انگلیس بر سرتاسر جهان... پی‌ریزی چنان قدرت عظیمی که از این پس جنگ را غیر ممکن سازد و اهداف بشریت را به پیش برد.»

«اقرار به کیش»[6] [آخرین وصیت نامه، م.]، در خصوص این اهداف توضیحات بیشتری می‌دهد. رودز «انجمن عیسی»[7] را به عنوان یک الگو[8] برای انجمن سری خود پیشنهاد کرده است، اما از «ماسون‌ها»[9] [انجمن سری فراماسونری، م.] نیز نامی به میان می‌آورد.

---

1. Overdrawn
2. Wills
3. Frank Aydelotte
4. American Rhodes Scholarships
5. Secret
6. Confession of Faith
7. Society of Jesus
8. Model
9. The Moasons

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید توجه داشت که مبتکر[1] این گونه انجمن‌های سری شخصی بود موسوم به آدام وایزهاپ، موجود بی‌عاطفه و شریری که در ۱مه ۱۷۷۶ «فرقه روشنفکران»[2] را به‌منظور توطئه برای کنترل جهان پایه‌گذاری نمود. نقش همین فرقه روشنفکران در انجام عملیات مخوفی که به «حکومت وحشت»[3] معروف گردید، غیر قابل انکار است و روش‌های آنها از دیرباز به عنوان الگوهایی برای تعلیمات روش‌شناسی (متدولوژی) کمونیستی مورد قبول و استفاده قرار گرفته‌اند. وایزهاپ همچنین ترکیب[4] انجمن عیسی (پیروان عیسی[5]) را الگوی کار خود قرار داد، و مجموعه قوانین[6] خود را نیز بر اساس شرایط ماسونی تنظیم نمود.

برای این که سوابق تاریخی توطئه کمی روشن‌تر شود، به وصیت نامه‌های رودز بر می‌گردیم که آیدلوت در ادامه آنها می‌نویسد:

در سال ۱۸۸۸، رودز سومین وصیت خود را تنظیم کرد... که در آن چیز را به لرد روچیلد [کارشناس امور مالی وی در مؤسسات استخراج معادن] واگذار نمود. به ضمیمه این وصیت نامه یک نامه هم بود که روی آن خطاب به لرد روچیلد نوشته بود «متن موضوعی که بین ما بحث شد.» شاید بتوان حدس زد که این وصیت‌نامه مجموعاً شامل مطالب وصیت‌نامه اول و محتویات وصیت‌نامه «اقرار به کیش» بوده است، چون در یک یادداشت بعد از تحریر وصیت نامه می‌گوید «در رسیدگی به مسایل پیشنهادی، اساس‌نامه[7] انجمن پیروان عیسی را اگر قابل حصول باشد منظور کن...»

ظاهراً به دلایل استراتژیکی، لرد روچیلد متعاقباً از خط مقدم طرح توطئه

---

1. Originator
2. Order of Liluminati
3. Reign of Terror
4. Structure
5. The Jesuits
6. Code
7. Constitution

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنار رفت. پروفسور کویگلی افشا می‌کند که لرد رزبری[1] «در گروه سری رودز، جای پدر زن خود، لرد روچیلد، را گرفت و طبق وصیت نامه بعدی رودز... امین[2] وی شد.»

این «انجمن سری» بر اساس الگوی توطئه‌گرانه معمول به صورت محفل در محفل سازماندهی شد. پروفسور کویگلی می‌گوید هسته مرکزی این «انجمن سری» در مارس ۱۸۹۱ با استفاده از پول رودز تشکیل گردید. این سازمان از طرف روچیلد توسط لرد آلفرد میلنر اداره می‌شد که در فصل پیش گفتیم وی یکی از تأمین کنندگان اصلی پول برای انقلاب بلشویکی روسیه بود. گروه میزگرد به‌طور پنهانی در عالی‌ترین سطوح دولت انگلیس فعالیت می‌کردند و از آنجا سیاست خارجی انگلیس، درگیر شدن آن کشور در جنگ جهانی اول و هدایت آن توسط دولت انگلیس را تحت نفوذ خود داشتند. به قول پروفسور کویگلی:

> در پایان جنگ سال ۱۹۱۴ مسلم گردید که لازم است سازمانی با یک چنین نظام [گروه میزگرد] وسیعاً گسترش یابد. یک بار دیگر انجام این وظیفه مهم به دست لرد کورتیس سپرده شد. وی در انگلستان و هر یک از سرزمین‌ها و ممالک تحت سلطه (دومینیون)[3] انگلیس یک «سازمان جبهه» به صورت وابسته به گروه میزگرد موجود تأسیس نمود. این سازمان جبهه، که مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی[4] خوانده می‌شد، در هر ناحیه افراد مخفی گروه میزگرد را به عنوان عناصر اصلی در بر می‌گرفت. سازمان جبهه در شهر نیویورک به شورای روابط خارجی[5] معروف بود که با همکاری گروه میزگرد امریکا مجموعاً جبه مؤسسات انتفاعی ج.پی.مورگان و شرکاء به حساب می‌آمد. سازمان

---

1. Lord Rosebury 2. Trustee 3. Dominion
4. Royal Institute of International Affairs
5. Council of Foreign Relations

(c) ketabton.com: The Digital Library

دهـندگان امـریکایی جـبهه را اکـثراً «مـتخصصین» مـورگان تشکـیل می‌دادند... که [قبلاً در پایان جنگ جهانی اول ،م.] به کنفرانس پاریس رفته و در آنجا با گروه مشابه خود متشکل از «متخصصین» انگلیسی منتخب گروه میلنر دوستی نزدیک برقرار کرده بودند. واقعیت قضیه این است که طرح‌های اولیه برای ایجاد مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی و شورای روابط خارجی در همان کنفرانس پاریس ریخته شد...

اما، ژوزف کرافت[1] در مقاله خود در مجله هارپرز[2]، شماره ژوئیه ۱۹۵۸، نوشته است عامل اصلی در پی‌ریزی رسمی شورای روابط خارجی شخص «سرهنگ» هاوس بود با حمایت دست پروردگانی چون والتر لیپمن[3]، جـان فوستر دالس[4]، آلن دالس[5] و کریستیان هرتر[6]. «سرهنگ» هاوس بـه عـنوان میزبان در تاریخ ۱۹ مه ۱۹۱۹ در یک ملاقات مهم در هتل ماژستیک[7] پاریس، از اعضاء انگلیسی و امریکایی گروه میزگرد پذیرایی گرمی به عمل آورد و همین ملاقات بود که توطئه‌گران را به تأسیس شورای روابط خارجی متعهد ساخت.

هر چند پروفسور کویگلی بر اهمیت نـقش مـورگان در ایـجاد سـازمانی معروف به شورای روابط خارجی تاکید فراوان دارد، اما اسناد و مدارک خود این سازمان و خاطرات[8] خود «سرهنگ» هاوس، نقش «سرهنگ» را به عنوان قابله در هنگام تولد شورای روابط خارجی به خوبی آشکار می‌سازند.

«بیست و پنجمین گزارش سالانه» شورای روابط خـارجـی در خـصوص پی‌ریزی این شورا در پاریس چنین می‌گوید:

... مؤسسه امور بـین‌المـللی کـه در سـال ۱۹۱۹ در پـاریس پـی‌ریزی گردید، ابتدا متشکل از دو شعبه بود، یکی در بریتانیای کبیر و یکی هم در ایالات متحده...

---

1. Joseph Kraft
2. Harpers
3. Walter Lippmann
4. John.Foster Dulles
5. Allen Dulles
6. Christian Herter
7. Majestic Hotel
8. Memoirs

(c) ketabton.com: The Digital Library

این نقشه‌ها را بعدها تغییر دادند تا نوعی استقلال ظاهری به شعب بدهند، زیرا «... عاقلانه به نظر نمی‌رسید یک مؤسسه با چند شعبه[1] دایر گردد.» باید ترتیبی داده می‌شد که شورای روابط خارجی در امریکا و مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی در بریتانیا هر کدام به صورت یک هیأت[2] مستقل جلوه کنند تا مبادا[3] مردم امریکا بفهمند که شورای روابط خارجی در واقع شاخه فرعی[4] گروه میزگرد است و در نتیجه با یک خشم وطن‌پرستانه واکنش شدیدی از خود نشان بدهند.

طبق گزارش پروفسور کویگلی، مهمترین سلسله سلاطین مالی[5] در امریکا پس از جنگ جهانی اول (علاوه بر مؤسسات انتفاعی مورگان) عبارتند از: خانواده راکفلر، بانک کوهن، لوب و شرکاء، بانک دیلون رید و شرکاء، بانک هریمن و برادران براون. همه اینها در شورای روابط خارجی نماینده داشتند و پال‌واربرگ نیز در این «شرکت سهامی» شورا یکی از شرکاء محسوب می‌شد. دارودسته محارم که بسیاری از آنها نظام فدرال رزرو را به وجود آوردند و هزینه‌های انقلاب بلشویکی را تأمین نمودند، همگی در شورای روابط خارجی عضویت داشتند. علاوه بر محارمی چون یعقوب شیف، برنارد باروخ، ج.پی. مورگان و جان دی. راکفلر از جمله سلاطین مالی بین‌المللی‌ای بودند که در پی‌ریزی شورای روابط خارجی دست داشتند. این حضرات شورای روابط خارجی را بدین خاطر ایجاد نکردند که نمی‌دانستند برای صرف پول‌ها و اوقات خود راه بهتری را جستجو کنند، بلکه آن را به صورت ابزاری تأسیس کردند تا در پیشبرد جاه‌طلبی‌های[6] خود از آن بهره‌برداری کنند.

شورای روابط خارجی به اسم «تشکیلات»[7]، «حکومت نامریی»[8] و حتی «وزارت امور خارجه راکفلر»[9] معروف شده است. این سازمان نیمه‌سرّی[10]

---

1. Branch
2. Body
3. Lest
4. Subsidiary
5. Financial Dynasties
6. Ambitions
7. The Edtablishment
8. The Invisible Government
9. The Rockefeller Foreign Office
10. Semi-Secret

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدون شک به صورت پرنفوذترین گروه سیاسی در امریکا درآمده است.

یکی از مقامات مربوط به این شورا که درج آن در مطبوعات داخلی[1] امریکا بی‌نهایت بعید به نظر می‌رسید در شماره ۱ سپتامبر ۱۹۶۱ نشریه کریسچیین سانیس مانیتور[2] به چاپ رسیده است. این مقاله چنین شروع می‌شود:

> در خیابان شصت و هشتم[3] واقع در بخش غربی خیابان پارک[4] [در شهر نیویورک]، دو ساختمان زیبا روبه‌روی هم در دو طرف خیابان قرار گرفته‌اند. یکی از آنها مقر سفارت شوروی در سازمان ملل[5] است... درست مقابل آن در ضلع جنوب غربی خیابان هم مقر شورای روابط خارجی قرار دارد، که احتمالاً یکی از پر نفوذترین سازمان‌های نیمه علنی[6] در زمینه سیاست خارجی[7] است...

هر چند اعضاء رسمی شورای روابط خارجی از تعدادی در حدود ۱۵۰۰ تن از نخبه‌ترین سران دنیای حکومت، کار[8]، بازرگانی[9]، مالی، بنیادها و امور خیریه، ارتباطات و دانشگاهی ترکیب شده است- و علی‌رغم این واقعیت که همین شورا کلیه پست‌های مهم را در کلیه دولت‌هایی که از زمان پرزیدنت فرانکلین روزولت تا به امروز بر سر کار آمده‌اند در اشغال اعضاء خود داشته است- با وجود این گمان نمی‌رود از هر هزار تن امریکایی یک نفر هم اسم این شورا را شنیده باشد یا از هر ده هزار امریکایی حتی یک نفر کمترین اطلاعی در مورد ترکیب و اهداف آن داشته باشد. از قدرت عظیم شورای روابط خارجی در مخفی نگاه داشتن هویت خود همین واقعیت کافی است که علی‌رغم تداوم فعالیت آن در عالی‌ترین سطوح تصمیم‌گیری ظرف پنجاه سال

---

1. National Press
2. Christian Science Monitor
3. 68th.Street
4. Park Avenue
5. The Soviet Embassy at the United Nations
6. Semi-Public
7. Foreign Policy
8. Labor
9. Business

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشته و با وجود این که از همان آغاز فعالیت همواره بزرگترین سلاطین دنیای ارتباطات و رسانه‌های گروهی را در میان اعضاء رسمی خود داشته است، پس از یک بررسی دقیق از کلیه شماره‌های مجله راهنمای خوانندگان در زمینه ادبیات نشریات ادواری[1] که چندین دهه را دربر می‌گیرد، ما پی بردیم که تا کنون فقط یک مقاله درباره شورای روابط خارجی در یک مجله درج شده است- و آن یک مقاله هم در مجله هارپرز[2] است که آن هم فروش[3] بسیار ناچیزی دارد. هم چنین، در روزنامه‌های بزرگ داخلی نیز فقط چند مقاله کوتاه درباره شورا منتشر گردیده است. چنین گمنامی را- آن هم در چنین سطحی- ابداً نمی‌توان ناشی از یک تصادف محض دانست.

چه چیزی این سازمان سری را چنین پر نفوذ ساخته است؟ هیچکس در این خصوص حرفی نمی‌زند. حتی کسانی که اطلاعاتی دارند! نشریه کریسچیین ساینس مانیتور، که سردبیر آن یکی از اعضاء میزگرد امریکا (یعنی شعبه امریکایی انجمن سری میلنر معروف) است، در این باره چیزی بروز نمی‌دهد. این نشریه در شماره ۱ سپتامبر ۱۹۶۱ خود به این واقعیت اشاره‌ای ننمود که:

> لیست اعضاء آن... شامل اسامی کسانی است که در زمینه دیپلماسی، حکومت، بازرگانی، مالی، علوم، کار و کارگری، روزنامه‌نگاری، حقوق و تعلیم و تربیت مقام‌های بسیار برجسته دارند. چیزی که یک چنین طیف گسترده و ناهمگون[4] از اعضاء آن را به هم پیوند می‌دهد و متحد می‌سازد وجود یک علاقه مفرط و پرشور برای هدایت سیاست خارجی امریکا است.

اما نشریه کریسچیین ساینس مانیتور در همین شماره، قدرت جبری و

---

1. Readers Guide to Periodical Literature
2. Harper's
3. Circulation
4. Disparate

(c) ketabton.com: The Digital Library

محتوم[1] شورای روابط خارجی در خلال شش دولت اخیر امریکا [تا سال ۱۹۷۲ م.] و غیر قابل اجتناب بودن آن را به صورت زیر نشان می‌دهد:

> چون این شورا تمام هم و غم خود را یک جا وقف مطالعه و تأمل در سیاست خارجی کرده است، سیر حرکت اعضاء آن از بخش خدمات خصوصی[2] به بخش خدمات عمومی[3] بدون وقفه ادامه داشته است. تاکنون تقریباً از نیمی از اعضاء این شورا دعوت به عمل آمده است تا تصدی پست‌های رسمی دولتی را به عهده بگیرند یا بعضاً به عنوان مستشار[4] انجام وظیفه نمایند. [تأکیدات افزوده شده‌اند، نویسنده]

سیاست‌هایی که از طرف این شورا در زمینه‌های دفاع[5] و روابط بین‌المللی تشویق و ترویج می‌شوند با چنان نظمی به صورت سیاست‌های رسمی دولت ایالات متحده ظاهر می‌گردند که با هیچ یک از قوانین تصادف و احتمالات قابل توجیه نیست. آقای ژوزف کرافت، که خود یکی از اعضاء شورای روابط خارجی است و مرتباً در جراید و مجلات مقاله می‌نویسد، در مقاله خود در مجله هارپرز راجع به این شورا می‌گوید:

> آن، کانون[6] پاره‌ای از تصمیمات اساسی دولت بوده است، زمینه را جهت بسیاری از تصمیمات دیگر فراهم ساخته است، و به صورت مرجعی برای استخدام مقامات عالی رتبه[7] درآمده است.

ضمناً[8]، آقای کرافت خیلی به جا عنوان «مکتب سیاستمداران»[9] را برای مقاله خود راجع به شورای روابط خارجی برگزیده است: همین خود اعتراف به این واقعیت است که اعضاء شورا در «خط» استراتژی مشخص در اینجا

---

1. Fatalistic Power
2. Private
3. Public Service
4. Consultant
5. Defense
6. Seat
7. Ranking Officials
8. Incidently
9. School for Staresmen

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشق می‌بینند[1] تا بعداً آن را در واشنگتن به اجرا درآوردند.

با نزدیک شدن جنگ جهانی دوم، گروه میزگرد تمام نفوذ خود را به کار گرفت تا اطمینان حاصل کند که لشکریان هیتلر در سرزمین‌های اتریش[2]، راینلند[3]، سودتلند[4] متوقف نخواهد شد- و بدین وسیله موجبات تسریع در ایجاد آن آتش افروزی و انهدام کامل در اروپا و سایر مناطق جهان را فراهم ساخت. برافروختن شعله‌های یک جنگ دیگر فرصت عظیمی را پدید می‌آورد تا در سایه آن فکر تأسیس حکومت جهانی را سرعت ببخشند. گروه میزگرد تأمین مالی آدولف هیتلر برای به قدرت رسیدن وی را ابتدا از طریق «بانک مندلسون امستردام»[5]، که در کنترل واربرگ بود و سپس هم از طریق «بانک ج. هنری شرودر»[6] که در شهرهای فرانکفورت، لندن، و نیویورک شعبه داشت، ترتیب می‌داد. مشاور حقوقی[7] ارشد بانک ج.هنری شرودر، مؤسسه سولیوان و کرمول[8] بود که در میان شرکای برجسته آن اسامی جان فوستر دالس و آلن دالس نیز به چشم می‌خورد. (ر.ک.: کتاب **گروه محترمین**، تألیف جیمز مارتین، ص. ۵۱[9]؛ ایضاً کتاب **تراژدی و امید**، تألیف پروفسور کویگلی، ص. ۴۳۳)

در همان حالی که گروه میزگرد[10] در اروپا سرگرم کار خود بود، شورای روابط خارجی هم بازی را در امریکا رهبری می‌کرد. نخستین وظیفه شورا این بود که با نفوذ در کلیه ارکان وزارت امور خارجه ایالات متحده کنترل کامل آن را به دست گیرد تا پس از خاتمه جنگ جهانی دوم هیچ اشتباهی[11] نظیر آنچه که متعاقب جنگ جهانی اول پیش آمد، رخ ندهد. داستان اشتغال وزارت امور خارجه توسط شورای روابط خارجی در گزارش شماره ۲۳۴۹ از انتشارات

---

1. Drilled
2. Austria
3. Rhineland
4. Sudetenland
5. Mendelsohn Bank of Amsterdam
6. J.Henry Shroeder Bank
7. Legal Councel
8. Sullivan and Cromwell
9. James Mmartin, *All Honorable Men.* New York: Little Brown Co.(1950).
10. (RTG)
11. Slip-Up

(c) ketabton.com: The Digital Library

وزارت امور خارجه، تحت عنوان گزارش به رئیس جمهور راجع به نتایج کنفرانس سانفرانسیسکو[1] مفصلاً تشریح گردیده است. این کتاب، متن گزارش ادوارد آر. استتینوس[2] وزیر امور خارجه (و عضو شورا) به ترومن رئیس جمهور وقت امریکا است. در صفحه ۲۰ این گزارش آمده است:

با توسعه ناگهانی[3] جنگ [جهانی دوم ،م.] در اروپا، آشکار بود که پس از خاتمه جنگ، ایالات متحده با یک رشته مسایل تازه و استثنایی مواجه خواهد شد... بنابراین[4]، قبل از خاتمه سال ۱۹۳۹ [دو سال پیش از ورود ایالت متحده به جنگ]به پیشنهاد شورای روابط خارجی کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته مسایل بعد از جنگ»[5] شروع به کار نمود. اعضاء کمیته مرکب از مقامات عالی رتبه وزارت امور خارجه بود [که به جز یک نفر، بقیه عضویت شورا را داشتند]. این کمیته از همکاری‌های یک گروه تحقیقاتی [با انتخاب، انتصاب، هزینه و هدایت شورا] برخوردار بود که در فوریه ۱۹۱٤ به صورت یک «بخش تحقیقات ویژه»[6] سازماندهی گردید[و از هر فهرست اسامی حقوق بگیران شورا خارج شدند و به لیست حقوقی وزارت امور خارجه پیوستند].

[پس از واقعه پرل‌هاربر که ژاپنی‌ها نیروی دریایی امریکا در این بندر را نابود کردند]، تسهیلات تحقیقاتی سریعاً گسترش یافت و «کمیته مسایل بعد از جنگ» وزارت امور خارجه به صورت یک «کمیته سیاست خارجی بعد از جنگ»[7] تجدید سازمان پیدا کرد [که اعضاء آن تماماً از شورا بودند]. (ر.ک. ایضاً: جزوه تحت عنوان شرحی از وقایع بیست سال، ۱۹۴۷- ۱۹۲۱)

---

1. Report to the President on the Results of the San Francisco Conference
2. Edward R. Stettinius
3. Outbreak
4. Accordingly
5. Committee on Post-War Problems
6. Division of Special Research
7. Comittee on Post-War Foreign Policy

(c) ketabton.com: The Digital Library

همین «کمیته سیاست خارجی بعد از جنگ» است که سازمان ملل را به عنوان نخستین گام عمده و موفقیت‌آمیز در جهت رسیدن به یک ابردولت جهانی طراحی نمود. در میان هیئت نمایندگان امریکایی به سان فرانسیسکو در سال ۱۹۴۵ جهت پی‌ریزی سازمان ملل دست کم بیست و هفت تن از اعضاء شورای روابط خارجی دیده می‌شوند. گروه شورا در این هیئت منجمله شامل افراد زیر بود:

هارولد استاسن[1]؛ جان ج. مک‌کلوی[2]؛ اون لتیمور[3] (که کمیته فرعی مجلس سنا در امور امنیت داخلی[4] از وی به عنوان «ابزار توطئه شوروی» یاد می‌کند)؛ آلگرهیس[5] (جاسوس کمونیست)؛ فیلیپ جساپ[6]؛ هاری دکستروایت[7] (عامل کمونیست)؛ نلسون راکفلر[8]؛ جان فوستر دالس؛ جان کارتر وینسنت[9] و دین آچسن[10]. حزب کمونیست امریکا برای اطمینان یافتن از این که اعضایش اهمیت کنفرانس سانفرانسیسکو و دست‌پخت آن، یعنی تأسیس سازمان ملل را به خوبی درک خواهند کرد، در نشریه رسمی و تئوریک خود به نام امور سیاسی[11]، شماره آوریل ۱۹۴۵ فرمان زیر را صادر نمود:

> باید حمایت و شور عظیم عمومی را در جهت سیاست‌های سازمان ملل ایجاد و تقویت نمود، به خوبی سازماندهی کرد و به‌طور کامل علنی ساخت. اما لازم است علاوه بر اینها اقدامات دیگری را نیز انجام داد. اپوزیسیون باید چنان منکوب و ناتوان گردد که مطلقاً نتواند هیچ حمایت مؤثری بر علیه منشور سازمان ملل و پیمان‌هایی که متعاقباً مطرح خواهند شد، در مجلس سنا به دست آورد.

با انتشار یک چنین فرمان، آدمی متحیر می‌ماند که چطور اعضاء ساده لوح

---

1. Harold Stassen
2. John J. McCloy
3. Owen Lattimore
4. Senate Internal Security Subcommittee
5. Algor Hiss
6. Philip Jessup
7. Hary Dexter White
8. Nelson Rockefeller
9. John Carter Vincent
10. Dean Acheson
11. Political Affairs

(c) ketabton.com: The Digital Library

در سطوح مختلف حزبی هرگز نپرسیدند چرا باید از سازمانی حمایت به عمل آورند که تحت سلطه همان شخصیت‌های مورد تنفرشان در «ول استریت» قرار دارد؟ صحنه‌سازان رسانه‌های گروهی با ترسیم دورنمایی از سازمان ملل به صورت یک سازمان صلح به جای جبهه‌ای برای بانکداران بین‌المللی ظاهراً خوش خدمتی را به حد اعلا رسانیده‌اند.

اعضاء شورای روابط خارجی نه تنها بر کلیه ارکان تشکیلات سازمان ملل متحد تسلط یافتند بلکه در مذاکرات تهران، پوتسدام و یالتا هم که در آنجا صدها میلیون انسان را دو دستی تقدیم ژوزف استالین دیکتاتور اتحاد شوروی کردند و بدین ترتیب قدرت توطئه کمونیسم بین‌الملل را وسیعاً گسترش بخشیدند، همواره در کنار؟ پرزیدنت روزولت قرار داشتند. دستیار اداری فرانکلین روزولت در این ایام یکی از اعضای بسیار برجسته شورای روابط خارجی بود موسوم به لاخین کوری[1] که بعدها از طرف ج. ادگار هوور[2] به عنوان یک جاسوس شوروی شناسایی گردید.

ظرف سی و هشت سال گذشته [تا سال ۱۹۷۱ م.] شورای روابط خارجی چنان بر تار و پود وزارت امور خارجه امریکا چنگ انداخته است که در این مدت به جز کردل هول[3]، جیمز بیرنس[4] و ویلیام راجرز[5] بقیه وزرای امور خارجه همگی از اعضای شورا بوده‌اند. ویلیام راجرز چون در این شورا[6] عضویت ندارد به کنار می‌رود، اما پروفسور هنری کیسینجر، مشاور ارشد نیکسون در امور سیاست خارجی از شورای روابط خارجی به جای وی بر مسند وزارت امور خارجه تکیه می‌زند، و معاونین[7] وی نیز تا آخرین نفر از همین شورا انتخاب و منصوب می‌شوند.

در حال حاضر، شورای روابط خارجی سخت سرگرم فعالیت برای تحقق هدف نهایی خود، یعنی برقراری یک حکومت واحد بر سرتاسر جهان است،

---

1. Luchin Currie
2. J. Edgar Hoover
3. Cordel Hull
4. James Byrnes
5. William Rogers
6. CFR
7. Undersecretaries

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکومتی که تحت کنترل محارم و هم‌دستانشان خواهد بود. هدف شورای روابط خارجی فقط بر انداختن حکومت ایالات متحده و تضمین‌های قانونی آن در زمینه آزادی است و حتی هیچ کوششی هم در پنهان ساختن این هدف به عمل نمی‌آورد. جزوه تحقیق شماره ۷، از انتشارات شورا، ۲۵ نوامبر ۱۹۵۹ آشکارا از اهداف زیر دفاع می‌کند:

بنای یک نظم نوین بین‌المللی [که] باید پاسخ گوی آرزوهای جهانی برای صلح، [و] طرفدار دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی باشد... یک نظم جهانی [یا کلمه رمز حکومت جهانی]... که باید کلیه کشورهای جهان را یک جا دربر گیرد، منجمله کشورهایی که خود را «سوسیالیست» [یعنی، کمونیست] می‌نامند.

کسانی که اسامی اعضاء و شرایط عضویت در شورای روابط خارجی را بررسی کرده‌اند به خوبی می‌دانند چرا این سازمان نیمه سری و بسیار ناشناخته به «تشکیلات» معروف شده است. (ر.ک.، نمودار شماره ۸) مؤسسات بانکی بین‌المللی که همیشه عواملی در شورای روابط خارجی دارند، عبارتند از: بانک کوهن، لوب و شرکاء؛ بانک لازاد فررز[1] (مستقیماً وابسته به روچیلد)؛ بانک دیلون رید؛ بانک برادران لهمن[2]؛ بانک چیس منهتن[3]؛ بانک مورگان گارانتی[4]؛ بانک برادران برون و هریمن[5]؛ بانک فرست نشنال سیتی[6]؛ بانک و تراست شیمیایی[7] و «منیوفکچرز هانور تراست بانک»[8].

---

1. Lazard Frerrs Bank
2. Lehman Bros
3. Chase Manhattan Bank
4. Morgan Guaranty Bank
5. Brown Bros. Harriman
6. First National City Bank
7. Chemical Bank & Trust
8. Manufacturers Hanover Trust Bank

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرکت‌های سهامی[1] که عواملی در شورای روابط خارجی دارند عبارتند از: استاندارد اویل[2]؛ آی.بی.ام؛ زیراکس[3]؛ ایستمن کداک[4]؛ پان امریکن[5]؛ فایرستون[6]؛ یو. اس. استیل[7] جنرال الکتریک[8]؛ و شرکت تلفن و تلگراف امریکا[9]. (ر.ک. نمودار شماره ۸)

همچنین، از میان گروه‌های کاملاً چپ گرا، سازمان‌های زیر هم در شورای روابط خارجی عضویت دارند؛ سازمان سوسیالیست‌های فابیانی به نام «امریکاییان طرفدار اقدام دموکراتیک»[10]؛ سازمان سوسیالیستی تندر و به نام «جامعه طرفدار دموکراسی صنعتی»[11] (سابقاً نام «انجمن سوسیالیستی بین دانشگاهی»[12] و «فدرالیست‌های متحد جهان»[13] که آشکارا از برقراری حکومت جهانی با مشارکت کمونیست‌ها جانب‌داری می‌کنند. سوسیالیست‌های سر سپرده‌ای چون والتر رویتر[14]، دیوید دابینسکی[15] و جی لاوستون[16] هم در عضویت شورای روابط خارجی بوده‌اند. حالا می‌توان فهمید که چرا واقعیت را در خصوص شورای روابط خارجی منتشر نمی‌کنند. (ر.ک. نمودار شماره۸)

شورای روابط خارجی با بنیادها و با به اصطلاح «کانون‌های تفکر»[17] نیز کاملاً گره خورده است. از جمله مؤسسات بسیار معروفی که در این دو رده قرار می‌گیرند می‌توان از بنیاد راکفلر، بنیاد کارنگی و از «کانون‌های تفکر»

---

1. Corporations
2. Standard Oil
3. Xerox
4. Eastman Kodak
5. Pan American
6. Firestone
7. U. S. Steel
8. General Electic
9. American Telephone and Telegraph Coompany
10. Americans for Democratic Action
11. League For Industrial
12. Intercollegiate Socialhst Society
13. United World Federalists
14. Walter Reuther
15. David Dubinsky
16. Jay, Lovestone
17. Think Tanks

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظیر شرکت سهامی راند[1]، مؤسسه هودسون[2]، صندوق برای جمهوری[3] و مؤسسه بروکینکز[4] نام برد. (ر.ک. نمودار شماره۸)

این واقعیت که شورای روابط خارجی تقریباً در گمنامی کامل فعالیت دارد به هیچ وجه نمی‌تواند تصادفی باشد. از جمله شرکت‌های سهامی ارتباطات[5] که در شورا نماینده دارند شرکت‌های زیر برای همه شناخته شده‌اند: سازمان تلویزیونی ان.بی.سی[6]؛ سازمان تلویزیونی سی.بی.اس[7]؛ مجله تایم[8]؛ مجله لایف[9] مجله فورچون[10]؛ مجله لوک[11]؛ مجله نیوزویک[12]؛ روزنامه نیویورک تایمز[13]؛ روزنامه واشنگتن پست[14]؛ روزنامه لوس آنجلس تایمز[15]؛ نشریه نیویورک پست[16]؛ نشریه دنورپست[17]؛ نشریه لویسویل کوریر ژورنال[18]؛ نشریه مینیاپولیس تریبیون[19]؛ انتشارات نایت پیپرز[20]؛ انتشارات مک‌گرا- هیل[21]؛ انتشارات سایمون و شوستر[22]؛ انتشارات برادران هارپز[23]؛ انتشارات راندم هاوس[24]؛ انتشارات لتیل براون و شرکاء[25]؛ شرکت انتشاراتی مک‌میلان[26]؛ مطبوعات وایکینگ[27]؛ نشریه ساتردی رویو[28]؛ نشریه بیزنس ویک[29] و باشگاه کتاب ماه[30].

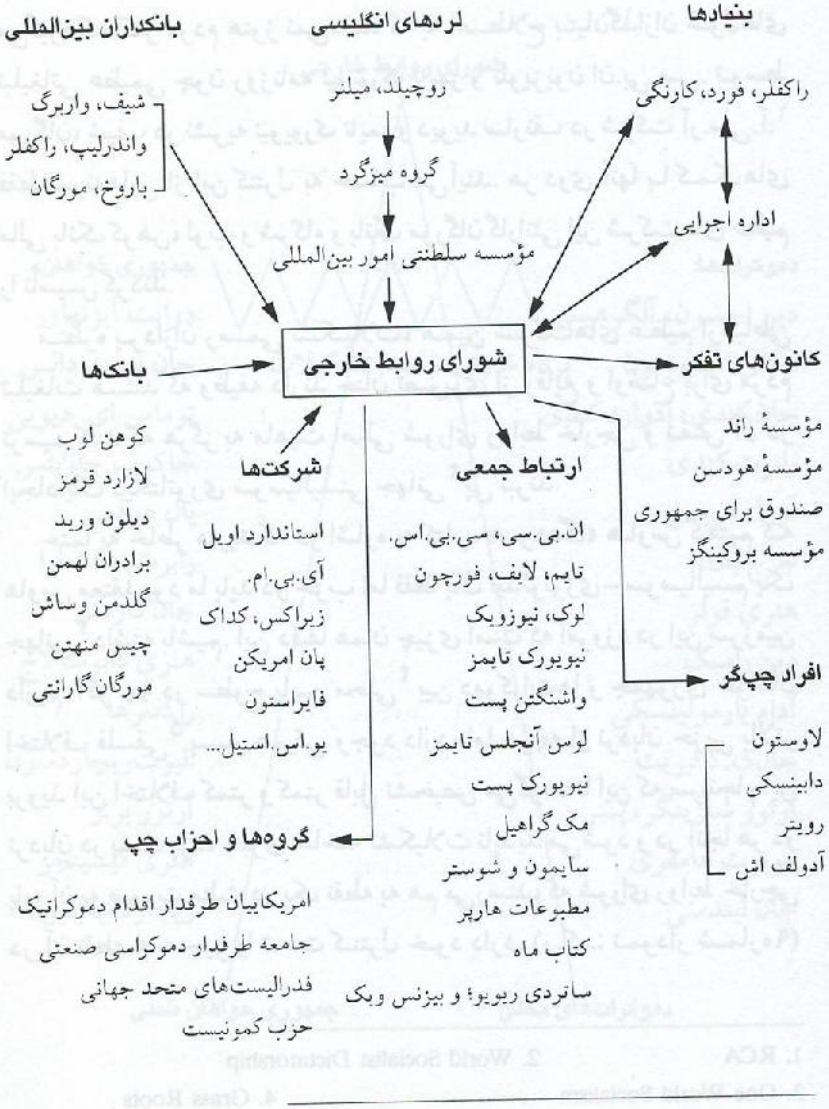
اگر شورای روابط خارجی به تبلیغات و جلب توجه مردم علاقمند می‌بود، مسلماً می‌توانست با این همه امکانات گسترده‌ای که در اختیار دارد

---

1. Rand Corporation
2. Hudson Instiute
3. Fund for the Republic
4. Brookings Institute
5. Communications
6. National Broadcasting Corporation(NBC)
7. Columbia Broadcasting System(CBS)
8. Time
9. Life
10. Fortune
11. Look
12. News Week
13. NewYork Times
14. Washington Post
15. Los Angeles Times
16. NewYork Post
17. Denvor Post
18. Louisville Courier Journal
19. Minniapolis Tribune
20. The Knight Papers
21. McCraw-Hill
22. Simon & Shuster
23. Harper Bros
24. Random House
25. Little Brown
26. MacMillan Co.
27. Viking
28. Saturday Review
29. Business Week
30. Book of the Month Club

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمودار شماره ۸: شورای روابط خارجی یا ابر حکومت جهانی



* . در این نمودار، جهت پیکان (←، یا ↔) نشان‌دهنده جهت کنترل است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چند آگهی کوتاه تبلیغاتی درباره خود منتشر سازد. شاید پاره‌ای تصور کنند که غیر ممکن است یک سازمان بتواند چنین گروه عظیمی از شرکت‌های گوناگون را در کنترل خود داشته باشد. این تصور غلط از آنجا سرچشمه می‌گیرد که اکثر مردم هنوز نمی‌دانند که به اصطلاح بنیانگذاران غول‌های تبلیغاتی عظیمی چون روزنامه نیویورک تایمز و تلویزیون ان.بی.سی. توسط مورگان، شیف در نشریه نیویورک تایمز و دیوید سارنف در شرکت آر.سی.آ.[1] فقط نمونه‌هایی از این کنترل به حساب می‌آیند. هر دوی آنها با کمک‌های مالی بانک کوهن، لوب و شرکاء و بانک مورگان گارانتی این شرکت‌های عظیم را تأسیس کردند.

منظره پردازان رسمی تشکیلات، همین شرکت‌های عظیم ارتباطی تبلیغات هستند که وظیفه دارند چنان تصویری از وقایع و اوضاع برای مردم ترسیم کنند که هرگز به ماهیت اصلی شورای روابط خارجی و نقش آن در ایجاد یک دیکتاتوری سوسیالیستی جهانی[2] پی نبرند.

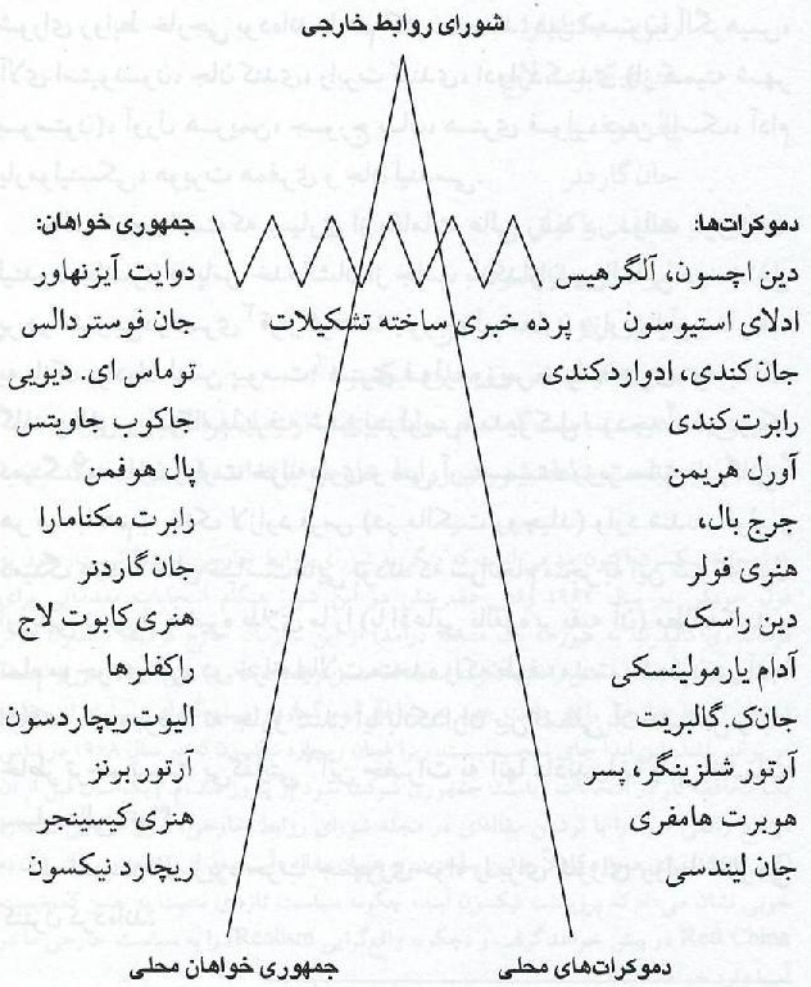
حتماً به خاطر دارید که در اشاره به کتاب «سرهنگ» هاوس گفتیم که هاوس معتقد بود ما باید دو حزب اما فقط یک ایدئولوژی- سوسیالیسم یک جهانی[3] داشته باشیم. این دقیقاً همان چیزی است که امروزه در این سرزمین داریم. اگر چه در سطوح پایین محلی[4] بین دموکرات‌ها و جمهوری خواهان اختلاف فلسفی[5] بسیار عمیقی وجود دارد، اما هرچه از نردبان حزبی بالاتر بروید این اختلاف کمتر و کمتر قابل تشخیص می‌گردد تا این که سرانجام این نردبان در پشت پرده خبری ساخته تشکیلات ناپدید می‌شود و در آنجا هر دو پایه آن به صورت مثلث در یک نقطه به هم می‌رسند، که شورای روابط خارجی در آن نقطه همه چیز را تحت کنترل خود دارد. (ر.ک.: نمودار شماره ۹)

---

1. RCA
2. World Socialist Dictatorship
3. One World Socialism
4. Grass Roots
5. Philosophical

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمودار شماره۹: کنترل احزاب سیاسی امریکا



(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی جورج والاس[1] در سال ۱۹۶۸ می‌گفت بین این دو حزب به قدر یک سر سوزن[2] هم اختلاف و تفاوت وجود ندارد، شاید اصلاً نمی‌دانست چرا و تا چه اندازه حق با وی بود.

شخصیت‌های سیاسی زیر، به اصطلاح دموکرات‌هایی هستند که از عمال شورای روابط خارجی بوده‌اند یا هم اکنون هستند: دین اچسون، آلگر هیس، آلای استیونسون، جان کندی، رابرت کندی، ادوارد کندی (از کمیته شهر بوستون)، آورل هریمن، جورج بال، هنری فولر، دین راسک، آدام یارمولینسکی، هوبرت همفری و جان لیندسی.

جالب توجه است که بسیاری از مقامات عالی رتبه در دولت پرزیدنت لیندون جانسون به پاس خدماتشان از جانب بانکداران بین‌المللی در مشاغل پر درآمد و بی‌دردسری[3] قرار گرفتند: جورج بال، معاون وزارت امور خارجه، به بانک برادران لهمن پیوست؛ هنری فولر، وزیر خزانه داری، به بانک گلدمن،اش و شرکاء پذیرفته شد؛ پیترلویس، مدیر کل بودجه[4]، فردریک دمینگ[5]، معاون وزارت خزانه‌داری و سی.آر. اسمیت، وزیر سابق بازرگانی[6] هر سه با هم به بانک لازارد فرس (در مالکیت روچیلد) وارد شدند. فولر و دمینگ عمدتاً خالق سیاست‌هایی بودند که سرانجام منجر به این شد که دول اروپایی نیمی از ذخیره طلای ما را (با ادعایی بالقوه بر بقیه آن) مطالبه کنند و تمام موجودی نقره در خزانه ایالات متحده راکه ظرف مدت یک قرن در آنجا انباشته شده بود تا ته جارو کنند. آیا بانکداران بین‌المللی آن مشاغل را به خاطر ترحم نسبت بی‌کفایتی[7] این حضرات به آنها دادند یا به پاس خدمات بسیار عالی آنها؟

شخصیت‌های زیر، حزب جمهوری‌خواه را برای شورای روابط خارجی کنترل کرده‌اند:

---

1. George Wallace
2. A Admie's Worth
3. Cushy Jobs
4. Budget Director
5. Frederick Deming
6. Former Secratary of Commerce
7. Incompetence

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوایت دی. آیزنهاور
جان فوستر دالس
توماس ای. دیویی
جاکوب جاویتس
رابرت مکنامارا
هنری کابوت لاج
پال هوفمن
جان گاردنر
خاندان راکفلر
الیوت ریچاردسون
آرتور برنز
هنری کیسینجر و ریچارد نیکسون[۱]

هر چند درست است که تمام دولت‌های ما از زمان فرانکلین روزولت تا به حال همواره تحت سلطه شورای روابط خارجی بوده‌اند، اما دولت نیکسون با

---

۱. ریچارد نیکسون اکنون مدعی است که دیگر به شورای روابط خارجی وابسته نیست، چون به قول خودش در سال ۱۹۶۲ وقتی عضویتش در این شورا هنگام انتخابات مقدماتی برای فرمانداری کالیفرنیا به صورت یک مسئله درآمد، از این سازمان خارج گردید. نیکسون هرگز حقیقت مربوط به خروجش را افشا نکرده است، اما همین واقعیت که وی بیش از ۱۱۰ تن از اعضاء شورای روابط خارجی را در دولت خود به مشاغل مهم گمارده است، گویای بسیاری از حقایق می‌تواند باشد. این ابداً جای تعجب نیست، زیرا همان ریچارد نیکسون که در سال ۱۹۶۸ در لباس یک محافظه‌کار در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نمود [و پیروز شد ،م.] یک سال قبل از آن موضع واقعی خود را با نوشتن مقاله‌ای در مجله شورای روابط خارجی، امور خارجی، شماره اکتبر ۱۹۶۷، برای محارم کاملاً روشن ساخته بود. عنوان مقاله «آسیا بعد از ویتنام» و مطالب آن به خوبی نشان می‌داد که پرزیدنت نیکسون آینده چگونه سیاست تازه‌ای نسبت به چنین کمونیست Red China در پیش خواهد گرفت و «چگونه واقع‌گرایی Realism» را به سیاست خارجی ما در آسیا وارد خواهد ساخت.

شورای روابط خارجی در گزارش سالانه ۱۹۲۵ اعتراف می‌کند که اعضای صاحب مشاغل حساس آن گاهی مجبور هستند به صورت زیر زمینی فعالیت کنند و عضویت خود را سری نگه دارند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

انتصاب بیش از ۱۱۰ تن از اعضای شورای روابط خارجی به مشاغل عمده دولتی یک رکورد بی‌سابقه به دست آورده است. هنری کیسینجر، یا «سرهنگ» هاوس دولت نیکسون، مستقیماً از شغل رسمی خود در شورای روابط خارجی به پست جدیدش در دولت نیکسون نقل مکان نمود. کیسینجر سنبل عکس کلیه چیزهایی است که نیکسون در مبارزات انتخاباتی خود با قاطعیت تمام از آنان دفاع می‌کرد. لیبرال‌ها و محافظه‌کاران هر دو معترف‌اند که هنری کیسینجر از هر حیث مهمترین شخصیت در دولت نیکسون است.

دولت‌ها اعم از دموکرات و جمهوری‌خواه، می‌آیند و می‌روند، اما شورای روابط خارجی آرام و مطمئن به راه خود ادامه می‌دهد. به همین علت است که هر چه بیشتر به نظر آید اوضاع تغییر کرده است، باز هم همه چیز به همان صورت سابق باقی می‌ماند. گیر تمام کارها در بالاست که در آنجا همان مجموعه محدود از محارم صحنه نمایش را به قصد کنترل جهان اداره می‌کند. پروفسور کویگلی هم بدین واقعیت اقرار دارد و می‌گوید:

> یک شبکه... بین‌المللی در طول حیات یک نسل وجود داشته است و هم اکنون نیز وجود دارد که عملیات و فعالیت‌های آن تا حدود زیادی نظیر اقدامات کمونیست‌هاست... در واقع این شبکه، که می‌توان آن را تحت نام گروه‌های میزگرد معرفی نمود، هیچ ابایی از همکاری با کمونیست‌ها یا هر گروه دیگری ندارد و بارها نیز با آنها همکاری کرده است. [تأکیدات افزوده شده‌اند. نویسنده]

آری، محارم از همکاری با کمونیست‌ها که علی‌الظاهر هدفشان نابودی خود محارم است، هیچ ابایی ندارند. در همان حالی که محارم با شامپاین و خاویار سرگرم پذیرایی از مهمانان خود در کاخ‌های مجلل‌شان در شهر نیوپورت، یا مشغول سرگرم ساختن گروه‌های دیگری از نخبگان اجتماعی در کشتی‌های تفریحی خود هستند، عمالشان هم در سرتاسر جهان سرگرم کشتار و به بند کشیدن مردم هستند؛ و شما هم نفر بعدی در لیست این جانیان هستید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطالب سرمقاله شیکاگو تریبون[1]، ۹ دسامبر ۱۹۵۰ درباره شورای روابط خارجی هنوز به قوت خود باقی است که می‌گوید:

اعضای شورای روابط خارجی] شخصیت‌هایی هستند که بیش از حد عادی و معمول در اجتماع[2] خود نفوذ دارند. آنها از حیثیت و اعتباری که ثروت، موفقیت اجتماعی و تحصیلات‌شان برای آنها به ارمغان آورده است ماهرانه بهره‌برداری می‌کنند تا کشور خود را به سوی ورشکستگی[3] و رو به رو شدن با سیل تهاجم نظامی[4] سوق بدهند[5]. آنها باید نگاهی به دست‌های خود بیفکنند. دست‌هایشان از خون پوشیده شده است- خون خشک شده از جنگ گذشته و خون تازه جنگ حاضر [جنگ کره].

لازم به گفتن نیست که دست‌های شورای روابط خارجی با خون ۵۰۰۰۰ امریکایی در ویتنام هم اکنون از گذشته خونین‌تر است. این شورا با کمال بی‌شرمی موفق شده است فکر ارسال کمک‌های امریکا به زرادخانه[6] ویت کنگ[7] در اروپای شرقی و تجارت با بلوک کمونیستی را به عنوان سیاست خارجی امریکا به پیش ببرد تا ویت کنگ‌ها بهتر بتوانند فرزندان ما را در آن سرزمین به دیار نیستی بفرستند.

نباید تعجب آور باشد اگر بگوییم سازمان دیگری هم نظیر تشکیلات شورای روابط خارجی در سطح بین‌المللی وجود دارد. این سازمان خود را گروه بیلدربرگ[8] می‌نامد. اگر از هر یک هزار امریکایی به ندرت یک نفر آشنایی مختصری با شورای روابط خارجی داشته باشد، تردید هست که از هر پنج هزار نفر حتی یک نفر کوچکترین چیزی را از گروه بیلدربرگ شنیده باشد. این واقعیت هم تصادفی نیست.

---

1. Chicago Tribune
2. Community
3. Bankruptcy
4. Military Debacle
5. Lead
6. Arsenal
7. Viet Cong
8. The Bilderbergers

(c) ketabton.com: The Digital Library



پرنس بارنارد (سمت چپ)، رئیس گروه بیلدربرگ،
در حال گفتگو با پرزیدنت نیکسون (سمت راست).





ادموند روچیلد (سمت چپ) و گای روچیلد (سمت راست)
سوداگران پول در فرانسه و شرکای تجاری پرنس بارنارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام عجیب این گروه از نام محل برگزاری نخستین اجلاس[1] آن در ماه مه ۱۹۵۴ در هتل بیلدربرگ[2]، واقع در شهر اوستربرک[3] هلند، گرفته شده است. والا حضرت پرنس برنارد[4] شوهر ملکه[5] هلند این گروه را پدید آورده است. پرنس (شاهزاده) برنارد در شرکت «رویال داچ پترولیوم[6] (شرکت نفتی شل)[7]» و در «سوسیته ژنرال دوبلژیک»[8]، که ملغمه[9] عظیمی از کارتل‌های بزرگ با سهام متصرفی[10] در سرتاسر جهان است، یکی از مهره‌های[11] مهم به شمار می‌رود. گروه بیلدربرگ سالی یک یا دو بار تشکیل جلسه می‌دهد. شرکت کنندگان در این جلسات شخصیت‌های برجسته سیاسی و مالی از ایالات متحده و اروپای غربی[12] هستند. پرنس برنارد در مکتوم نگاه داشتن این واقعیت که هدف گروه بیلدربرگ تأسیس حکومت جهانی است هیچ زحمتی به خود نمی‌دهد. گروه بیلدربرگ در حینی که «نظم نوین جهانی» در حال شکل گرفتن است تلاش‌های نخبگان دنیای قدرت در اروپا و امریکا را به جهت آن هماهنگ می‌سازد.

هم‌تای[13] پرنس برنارد در میان گروه امریکایی بیلدربرگ، آقای دیوید راکفلر رئیس هیئت مدیره شورای روابط خارجی است که بانک چیس منهتن و شرکت استاندارد اویل[14] پایگاه‌های قدرت اقتصادی وی را تشکیل می‌دهند. از دیگر اعضای گروه بیلدربرگ در امریکا که به دنیای بیکران مال و ثروت تعلق دارند، منجمله باید به اسامی زیر اشاره نمود: بارون ادموند دوروچیلد[15] از خاندان روچیلد؛ سی. داگلاس دیلون[16] (عضو شورا) از

---

1. Meeting
2. Hotel De Bilderberg
3. Oasterberk
4. His Royal Highnes Prince Bernard
5. Queen
6. Royal Dutch Petrolium
7. Shell Oil
8. Societe General De Belgique
9. Conglomerate
10. Holdings
11. Figures
12. Westen Europe
13. Counterpart
14. Standard Oil
15. Baron Edmund De Rotchschild
16. C.Douglas Dillon

(c) ketabton.com: The Digital Library

بانک دیلون رید و شرکاء؛ رابرت مکنامارا از بانک جهانی[1]؛ سراریک رول[2] از بانک اس. جی. واربرگ. شرکاء با مسئولیت محدود[3]؛ پیرس پال شوایتزر[4] از صندوق بین‌المللی پول[5] و جورج بال (عضو شورا)[6] از بانک برادران لهمن.

کلیه کسانی که در ملاقات‌های سری گروه بیلدربرگ حضور می‌یابند لزوماً جزو محارم محسوب نمی‌شوند، اما فقط نمایندگان گروه‌های چپ اجازه دارند پس از جلسات عمومی[7] در ملاقات‌های خصوصی[8] هم شرکت کنند. علاوه بر گروه‌های سری چپ، احزاب سوسیالیست علنی[9] در اروپا نیز به این ملاقات‌ها نماینده اعزام می‌دارند... که همین خود نمونه دیگری است از وجود علاقه مشترک[10] بین محارم وابسته به ثروت‌های کلان و به ظاهر[11] رهبران پرولتاریا در خارج از اردوگاه کمونیسم. سیاست‌های گروه بیلدربرگ توسط شرکت کنندگان در کنفرانس‌ها طرح و تعیین نمی‌گردد؛ این کار از وظایف یک کمیته برگزاری[12] است مرکب از ۲۴ تن از نخبگان محارم در اروپا و ۱۵ تن دیگر از امریکا. اعضاء امریکایی «کمیته برگزاری بیلدربرگ» در گذشته و حال عبارتند از: جورج دبلیو. بال، گاردنر کولز[13]، جان اچ. فرگوسن، هنری ج. هاینز دوم[14]، رابرت دی. مورفی، دیوید راکفلر، شپارد[15]، جیمز دی. زالرباخ[16]، امیلیو جی. کولادو[17]، آرتور اچ. دین[18]، گابریل هیگ[19]، سی. دی. جکسون[20]، جورج نبولساین[21]، دین راسک و ژنرال والتر بیدل

---

1. The World Bank
2. Sir Eric Roll
3. S. G. Warburg Co., Ltd.
4. Pierce Paul Schweitzer
5. International Monetary Fund
6. George Ball
7. Genral Sessions
8. Private Meetings
9. Avowedly Socialist Parties
10. Tie-In
11. Ostensible
12. Steering Committee
13. Cardner Close
14. Henry J.Heinz II
15. Shepard Stone
16. James D. Zallerbach
17. Emilio G. Collado
18. Arthur H. Dean
19. Gabriel Hauge
20. C. D. Jackson
21. George Nibolsine

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسمیت[1]. پس از ملاحظه این فهرست، کسانی که از تئوری تصادف در تاریخ طرفداری می‌کنند لابد ادعا خواهند نمود این در واقع یک تصادف محض است که کلیه افراد فوق‌الذکر یا در گذشته در عضویت شورای روابط خارجی بوده‌اند یا هم اکنون جزو اعضای آن هستند!

کمیته مشورتی[2] بیلدربرگ حتی از کمیته برگزاری هم «محفل خصوصی‌تر»ی[3] است. امریکاییان عضو این کمیته عبارتند از: ژوزف ای. جانسون، دین راسک، آرتور اچ. دین، جورج نبولساین، جان اس. کولمن[4]، ژنرال والتر بیدل اسمیت و هنری ج. هاینز دوم. اینها نیز همگی عضویت شورای روابط خارجی را دارا هستند.

انسان (اگر این کتاب را نخوانده بود) پیش خود تصور می‌کرد قطعاً وقتی برجسته‌ترین متخصصین امور پارلمانی[5] در جهان همراه با غول‌های بین‌المللی ثروت[6] تشکیل جلسه می‌دهند تا سیاست‌های خارجی ملل گوناگون خود را مورد بحث قرار دهند، عقابان خبری در عالم جراید و تلویزیون فوراً فریادشان به عرش اعلی[7] خواهد رسید که برگزاری چنین ملاقات‌های سری در واقع به منزله به مسخره گرفتن روندهای دموکراتیک است. در این شرایط، آدمی انتظار دارد که آقای والتر کرانکار[8] [گوینده اخبار تلویزیون[9]، م.] از ملاقات یک گروه نخبه برای تصمیم‌گیری راجع به حیات ما از خشم و غضب نعره بکشد؛ یا نویسندگان سرمقالات[10] روزنامه نیویورک تایمز با قلم فرسایی درباره «حق عموم مردم برای دانستن»[11] در میان مردم طوفانی از فریاد و اعتراض بر پا سازند. ولی از این حرف‌ها خبری نیست؛ منظره پردازان ما در رسانه‌های گروهی، بیلدربرگ‌ها را به سادگی از پرده

---

1. General Walter Bedell Smith
2. Advisory Committee
3. Inner Circle
4. John S. Coleman
5. Parliamentarians
6. International Tycoons
7. High Heaveh
8. Walter Kronkite
9. NBC
10. Editorialists
11. The Publics Right to Know

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقاشی خود حذف می‌کنند و به جای آن، توجه مردم را به چیزهایی نظیر شرایط زندان‌ها یا شیشه‌های خالی کوکاکولا که در اطراف شاه راه‌ها پراکنده شده‌اند جلب می‌نمایند. چون بیلدربرگ‌ها یک گروه متعلق به چپ (یا به قول لیبرال‌ها، «یک گروه مترقی») است، اجازه دارند در کمال آرامش و فراغ بال به برنامه‌ریزی‌های خود برای سال ۱۹۸۴ ادامه دهند. این واقعیت که راکفلر (از بانک چیس منهتن و CFR) در رسانه‌های گروهی صاحب نفوذی عظیم است شاید ارتباطی با این واقعیت داشته باشد که اگر چه همه مردم در خصوص انجمن جان برچ[1] (و آن هم تقریباً همیشه به صورت توهین‌آمیز از طریق رسانه‌های وابسته به تشکیلات شرق) چیزهایی شنیده‌اند، اما عملاً هیچکس تاکنون هیچ چیزی راجع به گروه بیلدربرگ نشنیده است.

تا زمان تألیف این کتاب [سال ۱۹۷۱ م.] گروه بیلدربرگ ۲۹ ملاقات سری داشته است. این ملاقات‌ها هرکدام معمولاً سه روز ادامه می‌یابند و در نقاط دور افتاده اما بسیار مجلل برگزار می‌گردند. شرکت کنندگان همگی در یک محل اقامت می‌کنند و با یک شبکه امنیتی کامل[2] از آنان محافظت می‌شود. در این جلسات تصمیمات اتخاذ می‌گردند، قطع نامه‌ها به تصویب می‌رسند، طرح‌های عملیاتی پی‌ریزی می‌شوند، اما همیشه فقط خود گروه بیلدربرگ دقیقاً می‌داند که در آنجا چه رخ داده است. ما می‌توانیم پیش خود فرض کنیم که این حضرات دور هم جمع نمی‌شوند تا فقط راجع به امتیازات‌شان در بازی‌های گلف با هم گفتگو کنند. باالطبع، نمایندگان جراید اجازه حضور ندارند، هر چند گاه گاهی در پایان ملاقات‌ها یک کنفرانس مطبوعاتی[3] برگزار می‌گردد که در آن به صورت بسیار کلی شرح ویژه[4] گروه را از آنچه که مورد بحث قرار گرفته است در اختیار مطبوعات می‌گذارند. اگر واقعاً چیزی برای پنهان کردن ندارند، پس این همه مخفی‌کاری برای چیست؟

---

1. The John Birch Society
2. Thorough Security Network
3. Press Conference
4. Version

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر این ملاقات‌ها چندان ارزش و اهمیتی ندارند، پس چرا بنیاد فورد، بنیاد راکفلر و بنیاد کارنگی هزینه برگزاری آنها را تأمین می‌کنند؟ آری، چرا؟

آخرین ملاقات [تا قبل از تألیف این کتاب در سال ۱۹۷۱ م.] در مهمان سرای «ووداستاک این»[1]، متعلق به لارنس راکفلر، در شهر ووداستاک واقع در ایالات ورمونت[2]، امریکا، در روزهای ۲۳، ۲۴ و ۲۵ آوریل ۱۹۷۱ برگزار گردید. ظاهراً روزنامه هرالد[3] از شهر روتلند[4]، واقع در ایالات ورمونت تنها روزنامه‌ای بود که توانست بر پایه اطلاعات ناچیزی که خبرنگارش به دست آورده بود گزارشی از این ملاقات و علت تشکیل آن منتشر سازد. روزنامه هرالد در شماره ۲۰ آوریل ۱۹۷۱ خود چنین گزارش می‌دهد:

> اقدامات امنیتی نسبتاً شدیدی بر کنفرانس حکم فرما بود... هفته گذشته با چند تن از مقامات مجله ووداستاک ملاقاتی در پشت درهای بسته[5] به عمل آمد تا آنان را در جریان برخی از مراحل کنفرانس قرار دهند. شرکت کننده ما در ملاقات روز دوشنبه تاکید داشت که به مقامات گفته شد این ملاقات یک «کنفرانس صلح بین‌المللی» خواهد بود. اما دیگر منابع موثق به امور مالی بین‌المللی مربوط خواهد شد... ظواهر امر نشان می‌دهد که «ووداستاک این» مثل «فورت ناکس» [در ایالت کنتاکی و محل رسمی انبار اندوخته طلای امریکا م.] با اقدامات امنیتی شدید به کلی محصور خواهد شد... هیچ‌گونه گزارش خبری مجاز نیست، به جز صدور یک بیانیه[6] در پایان ملاقات در روز یک‌شنبه.

هنگامی که پرنس برنارد به فرودگاه لوگان[7] در شهر بوستون وارد شد، نزد خبرنگاران اعتراف نمود که موضوع کنفرانس حول محور «تغییر در نقش

---

1. Woodstock Inn
2. Vermont
3. Herald
4. Rutland
5. Closed-Door
6. Statament
7. Logan Airport

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهانی ایالات متحده» دور خواهد زد. آیا زیبا نیست که افرادی چون پرنس برنارد، روچیلد و راکفلر راجع به تغییراتی در نقش امریکا در جهان تصمیم بگیرند؟ با این کارها باز هم ادعا می‌کنند دموکراسی واقعی وجود دارد. هنری کیسینجر، پادو شورا- راکفلر و مشاور شماره یک پرزیدنت نیکسون در امور خارجی در این صحنه حضور داشت تا دستورات لازم را از همان جا برای ابلاغ به واشنگتن ببرد. پس از این ملاقات طولی نکشید که دو واقعه منحوس[1] و «تغییر دهنده نقش»[2] اتفاق افتاد: (۱) هنری کیسینجر به پکن[3] رفت و مقدمات لازم برای پذیرش چین کمونیست به خانواده ملل معامله‌گر[4] فراهم ساخت؛ و (۲) بحران پولی[5] بین‌المللی بالا گرفت که در نتیجه آن نرخ دلار کاهش داده شد[6].

همان طور که دیسرائیلی[7]، سیاستمدار انگلیس و محرم اسرار روچیلد، در کتابی تحت عنوان کانینگزبای می‌نویسد: «پس، کانینگزبای عزیزم، می‌بینی که جهان توسط اشخاصی[8] اداره می‌شود که با اشخاص تصوری آن کسانی که در پشت صحنه نیستند بسیار تفاوت دارند.»

---

1. Ominous
2. Role-Changing
3. Peking
4. Trading Nations
5. International Monetary Crisis
6. Devalue
7. Disraeli
8. Personages

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل ششم

راکفلرها و کمونیست‌ها

در میان آن «اشخاص متفاوت»ی که از پشت صحنه جهان را اداره می‌کنند، راکفلرها مهمترین مهره‌های امریکایی این گروه به حساب می‌آیند. خاندان راکفلر از دهه ۱۸۸۰ تاکنون با روچیلدها و عمالشان همکاری نزدیک داشته‌اند.

جان دی. راکفلر اول، سرسلسله این خاندان، فرد مبتکری[1] بود. وی در همان دهه ۱۸۸۰ ترتیبی داد تا برای هر یک بشکه[2] نفتی که با خطوط آهن تحت کنترل بانک کوهن، لوب و شرکاء (پایگاه مالی روچیلدها) در ایالات بالیتمور، اوهایو، و پنسیلوانیا حمل می‌گردید، برای خود و رقبایش[3] تخفیف‌هایی به دست آورد. این همکاری تاکنون بسیار باصرفه[4] بوده است، هر چند ظاهراً این دو سلسله مالی[5] در پاره‌ای زمینه‌ها با یکدیگر رقابت هم داشته‌اند.

شرکت روچیلدها در پی‌ریزی سرنوشت به اصطلاح دشمنان خونی[6] خود، یعنی کمونیست‌ها، به دوران انقلاب بلشویکی باز می‌گردد. لنین «سیاست جدید اقتصادی»[7] خود را در خلال دهه ۱۹۲۰ پی‌ریزی نمود. (پرزیدنت نیکسون نیز همین اسم را برای برنامه پیشنهادی خود در مورد

---

1. Original
2. Barrel
3. His Competitors
4. Profitable
5. Financial Dynasty
6. Blood Enemies
7. New Economic Policy

(c) ketabton.com: The Digital Library

«کنترل دستمزدها و قیمت‌ها» بکار برد.) دهه ۱۹۲۰ درست مقارن با زمانی است که همین به اصطلاح کاپیتالیست‌های منفور دوباره از طرف رژیم جدید کمونیستی به روسیه دعوت شدند.

پس از انقلاب طولی نکشید که محارم مستقر در فدرال رزرو و شورای روابط خارجی فشار خود را آغاز نمودند، تا دروازه‌های روسیه کمونیست را به روی تجارت ایالات متحده باز کنند. ولی، در آن زمان تنفر عمومی مردم امریکا نسبت به بلشویکی‌ها به علت وحشی‌گری‌هایشان چنان در اوج خود بود که دولت متحده ناگزیر بود عدم معامله با آن حکومت بی‌قانون را سیاست رسمی خود قرار دهد. ایالات متحده بلشویکی‌ها را تا سال ۱۹۳۳ رسماً به رسمیت نشناخت[1] در همین اثناء، اقتصاد شوروی به کلی از هم پاشیده بود و مردم از گرسنگی می‌مردند. اگر محارم به کمک نمی‌شتافتند، کمونیست‌ها ظرف مدت کوتاهی مضمحل می‌شدند. کمونیست‌ها را ابتدا هربرت هوور[2] (عضو شورا) از نابودی حتمی نجات داد. هوور با جمع آوری پول و تهیه مواد غذایی برای ارسال به روسیه کمونیست مراتب امتنان و تشکر لنین و گانگسترهای[3] وی را فراهم ساخت. آنها نیز همین مواد غذایی را در جهت مقهور ساختن[4] دهقانان گرسنه‌ای[5] به کار بردند که در برابر برده داران[6] تحمیلی جدید خود به مقاومت برخاسته بودند. البته، ژست «بشر دوستانه» آقای هوور رژیم شوروی را از سقوط حتمی نجات داد، اما اقتصاد روسیه شوروی هنوز در هرج و مرج کامل[7] به سر می‌برد. همین جا بود که واندرلیپ‌ها، هرین‌ها و راکفلرها پا به میدان گذاشتند. نخستین کسی که قدم جلو گذاشت واندرلیپ، رئیس: فرست نشنال سیتی بانک متعلق به راکفلر، بود. وی از عمال راکفلر و یکی از توطئه گران جزیره جکیل است که لنین را در ردیف شخصیتی چون جورج واشنگتن می‌دانست. (ر.ک. کتاب تهاجم

---

1. Recognize
2. Herbert Hoover
3. Gangesters
4. Subdue
5. Starving Peasnats
6. Slave Masters
7. Total Chaos

(c) ketabton.com: The Digital Library

بلشویکی‌ها به غرب، تألیف لویس بادنز، ص. ۱۵۵[1])

راکفلرها به آقای آیوی لی[2] عامل خود در امور روابط عمومی[3] مأموریت دادند تا این فکر را به مردم امریکا بخوراند که بلشویک‌ها صرفاً یک گروه ایدآلیست هستند که مقصودشان درست فهمیده نشده است و عملاً افرادی مهربان و بانی خیر برای تمام ابنای بشر هستند.

پروفسور آنتونی ساتون، از مؤسسه هوور در دانشگاه استنفورد، در کتاب بسیار محققانه و محکم خود می‌نویسد:

> درست همان طور که انتظار می‌رفت، آقای لی در ۱۸۰ صفحه بعد نتیجه می‌گیرد که مسئله مربوط به کمونیست‌ها صرفاً یک مسئله روانی است. برخلاف گذشته، وی در اینجا از «روس‌ها» (نه کمونیست‌ها) سخن می‌راند و نتیجه می‌گیرد که «آنها آدم‌های خوبی هستند.» وی معتقد است ایالات متحده نباید بر علیه آنها دست به تبلیغات بزند؛ در خواست هم زیستی مسالمت‌آمیز[4] با آنها را دارد و معتقد است برای ایالات متحده سیاست درستی[5] خواهد بود که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به رسمیت بشناسد و اعتبارات[6] لازم را در اختیار آن رژیم قرار دهد. (کتاب **تکنولوژی غرب و توسعه اقتصادی شوروی: ۱۹۳۰-۱۹۱۷** تألیف آنتونی ساتون (۱۹۶۸)، ص. ۲۹۲[7]).

پس از انقلاب بلشویکی، شرکت نفتی «استاندارد اویلِ نیوجرزی»[8] ۵۰درصد از میدان‌های عظیم نفتی قفقاز متعلق به آقای نوبل را خریداری کرد، هرچند در آن به‌طور نظری این اموال ملی اعلام شده بودند. (کتاب

---

1. Louis Budenz,Bolshevik Invasion of the West.Bookmailer
2. Ivy Lee
3. Public Relations
4. Peaceful Coexistence
5. Sound Plicy
6. Credits
7. Antony Sutton,Western Technology and Soviet Development; 1917-1930, Hoover
8. Standard Oil of New Jersey

(c) ketabton.com: The Digital Library

امپراطوری نفت، تألیف هاروی اوکانر، ۱۹۵۵. ص. ۲۷۰[1]) در سال ۱۹۲۷ شرکت نفتی «استاندارد اویل اف نیویورک[2] یک پالایشگاه[3] در روسیه تأسیس کرد و بدین وسیله به بلشویک‌ها کمک نمود تا به اقتصاد بیمار خود جان تازه‌ای ببخشد. پروفسور ساتون در این خصوص می‌گوید: «این نخستین سرمایه‌گذاری ایالات متحده از انقلاب به بعد در روسیه بود.» (ساتون (۱۹۶۸) جلد اول، ص. ۳۸)

پس از آن طولی نکشید که شرکت «استاندارد اویل اف نیویورک» و یک شرکت فرعی[4] وابسته موسوم به «شرکت وکیوم اویل»[5] با بلشویک‌ها معامله‌ای[6] را منعقد ساختند[7] تا به موجب آن نفت شوروی را به بازارهای اروپایی عرضه کنند و در ضمن گزارش شد که وامی به مبلغ ۷۵۰۰۰۰۰۰ دلار در اختیار بلشویک‌ها قرار گرفت. (نشریه **نشنال ریپابلیک**[8]، شماره سپتامبر ۱۹۲۷)

ما در تحقیقات و بررسی‌های خود هنوز نتوانسته‌ایم مدرکی به دست آوریم که نشان بدهد کمونیست‌ها حتی به‌طور نظری از شرکت «استاندارد اویل» در شوروی سلب مالکیت[9] کرده باشند. پروفسور ساتون در این خصوص می‌نویسد:

> تنها امتیازات[10] تلگرافی دانمارکی‌ها، امتیازات شیلات[11] و استخراج ذغال سنگ و نفت ژاپنی‌ها و قرار داد اجازه استاندارد اویل بود که پس از سال ۱۹۳۵ به قوت خود باقی ماند. (ساتون (۱۹۶۸) جلد دوم، ص.۱۷)

---

1. Harvey ÓConner, *The Empire of Oil,* New York: Monthy Reviw Press, (1955).
2. Standard Oil of NewYork
3. Rrfinery
4. Subsidiary
5. Vacuum Oil Company
6. Deal
7. Concluded
8. National Republic
9. Expropriate
10. Concessions
11. Fishing

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاندارد اویل هر کجا می‌رفت، بانک چیس نشنال هم بدون شک در پی آن به‌راه می‌افتاد. (بانک کنونی «چیس منهتن» از ادغام[1] «بانک چیس» متعلق به راکفلر و «بانک منهتن» متعلق به واربرگ پدید آمده است.) برای نجات بلشویک‌ها از سقوط حتمی، بانک چیس نشنال وسیله‌ساز[2] شد تا «اتاق بازرگانی امریکا- روسیه»[3] در سال ۱۹۲۲ تأسیس و شروع به کار کند. رئیس این اتاق بازرگانی هم آقای ریوشلی[4]، معاون[5] بانک چیس نشنال، بود. (ساتون (۱۹۶۸)، جلد دوم، ص. ۲۸۸) به قول پروفسور ساتون: «در سال ۱۹۲۵، مذاکرات میان بانک‌های چیس نشنال [متعلق به راکفلر،م.] و پرامبانک[6] [متعلق به حکومت شوروی،م.] از حدود تأمین مالی برای مواد خام[7] بسیار فراتر رفت و یک برنامه وسیع برای صادرات[8] مواد خام شوروی به امریکا و واردات[9] پنبه و ماشین‌آلات امریکایی به شوروی طرح‌ریزی نمود.» (همان جا،ص. ۲۲۶) ساتون، همچنین گزارش می‌دهد که «بانک چیس نشنال و «شرکت اکویتبل تراست»[10] هر دو از پیش گامان اعطای اعتبار به حکومت شوروی بودند.» (همان جا، ص. ۲۲۷)

بانک چیس نشنال راکفلر همچنین در سال ۱۹۲۸ وسیله‌ای بود تا اوراق قرضه[11] بلشویک‌ها در ایالات متحده به فروش برسد. سازمان‌های میهن دوست بلافاصله چیس را به عنوان یک «مخفی گاه کالاهای دزدی بین‌المللی»[12] محکوم ساختند و از صاحبان بانک چیس بدین صورت یاد کردند: «مایه ننگ و رسوایی امریکا... آنها برای چند دلار سود بیشتر دست به هرکاری می‌زنند.» (همان جا، ص. ۲۹۱) لویس مکفادن، عضو کنگره و رئیس

---

1. Merger
2. Instrumental
3. American-Russian Chamber of Commerce
4. Reeve Schley
5. Vice-President
6. Prombank
7. Rew Materials
8. Exports
9. Imports
10. Equitable Trust Company
11. Bonds
12. International Fence

(c) ketabton.com: The Digital Library

کمیته امور بانکی مجلس نمایندگان، در نطقی خطاب به همکاران خود در کنگره امریکا معتقد بود:

هیئت مدیره فدرال رزرو و بانک‌های فدرال رزرو پول‌های خزانه‌داری ایالت متحده را از طریق بانک چیس و بانک «گارانتی تراست کمپانی[1]» و دیگر بانک‌های نیویورک در اختیار حکومت شوروی قرار داده‌اند...

... دفاتر[2] «آمتورگ»[3]، اداره بازرگانی حکومت شوروی در نیویورک و «گاستورگ»[4]، دفتر کل[5] «اداره بازرگانی شوروی»[6] و همچنین دفاتر بانک دولتی[7] اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی[8] را بازکنید و آنگاه از مشاهده آن همه پولی که برای کمک به منافع شوروی از خزانه ایالات متحده برداشت شده است به کلی مات و مبهوت خواهید شد. بررسی کنید و ببینید قراردادهای چه نوع معاملاتی برای بانک دولتی روسیه شوروی توسط کارگزار[9] آن، یعنی چیس در نیویورک، بسته شده است... (اسناد کنگره، ۱۵ ژوئن ۱۹۳۳)

ولی ظاهراً راکفلرها در کار تأمین کمک‌های مالی به شاخه کمونیستی توطئه محارم تنها نبوده‌اند. پروفسور ساتون می‌نویسد:

... در پرونده‌های وزارت امور خارجه گزارشی وجود دارد که در آن از صاحبان بانک «کوهن، لوب و شرکاء» (همان بنگاه قدیم‌التأسیس[10] و مهم مالی در نیویورک) به عنوان تأمین کنندگان پول برای برنامه پنج

---

1. Guarantee Trust Company
2. Books
3. Amtorg
4. Gostorg
5. General Office
6. Soviet Trude Organization
7. State Bank
8. The Union of Soviet Socialist Republics
9. Correspondent
10. Long-Established

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساله اول[1] شوروی نام برده شده است. به مدرک زیر نگاه کنید: وزارت امور خارجه ایالات متحده، پرونده ۳۷۱۱: ۵۱/ ۸۱۱ و همچنین پرونده ۵۰/ ۸۶۱ تحت عنوان برنامه پنج ساله (ساتون (۱۹۶۸) جلد دوم، ص. ۳۴۰)

پروفسور ساتون در تاریخ سه جلدی خود راجع به توسعه تکنولوژیکی شوروی به‌طور قطع و یقین ثابت می‌کند که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقریباً بدون کم و کاست در ایالات متحده امریکا ساخته و پرداخته شده است. ساتون گزارشی را نقل می‌کند که در ماه ژوئن ۱۹۴۴ از جانب آورل هریمن به وزارت امور خارجه ارائه گردید. ساتون به نقل از این گزارش می‌نویسد:

> استالین از کمک‌های ایالات متحده به صنایع شوروی در دوران قبل از جنگ و در خلال آن ستایش به عمل آورد. وی گفت که حدود دو سوم کلیه واحدهای بزرگ صنعتی[2] در اتحاد شوروی با مساعدت[3] و کمک‌های فنی[4] ایالات متحده بنا شده‌اند. (ساتون (۱۹۶۸) جلد دوم، ص.۳)

البته، باید به خاطر داشت که همه این ستایش‌ها در زمانی بر ما نثار می‌شد که بلشویک‌های شوروی قبلاً یک شبکه جاسوسی[5] بسیار گسترده در ایالات متحده به وجود آورده بودند و روزنامه دیلی ورکر[6]، ارگان تبلیغاتی حزب کمونیست امریکا، مرتباً خواستار[7] از بین بردن آزادی[8] ما و «شورایی کردن»[9] امریکا می‌شد.

با وجود همه اینها، ساتون در کتاب سه جلدی خود نشان می‌دهد که در

---

1. First Five Year Plan
2. Large Industrial Enterprise
3. Help
4. Tecnical Assistance
5. Spy Network
6. Daily Worker
7. Call for
8. Liberty
9. Sovietizing

(c) ketabton.com: The Digital Library

کمیته امور بانکی مجلس نمایندگان، در نطقی خطاب به همکاران خود در کنگره امریکا معتقد بود:

هیئت مدیره فدرال رزرو و بانک‌های فدرال رزرو پول‌های خزانه‌داری ایالت متحده را از طریق بانک چیس و بانک «گارانتی تراست کمپانی[1]» و دیگر بانک‌های نیویورک در اختیار حکومت شوروی قرار داده‌اند...
... دفاتر[2] «آمتورگ»[3]، اداره بازرگانی حکومت شوروی در نیویورک و «گاستورگ»[4]، دفتر کل[5] «اداره بازرگانی شوروی»[6] و همچنین دفاتر بانک دولتی[7] اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی[8] را بازکنید و آنگاه از مشاهده آن همه پولی که برای کمک به منافع شوروی از خزانه ایالات متحده برداشت شده است به‌کلی مات و مبهوت خواهید شد. بررسی کنید و ببینید قراردادهای چه نوع معاملاتی برای بانک دولتی روسیه شوروی توسط کارگزار[9] آن، یعنی چیس در نیویورک، بسته شده است... (اسناد کنگره، ۱۵ ژوئن ۱۹۳۳)

ولی ظاهراً راکفلرها در کار تأمین کمک‌های مالی به شاخه کمونیستی توطئه محارم تنها نبوده‌اند. پروفسور ساتون می‌نویسد:

... در پرونده‌های وزارت امور خارجه گزارشی وجود دارد که در آن از صاحبان بانک «کوهن، لوب و شرکاء» (همان بنگاه قدیم‌التأسیس[10] و مهم مالی در نیویورک) به عنوان تأمین کنندگان پول برای برنامه پنج

---

1. Guarantee Trust Company
2. Books
3. Amtorg
4. Gostorg
5. General Office
6. Soviet Trude Organization
7. State Bank
8. The Union of Soviet Socialist Republics
9. Correspondent
10. Long-Established

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساله اول[1] شوروی نام برده شده است. به مدرک زیر نگاه کنید: وزارت امور خارجه ایالات متحده، پرونده ۳۷۱۱: ۵۱/ ۸۱۱ و همچنین پرونده ۵۰/ ۸۶۱ تحت عنوان برنامه پنج ساله (ساتون (۱۹۶۸) جلد دوم، ص. ۳۴۰)

پروفسور ساتون در تاریخ سه جلدی خود راجع به توسعه تکنولوژیکی شوروی به‌طور قطع و یقین ثابت می‌کند که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقریباً بدون کم و کاست در ایالات متحده امریکا ساخته و پرداخته شده است. ساتون گزارشی را نقل می‌کند که در ماه ژوئن ۱۹۴۴ از جانب آورل هریمن به وزارت امور خارجه ارائه گردید. ساتون به نقل از این گزارش می‌نویسد:

> استالین از کمک‌های ایالات متحده به صنایع شوروی در دوران قبل از جنگ و در خلال آن ستایش به عمل آورد. وی گفت که حدود دو سوم کلیه واحدهای بزرگ صنعتی[2] در اتحاد شوروی با مساعدت[3] و کمک‌های فنی[4] ایالات متحده بنا شده‌اند. (ساتون (۱۹۶۸) جلد دوم، ص.۳)

البته، باید به خاطر داشت که همه این ستایش‌ها در زمانی بر ما نثار می‌شد که بلشویک‌های شوروی قبلاً یک شبکه جاسوسی[5] بسیار گسترده در ایالات متحده به وجود آورده بودند و روزنامه دیلی ورکر[6]، ارگان تبلیغاتی حزب کمونیست امریکا، مرتباً خواستار[7] از بین بردن آزادی[8] ما و «شورایی کردن»[9] امریکا می‌شد.

با وجود همه اینها، ساتون در کتاب سه جلدی خود نشان می‌دهد که در

---

1. First Five Year Plan
2. Large Industrial Enterprise
3. Help
4. Tecnical Assistance
5. Spy Network
6. Daily Worker
7. Call for
8. Liberty
9. Sovietizing

(c) ketabton.com: The Digital Library

اقتصاد شوروی به ندرت گوشه‌ای را می‌توان پیدا نمود که محصول انتقال تکنولوژی غرب، خصوصاً امریکا نباشد.

این وضع را نمی‌توان کلاً زاییده تصادف دانست. دار و دسته «فدرال رزرو - CFR راکفلر» ظرف پنجاه سال اخیر سیاست‌هایی را حمایت کرده و به مورد اجرا گذارده‌اند که هدف آنها تماماً افزایش قدرت رژیم دست نشانده شان، اتحاد شوروی بوده است. در قطب دیگر نیز ایالات متحده هر ساله ۷۵ میلیارد دلار به هزینه‌های دفاعی اختصاص می‌دهد تا در برابر دشمنی که همین محارم ساخته‌اند و روز به روز آن را تقویت می‌کنند از خود دفاع کند.

شاید تصور شود اینها تماماً به گذشته تعلق دارد و امروزه دیگر هیچ خبری از آنها نیست. ولی آنچه که در گذشته مصداق خارجی اکنون رهبری تشویق انتقال تکنولوژی به کمونیست‌ها و افزایش حجم کمک و تجارت با آنها را به عهده دارد.

در ۷ اکتبر ۱۹۶۶، پرزیدنت لیندون جانسون، که اعضای شورای روابط خارجی را در کلیه پست‌های استراتژیک و حساس دولت خود گمارده بود رسماً اعلام نمود:

> ما قصد داریم با ایراد فشار [بر کنگره، م.] مجوز قانونی[1] به دست آوریم تا مذاکراتی جهت انعقاد موافقت نامه‌های تجاری[2] به عمل آوریم که متضمن اعطای امتیازات تعرفه‌ای دولت کاملته‌الوداد[3] به دول کمونیستی اروپای شرقی باشد...
> ما نظارت‌های صادراتی خود بر معاملات تجاری میان شرق و غرب را در مورد صدها قلم کالاهای غیر استراتژیک کاهش خواهیم داد...

یک هفته بعد نشریه نیویورک تایمز در شماره ۱۳ اکتبر ۱۹۶۶ گزارش زیر را منتشر ساخت:

---

1. Legislative Authority
2. Trade Agreements
3. Most-Favored-Nation Tariff Treatment

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایالات متحده امروز با رفع محدودیت‌های[1] صادراتی در مورد بیش از چهار صد قلم به اتحاد شوروی و اروپای شرقی، یکی از پیشنهادات پرزیدنت جانسون را جهت گسترش روابط تجاری میان شرق و غرب به مورد اجرا گذارد...

میان آن دسته از کالاهایی که اقلامی از آنها جهت تسهیل صادرات[2] انتخاب گردیده‌اند عبارتند از: سبزیجات، حبوبات، علوفه، پوست، کائوچوی خام و مصنوعی، خمیر کاغذسازی، کاغذ باطله، منسوجات و الیاف نساجی، کودهای شیمیایی خام، سنگ فلزات و آهن قراضه، نفت خام، گاز و مشتقات آن، ترکیبات و فرآورده‌های شیمیایی، اقسام رنگ‌ها، داروها، وسایل و مواد آتش‌بازی، مواد پاک‌کننده، مواد پلاستیکی، محصولات فلزی و ماشین‌آلات، و ابزارهای صنعتی و حرفه‌ای.

هر یک از این اقلام به اصطلاح «غیر استراتژیک» برای مقاصد جنگی کاربرد مستقیم یا غیر مستقیم دارد. محارم به همین مقدار اکتفا ننموده و بعداً هم مواد پاک کننده تفنگ، دستگاه‌های الکترونیکی و حتی دستگاه‌های رادار، کالاهای «غیر استراتژیک» اعلام گردیده و برای حمل[3] به اتحاد شوروی از قید آزاد شدند. شگرد کار فقط همین است که تقریباً هر چیزی را «غیر استراتژیک» اعلام کنند. یک قبضه مسلسل[4] هنوز یک کالای استراتژیک محسوب می‌گردد، اما ابزار لازم برای ساختن مسلسل و مواد شیمیایی برای چاشنی گلوله- «غیر استراتژیک» اعلام شده است. در همان اثناء که ۵۰۰۰۰ امریکایی جان خود را در ویتنام از دست می‌دهند، ویت کنگ‌ها و ویتنام شمالی ۸۵ درصد از وسایل جنگی خود را از روسیه و کشورهای بلوک شوروی[5] دریافت می‌دارند. محارم در این میان دو اهرم توطئه بین‌المللی خود را ماهرانه به کار می‌گیرند؛ چون اهرم کمونیستی توطئه محارم از لحاظ بنیه

1. Restrictions
2. Export Relazation
3. Shipment
4. Machine Gun
5. The Soviet Bloc Nations

(c) ketabton.com: The Digital Library

اقتصادی قادر به پشتیبانی از جنگ نیست، اهرم کاپیتالیستی با ثروت‌های کلان خود به کمک آن می‌شتابد. ایالات متحده سرگرم رساندن کمک و تجهیز[1] طرفین درگیر در جنگ موحش ویتنام بوده است و بدین ترتیب سربازان مارابوکالت از طرف آنها[2] به کشتن داده است. منظره پردازان رسانه‌های گروهی در این مورد نیز مردم امریکا را از پی بردن به حقایق پشت پرده باز داشته‌اند.

جای تعجب نخواهد بود اگر بدانیم روچیلدها رهبری دفاع از این تجارت خونین با اتحاد شوروی را به عهده داشته‌اند. در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۶۷ یکی از باور نکردنی‌ترین مقالاتی که ممکن است در یک روزنامه به چاپ برسد، صفحه اول روزنامه تشکیلات محارم، نیویورک تایمز، را مزین ساخت. در این مقاله تحت عنوان «ایتون به راکفلرها می‌پیوندد تا به تجارت با کمونیست‌ها شتاب بیشتری ببخشد» آمده است:

> اتحادی از خداوندان ثروت که وال استریت را در شرق با غرب میانه[3] امریکا مرتبط می‌سازد در صدد برآمده است تا میان جهان آزاد و کشورهای کمونیستی اروپا پل‌های اقتصادی برقرار سازد.
>
> «شرکت سهامی بین‌المللی اقتصاد پایه»، متعلق به برادران راکفلر و «شرکت بین‌المللی برج»[4]، به ریاست سایروس اس. ایتون پسر[5]، سوداگر پول در شهر کلیولند[6] [از ایالت اهایو،م.] در نظر دارند برای ترویج مناسبات بازرگانی با کشورهای پشت پرده آهنین[7] منجمله اتحاد شوروی، با یکدیگر همکاری کنند...

شرکت CFR مشترکاً توسط ریچارد آلدریچ، نوه همان نلسون آلدریچ توطئه‌گر معروف در قضیه تأسیس فدرال رزرو و رادمن راکفلر[8]، عضو و پسر

---

1. Equip
2. By Proxy
3. Midwest
4. Tower International, Inc
5. Cyrus S. Eaton, Jr.
6. Cleveland
7. Iron Curtain Countries
8. Rodman Rockefeller

(c) ketabton.com: The Digital Library

راکفلر معروف اداره می‌شود. شرکت آی.بی.ای. سی[1] در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۶۹ اعلام نمود که بانک «ان. ام. روچیلد و پسران»[2] در لندن به جمع شرکای این شرکت پیوسته است.

سایروس ایتون پسر، فرزند همان سایروس ایتون مشهور به «طرفدار شوروی»[3] است که شغل خود را از مقام منشی‌گری جان دی. راکفلر آغاز نمود. عقیده بر این است که صعود ایتون به مدارج رفیع قدرت مالی به علت حمایت‌های مربی خردمندش بوده است. موافقت نامه منعقده بین شرکت بین‌المللی برج (تاور) و شرکت IBEC در واقع یک اتحاد دیرینه است. هر چند نام ایتون در فهرست اسامی اعضای شورای روابط خارجی به چشم نمی‌خورد، اما «کمیته ریس»[4] که در سال ۱۵۳ از طرف کنگره امریکا مأمور شد تا به امور بنیادها رسیدگی کند، پی برد که آقای ایتون یکی از اعضای سری این شورا است.

از جمله اقلام «غیر استراتژیک» که محور[5] راکفلر- ایتون می‌خواهد برای کمونیست‌ها بسازد، ده کارخانه تولید محصولات کائوچویی، منجمله دو کارخانه کائوچوی مصنوعی، به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار است. آقای ایتون در همان مقاله روزنامه نیویورک تایمز توضیح می‌دهد که «آنها [شوروی‌ها، م.] سرگرم تأسیس کارخانه‌های اتومبیل‌سازی هستند و می‌دانند که ناگزیرند کارخانه‌های لاستیک‌سازی هم داشته باشند.» در دوران ریاست جمهوری نیکسون که، بر خلاف کلیه وعده‌های انتخاباتی[6]، حجم تجارت با کمونیست‌ها را ده برابر ساخته است، شرکت‌های امریکایی سرگرم احداث بزرگ‌ترین کارخانه کامیون‌سازی جهان برای کمونیست‌ها هستند. کامیون برای تقویت ماشین جنگی یک کشور ضرورت دارد و کارخانه‌های کامیون‌سازی را می‌توان به کارخانه‌های تولید تانک مبدل ساخت، هم چنان

---

1. IBEC
2. N. MRothschild & Sons
3. Pro-Soviet
4. Reece Committee
5. Axis
6. Campaign Promises

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در خلال جنگ جهانی دوم عملی گردید. ایالات متحده تسهیلات لازم جهت تولید کامیون و لاستیک (یا زنجیر تانک) را در اختیار شوروی‌ها می‌گذارد تا به کمک آنها به پیش بروند.

به علاوه، راکفلرها و ایتون‌ها مشغول احداث یک کارخانه آلومینیوم سازی به ارزش ۵۰ میلیون دلار برای کمونیست‌ها هستند. بر طبق دکترین (اصول)[1] جانسون- نیکسون، آلومینیم که در ساخت هواپیماهای جت به کار می‌رود، یک کالای «غیراستراتژیک» به حساب می‌آید.

حتی از همه اینها باور نکردنی‌تر افشای مطالب زیر در همان شماره نیویورک تایمز است:

> ماه گذشته شرکت بین‌المللی تاور با لایسنسینتورگ[2]، یعنی «سازمان ثبت اختراعات و پروانه‌ها»ی[3] شوروی، یک موافقت‌نامه موقت منعقد نمود که قراردادهای حق اختراعات و پروانه‌های مربوط به آینده را نیز دربر می‌گیرد آقای ایتون می‌گوید روس‌ها تاکنون امور خرید و فروش پروانه‌ها و حق اختراعات را به «شرکت سهامی تجارتی آمتورگ»[4]، آژانس رسمی شوروی در امریکا جهت انجام امور بازرگانی امریکا- شوروی واگذار می‌گردند.

این بدان معناست که راکفلرها و ایتون‌ها در امر انتقال امکانات تکنولوژیکی امریکا به کشور به اصطلاح دشمن آبَر- ثروتمندان، اتحاد شوروی، صاحب یک حق انحصار کامل هستند. به نوشته همان شماره روزنامه نیویورک تایمز:

> آقای ایتون اعتراف نمود که نمایندگان شرکت آمتورگ در اینجا

---

1. Doctrine
2. Licensintorg
3. Paternt and Licensing Organization
4. Amtorg Trading Corporation

(c) ketabton.com: The Digital Library

[امریکا ،م.] برای ترتیب دادن موافقت نامه‌های مربوط به کسب اجازه استفاده از پروانه‌های شرکت‌های امریکایی با مشکلاتی مواجه بودند. وی گفت: «می‌توان به خوبی مجسم ساخت که برای یک فرد روسی تقریباً غیرممکن است مستقیماً به بخش تحقیقات یک شرکت فضایی امریکایی[1] مراجعه کند و بخواهد ترتیبی برای خرید پروانه بدهد.»

با خواندن این مقاله، هر امریکایی وفادار و صدیق مسلماً به خود خواهد گفت: «خوب، من از خدا می‌خواهم که شوروی‌ها نتوانند مستقیماً به کارخانه‌های دفاعی[2]مان بروند و پروانه خریداری کنند.» ولی راکفلرها و ایتون‌ها این مشکل را برای کمونیست‌ها حل کرده‌اند. با موافقت نامه‌های جدید، شرکت‌های امریکایی به جای معامله مستقیم با یک نمایندگی رسمی حکومت شوروی از این پس با راکفلرها طرف معامله خواهند بود. در این احوال تقریباً ۵۰۰۰۰ امریکایی در ویتنام جان خود را از دست می‌دهند که بسیاری از آنان با همان سلاح‌هایی کشته شده‌اند که راکفلرها به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم در اختیار دشمنان قسم خورده ما قرار داده‌اند. از لحاظ جنبه‌های فنی قضیه تنها یک چیز کم است تا این تجارت مرگ راکفلرها به عنوان خیانت[3] قابل تعقیب[4] باشد و آن این است که دار و دسته راکفلرها به سرزمین ما رسماً اعلان جنگ بدهند!

پس بدین منوال راکفلرها با خرید امتیاز پروانه‌های امریکایی برای کمونیست‌ها در واقع مسئولیت امور توسعه و تحقیقات ماشین نظامی شوروی را تقبل کرده‌اند تا شوروی‌ها با خیال راحت بتوانند کشفیات علمی امریکایی را به صورت انبوه تولید کنند[5]. انتقال چنین دانشی حتی از فروش خود سلاح‌های نظامی نیز بهتر است. دست یابی به یک کشف و اختراع جدید که ممکن است برای یک شرکت امریکایی یک یا حتی چند دهه طول

1.American Aerospace Company
2. Defense Plants
3. Treason
4. Actionable
5. Mass Produce

(c) ketabton.com: The Digital Library



نلسون راکفلر (سمت چپ) از خروشچف (سمت راست)،
معروف به «قصاب بوداپست»، استقبال می‌کند.



خروشچف (سمت راست) از سایروس اتیون،
کارخانه‌دار میلیاردر و طرفدار کمونیسم، در کاخ کرملین استقبال می‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کشیده باشد با یک معامله خیلی ساده یک جا در اختیار کمونیست‌ها قرار می‌گیرد. آیا هیچ معنی دارد که سالانه ۷۵ میلیارد دلار در راه هزینه‌های دفاع ملی[1] خود صرف کنیم و از آن طرف هم امکانات جنگ افروزی دشمن قسم خورده خود را افزایش دهیم؟ برای راکفلر و محارم قطعاً معنی دارد.

جون راکفلرها قراردادهایی منعقد ساخته‌اند تا استفاده از پروانه‌های امریکایی را برای شوروی‌ها ترتیب بدهند، با هر تعریف در هر قاموس بشری آنها عمال کمونیست‌ها به حساب می‌آیند. ولی آیا دقیق‌تر نخواهد بود اگر خود کمونیست‌ها را عمال راکفلر بدانیم؟

چیزی که حاکی از این نظر ماست واقعه عجیبی است که در اکتبر ۱۹۶۴ اتفاق افتاد. آقای دیوید راکفلر، رئیس بانک چیس منهتن و رئیس هیئت مدیره شورای روابط خارجی، در آن ماه برای گذراندن مرخصی خود به اتحاد شوروی رفت. چون بخش اعظم تبلیغات کمونیستی حول این محور دور می‌زند که تمام ثروت افرادی چون دیوید را باید مصادره کرد و در میان «خلق»[2] توزیع نمود، برای وی به عنوان بزرگ‌ترین «امپریالیست» جهان، انتخاب اتحاد شوروی جهت گذراندن ایام مرخصی باید معنی و اهمیت ویژه‌ای داشته باشد. چند روز پس از بازگشت آقای راکفلر از «مرخصی»[3] خود در کرملین[4]، نیکیتا خروشچف[5] [نخست وزیر وقت ،م.] از استراحتگاه خود در سواحل دریای سیاه[6] به مسکو احضار گردید و به وی گفته شد که از کلیه سمت‌هایش بر کنار شده است. چقدر عجیب! تا آن جا که همه جهان می‌دانست، خروشچف دیکتاتور مطلق‌العنان حکومت شوروی بود و از همه مهمتر در مقام ریاست حزب کمونیست و با استفاده از شبکه‌های گسترده آن بر سرتاسر خاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حکومت می‌راند. چه کسی قدرت دارد چنین فردی را که علی‌الظاهر دیکتاتور مطلق است از کار برکنار سازد؟ آیا دیوید راکفلر بدین خاطر به اتحاد شوروی مسافرت نمود تا

---

1. National Defense
2. The Peopel
3. Vacation
4. Kremlin
5. Nikita Khrushchev
6. Black Sea

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از مستخدمین خود را برکنار سازد؟ واضح است که مقام نخست وزیر[1] در اتحاد شوروی صرفاً یک مقام تشریفاتی[2] است و قدرت حقیقی در جای دیگری قرار دارد. این «جای دیگر» شاید نیویورک باشد.

ظرف پنج دهه گذشته کمونیست‌ها تبلیغات خود را بر اساس این موضوع[3] پی‌ریزی کرده‌اند که می‌خواهند راکفلرها و ابر- ثروتمندان دیگر را به کلی نابود سازند. مع ذالک، راکفلرها ظرف همین پنج دهه گذشته در پی‌ریزی و توسعه قدرت شوروی‌ها شرکت داشته‌اند. از ما می‌خواهند باور کنیم صاحبان کارتل‌های[4] بین‌المللی از روی حماقت یا حرص و آز دست به چنین کارهایی زده‌اند. آیا این حرف هیچ معنا و مفهومی دارد؟ شما قضاوت کنید: اگر یک فرد جانی را ببینید که طول و عرض خیابان‌ها را زیر پا می‌گذارد و در همان حال از مغز سر[5] فریاد می‌زند که به محض دست یابی به یک اسلحه، فلانی را خواهد کشت و شما هم کشف می‌کنید که خود فلانی مخفیانه اسلحه در اختیار این جانی قرار می‌دهد، در این صورت تنها یکی از دو حالت زیر باید درست باشد؛ یا فلانی آدم احمقی است یا خود این عربده‌کشی‌ها صرفاً نوعی «صحنه‌سازی»[6] است و خود آن جانی برای همان فلانی کار می‌کند. ولی باید بدانید که راکفلرها آدم‌های احمقی نیستند.

در حالی که دیوید راکفلر قطب مالی دودمان[7] راکفلر را می‌چرخاند، نلسون راکفلر هم قطب سیاسی[8] آن را اداره می‌کند، نلسون دوست دارد رئیس جمهور ایالات متحده بشود. ولی از بخت بد، اکثریت عظیمی از افراد محلی در حزب خودش هم او را قبول ندارند. اگر رئیس جمهور شدن امکان‌پذیر نباشد، پس از آن بهترین مقام داشتن کنترل بر رئیس جمهور است. مردم انتظار دارند نلسون راکفلر و ریچارد نیکسون رقبای سرسخت یکدیگر باشند، اما این رقابت مانع از آن نیست که راکفلر بر آقای نیکسون سلطه

---

1. Premier
2. Figurehead
3. Theme
4. Cartelists
5. At The Top of His Head
6. (Showbiz)
7. Dynasty
8. Political End

(c) ketabton.com: The Digital Library

نداشته باشد. وقتی آقای نیکسون و آقای راکفلر برای کسب مقام نامزدی ریاست جمهوری از طرف حزب جمهوری‌خواه در سال ۱۹۶۸ با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند، آقای راکفلر بالطبع ترجیح می‌داد در این مسابقه پیروز شود، اما صرف نظر از این که چه کسی پیروز می‌شد، نهایتاً آقای راکفلر می‌بایست بالاترین مقام در این سرزمین را کنترل می‌نمود.

حتماً به خاطر دارید که درست در بحبوحه تدوین برنامه انتخاباتی حزب جمهوری‌خواه در سال ۱۹۶۰، ناگهان آقای نیکسون شهر شیکاگو را به قصد نیویورک ترک نمود تا با نلسون راکفلر ملاقات کند. سناتور باری گلد- واتر[1] این ملاقات را «مونیخ حزب جمهوری‌خواه» نامیده است. هیچ دلیل سیاسی وجود نداشت آقای نیکسون را ناگزیر سازد که به پابوسی آقای راکفلر برود، چرا که کلیه اعضای کنوانسیون حزب جمهوری‌خواه در شیکاگو را با خود همراه ساخته بود. روزنامه **شیکاگو تریبیون**[2] در این باره نوشت عمل آقای نیکسون درست مثل این بود که طرف برنده خود را تسلیم طرف بازنده کند.

تئودور وایت در کتاب خود تحت عنوان ساختن رئیس جمهور[3] می‌نویسد: آقای نیکسون کلیه شرایط راکفلر را برای انجام این ملاقات پذیرفت. از جمله شرایط ملاقات این بود که:

> نیکسون شخصاً به راکفلر تلفن کند و از وی درخواست ملاقات نماید؛ محل ملاقاتشان در اقامت گاه راکفلر باشد...؛ ملاقاتشان سری باشد و انجام آن بعداً از طریق یک بیانیه مطبوعاتی از طرف راکفلر، نه نیکسون اعلام گردد؛ به‌طور واضح اعلام شود که این ملاقات به درخواست معاون رئیس جمهوری انجام شده است؛ بیانیه محصول این ملاقات، طولانی، مفصل و جامع باشد، نه به صورت یک بیانیه خلاصه.

---

1. Barry Gold-water 2. Chicago Tribune
3. Theodore White, *The Making of the President,* 1960

(c) ketabton.com: The Digital Library

این ملاقات سرانجام به یک محصول افتضاح آور تحت عنوان «معاهده خیابان پنجم»[1] منتهی گردید که در آن برنامه حزب جمهوری‌خواه جای خود را تماماً به طرح‌های سوسیالیستی آقای راکفلر داد. روزنامه وال استریت ژورنال در شماره ۲۵ ژوئیه ۱۹۶۰ می‌نویسد:

... باند کوچک محافظه‌کاران با این معاهده به کلی از میدان جارو شده‌اند... چهارده اصل معاهده در واقع اصولی به غایت لیبرال هستند؛ این اصول توافق بر سر برنامه‌ای را نشان می‌دهند که از بسیاری جهات منطبق با برنامه حزب دموکرات است و با آن چیزهایی که محافظه‌کاران خیال می‌کنند حزب جمهوری‌خواه باید از آنها دفاع کند بسیار فاصله دارند...

تئودور وایت نیز ملاقات راکفلر- نیکسون و معاهده منعقده بین این دو را چنین توصیف کرده است:

یورش چهار ساله لیبرال‌ها به معتمدین حزب جمهوری‌خواه هرگز به قدر معاهده خیابان پنجم عریان و آشکار نبوده است. این معتمدین هر چند افتخار از خدمات گذشته خود به کمیته‌های تدوین برنامه حزبی در کنوانسیون حزب جمهوری‌خواه به همراه آورده بودند یک شبه از کف دادند. یک ملاقات شبانه این دو نفر در اقامت گاه مجلل یک میلیونر در ساحل رودخانه هودسن [شهر نیویورک ،م.]. در فاصله هشت صد و سی مایلی محل برگزاری کنوانسیون در شهر شیکاگو، کلیه تصمیمات آن معتمدین حزبی را به باد داد. پس از این ملاقات، کلیه نمایندگان آن کنوانسیون در چشم مردم جهان به گروهی دلقک تبدیل گردیدند.

1. Compact of Fifth Avenue

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماجرای کامل پشت پرده آن ملاقات شبانه در اقامت‌گاه راکفلر بدون شک هرگز برملا نخواهد شد. تنها در سایه حوادث بعدی است که می‌توان درباره آن به حدس و گمان پرداخت. اما یک چیز به خوبی واضح است و آن این است که از آن زمان به بعد آقای نیکسون در مدار راکفلر قرار گرفت.

آقای نیکسون پس از شکست در انتخابات کندی، برخلاف میل خود و بنا به درخواست (یا دستور) راکفلر در انتخابات فرمانداری[1] ایالت کالیفرنیا شرکت نمود و شکست خورد. (برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب **ریچارد نیکسون: مردی در زیر نقاب**[2] تألیف همین نویسنده مراجعه کنید.) پس از شکست در انتخابات فرماندار ایالت کالیفرنیا در سال ۱۹۶۲ برای همه نیکسون دیگر به زباله‌دان سیاسی[3] تعلق داشت. وی از شغل خود به عنوان وکیل دعاوی[4] در کالیفرنیا دست کشید و به نیویورک رفت. در آنجا در یکی از آپارتمان‌های ساختمانی که متعلق به نلسون راکفلر بود با اجاره ۱۰۰۰۰۰ دلار در سال در همسایگی راکفلر، همان مردی که علی‌الظاهر دشمن خونی وی محسوب می‌شد، مستقر گردید. سپس آقای نیکسون در دفتر حقوقی[5] جان میچل[6]، وکیل خصوصی آقای راکفلر مشغول به کار شد و در شش سال بعد اوقات خود را اکثراً به مسافرت در امریکا و سایر کشورهای جهان گذرانید؛ ابتدا شهرت سیاسی خود را از نو پی‌ریزی کرد و سپس مبارزه‌ای را جهت کسب مقام نامزدی حزب جمهوری‌خواه برای انتخابات سال ۱۹۶۸ آغاز نمود. در همین احوال، طبق صورت حساب‌های مالی خودش درآمد خالص وی به چندین برابر رسید و کاملاً ثروتمند شد. نلسون راکفلر (و همکاران وی از تشکیلات لیبرال در شرق امریکا) با صحنه‌سازی و اتخاذ یک موضع به ظاهر مخالف در برابر نیکسون وی را چنان جلوه دادند که با ذائقه محافظه‌کاران سازگار باشد. راکفلر و دار و دسته‌اش بدین ترتیب آقای

---

1. Gubernatorial
2. *Richard Nixon:* The Man Behind The Mask
3. Political Trash
4. Attorney
5. Law Firm
6. John Mitchell

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیکسون را از نسیان سیاسی[1] خارج ساختند و بر مسند ریاست جمهوری ایالات متحده نشانیدند. آیا به جا نیست تصور کنیم که آقای نیکسون، مرد به غایت جاه‌طلبی که در شغل خود تا نازل‌ترین درجه سقوط کرده بود ناگزیر دست به یک معامله سیاسی زد تا به آرزوی نهایی خود برسد؟ آیا خدمات لیبرال‌های وابسته به تشکیلات در شرق امریکا برای رسانیدن آقای نیکسون به مقام ریاست جمهوری دیون بسیار عظیم سیاسی به همراه نداشته است؟

وقتی نیکسون از ریاست جمهوری استعفا داد و واشنگتن را ترک می‌کرد، به ادعای خودش چیزی بیشتر از یک ماشین سواری الدزموبیل، یک پالتو معمولی همسرش و یک مستمری ماهانه دولتی نداشت. از زمانی که به کارهای وکالت اشتغال داشت، درآمد سالانه وی معادل ۲۰۰۰۰۰ دلار بود که بیشتر از نصف آن برای اجاره بهای آپارتمان راکی [نلسون راکفلر،م.] پرداخت می‌شد. با نزدیک شدن سال انتخابات ۱۹۶۸، وی درآمد سالانه خود را معادل ۵۱۵۸۳۰ دلار گزارش داده بود و این در حالی است که سهم درآمدش از دفتر حقوقی را حدود ۴۵۰۰۰ دلار به حساب آورده بود. البته، چون آقای نیکسون مردی است کم خرج و صرفه جو، ممکن است ایشان پول‌های لازم برای سرمایه‌گذاری‌های خود را که سود خالصی معادل ۸۵۸۱۹۰ دلار در پی داشت، به تدریج با پس انداز کردن چند سکه روزانه در قلک خود به دست آورده باشد و شاید هم حل مشکلات فقر مالی آقای نیکسون قسمتی از معامله ایشان با راکفلر و محارم باشد. به هر حال واضح است که آقای رئیس جمهور [نیکسون،م.] فرد آزادی نیست.

اکثر ناظران سیاسی معتقدند که آقای جان میچل، وزیر دادگستری[2]، قدرتمندترین فرد دولت نیکسون در امور سیاست‌های داخلی که قبلاً شریک نیکسون در دفتر حقوقی بوده است، مدیریت ستاد انتخاباتی وی را در سال ۱۹۶۸ به عهده داشت و می‌گویند که در انتخابات سال ۱۹۷۲ نیز در همین

---

1. Political Oblivion 2. Attorney General

(c) ketabton.com: The Digital Library

سمت انجام وظیفه خواهد کرد. نشریه وال استریت ژورنال در شماره ۱۷ ژانویه ۱۹۶۹ خود فاش ساخت که میچل وکیل خصوصی راکی [راکفلر،م.] بوده است. نقاشان تشکیلات در رسانه‌های گروهی از آقای میچل تصویر یک محافظه‌کار پلیس‌مآب و خشن ساخته‌اند؛ چنین پیداست که میچل در واقع یکی دیگر از عمال راکفلر است.

ریچارد نیکسون با برنامه‌ای به ریاست جمهوری انتخاب گردید که وعده می‌داد عقب نشینی امریکا در برابر کمونیسم بین‌الملل را متوقف سازد. مع‌ذالک وی هنری کیسینجر را که موضعی درست مخالف با کلیه وعده‌های انتخاباتی‌اش دارد، به مقامی برگزیده است که عملاً در ردیف معاونت ریاست جمهوری است. پس آیا تعجب آور است که آقای نیکسون درست برعکس کلیه وعده‌های انتخاباتی خود در سال ۱۹۶۸ عمل کرده است؟

چطور شد که آقای نیکسون به ظاهر محافظه‌کار افراطی یک فرد مافوق لیبرال[1] را به عنوان مشاور شماره یک خود در امور خارجی برگزید؟ مجله تایم به ما می‌گوید که آقای نیکسون کیسینجر را در یک مهمانی که توسط آقای کلر بوت لوس[2] به مناسبت تعطیلات کریسمس ۱۹۶۷ ترتیب داده شده بود برای نخستین بار ملاقات کرد. آقای نیکسون ظاهراً چنان تحت تأثیر حاضر جوابی‌های[3] دکتر کیسینجر در آن مهمانی قرار گرفته بود که بعدها وی را به برجسته‌ترین مقام در دولت خود منصوب نمود. آقای نیکسون باید آدم احمقی باشد تا به همین سادگی دست به چنین اقدامی بزند و آقای نیکسون هم آدم احمقی نیست. انتصاب دکتر کیسینجر به آن مقام از جانب نلسون راکفلر ترتیب داده شد. (ر.ک. نشریه دزرت نیوز[4]، شهر سالت لیک سیتی[5]، شماره ۲۲ مارس ۱۹۷۰) کیسینجر مدت پنج سال به عنوان مشاور خصوصی راکفلر در امور خارجی انجام وظیفه کرده بود و در زمان انتصابش به سمت مشاور نیکسون در امور خارجی یکی از اعضای رسمی و حقوق بگیر در

---

1. Ultera-Liberal
2. Clare Boothe Luce
3. Repartee
4. Desert News
5. Salt Lake City

(c) ketabton.com: The Digital Library

شورای روابط خارجی بود.

این چرخش سیاسی عجیب نیکسون با تحسین آقای لیندن ب. جانسون مواجه گردید. روزنامه واشنگتن استار[1] در شماره ۱ دسامبر ۱۹۷۱ خود از قول وی می‌نویسد:

لیندن ب. جانسون رئیس جمهور پیشین اعتراف می‌کند که ریچارد نیکسون، به عنوان یک رئیس جمهور جمهوری‌خواه، توانسته است به موفقیت‌هایی دست یابد که از قدرت یک رئیس جمهور دموکرات خارج است....

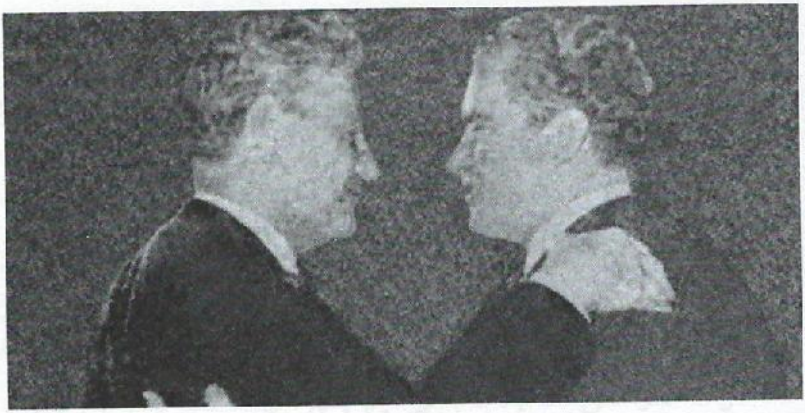
وی در خلال یک مصاحبه تازه اضافه نمود: «اگر من مسئول اخراج تایوان[2] از سازمان ملل می‌بودم، یا اگر من قانون عمومی کنترل قیمت‌ها و دست مزدها را بر این سرزمین تحمیل کرده بودم، هیاهو و جنجال عظیمی در امریکا بر پا می‌شد.»

وی با یک لحن تحسین‌آمیز گفت: «اگر من، یا ترومن، یا همفری یا هر دموکرات دیگری سعی در انجام چنین کاری می‌داشت با کمال بی‌رحمی مورد حمله قرار می‌گرفت، اما نیکسون آن را انجام داد و آب هم از آب تکان نخورد.»

---

1. Washington Star 2. Taiwan

(c) ketabton.com: The Digital Library



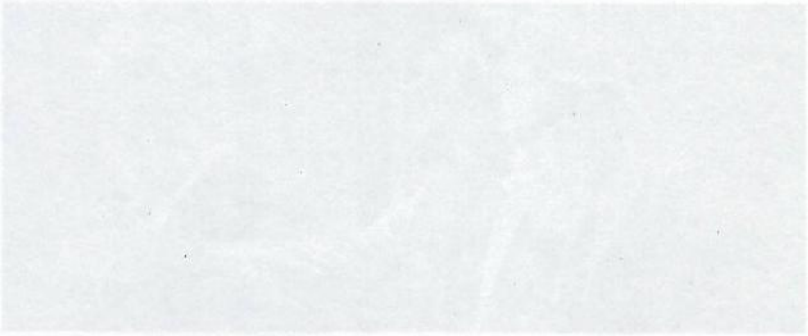
نلسون راکفلر (سمت چپ) و ریچارد نیکسون (سمت راست) دشمنان دیرینه، یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند.



نلسون راکفلر (سمت چپ) ارباب بزرگ، با دو مستخدم خود، پرزیدنت نیکسون (وسط) و هنری کیسینجر، مشاور رئیس جمهوز در سیاست خارجی، سه یار دیرین در شورای روابط خارجی.

(c) ketabton.com: The Digital Library





(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل هفتم

فشار از بالا و فشار از پایین

هنرمندان رسمی تشکیلات با ترسیم چهره‌ای محافظه‌کار از ریچارد نیکسون واقعاً شاهکاری حیرت‌انگیز به وجود آورده‌اند. اما متأسفانه، این تصویر بیست سال از زمان خود عقب است. سناتور بسیار لیبرال آقای هیو- اسکات روزی در مصاحبه با یک خبرنگار فخر می‌فروخت که «[لیبرال‌ها] عمل می‌کنند و محافظه‌کاران شعار می‌دهند.» اگر ریچارد نیکسون به عنوان یکی از لیبرال‌های دار و دسته راکفلر در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده بود هرگز نمی‌توانست به پیروزی برسد، اما با اداره یک دولت لیبرال می‌تواند در کارهای خود موفق باشد. موفقیت نیکسون بدین خاطر است که صحنه پردازان رسانه‌های گروهی نمی خواهند توجه مردم را به ماهیت واقعی دولت وی جلب کنند. اما استوارت آلسوپ[1] مقاله‌نویس روزنامه‌ها در یکی از مقالات خود برای خوانندگانی که لیبرال‌ها را تأیید می‌کنند، ماهیت واقعی نیکسون را افشا می‌سازد. آلسوپ مدعی است اگر لیبرال‌ها به جای توجه به نقش گذشته نیکسون اعمال وی را ملاک قضاوت خود قرار می‌دادند نظرشان نسبت به او کاملاً متفاوت می‌بود. تنها کافی است عکس‌العمل ناخود آگاه‌شان در برابر اسم «نیکسون» از بین برود تا پی ببرند که ایشان چقدر به

---

1. Stewart Alsop

(c) ketabton.com: The Digital Library

قطب چپ نزدیک است. بنابراین، آلسوپ در مقاله خود عنوان فرضی «پرزیدنت لیبرال» را به جای «پرزیدنت نیکسون» به کار برده است تا از آن عکس‌العمل ناخود آگاه لیبرال‌ها جلوگیری کرده باشد. وی در این مقاله می‌نویسد:

... اگر پرزیدنت لیبرال واقعاً در کاخ سفید می‌بود، تجسم عکس‌العمل‌های گوناگون نسبت به برنامه‌های وی به هیچ وجه مشکل نبود. محافظه‌کاران پرزیدنت لیبرال را به خاطر خروج غیر منتظره از ویتنام، تضعیف بنیه دفاعی امریکا، اقدامات غیر مسئولانه در زمینه مالی و گسترش فزاینده سوسیالیسم مورد حمله قرار می‌دادند. ولی همین چهار سیاست رئیس جمهور که بر شمردیم مراتب تحسین و سپاس فراوان لیبرال‌ها را بر می‌انگیخت...
برعکس، حالا می‌بینیم لیبرال‌ها رئیس جمهور را به باد ناسزا گرفته‌اند و محافظه‌کاران با افسردگی سکوت اختیار کرده‌اند. به این ترتیب، به خاطر «این همه موفقیت‌های اصیل» از دولت «قدردانی چندانی» به عمل نمی‌آید. ولی پاره‌ای دلایل خاص وجود دارد... که چرا اوضاع بدین صورت درآمده است.

آلسوپ کمی بعد در همین مقاله توضیح می‌دهد که نیکسون چگونه با کسب شهرت به عنوان دشمن دموکرات‌های لیبرال به راحتی می‌توانند برنامه‌های خود آنها را عملی سازد:

از یک لحاظ بین رئیس جمهور و دشمنان طبیعی‌اش نوعی توطئه پنهانی برقرار شده است تا این واقعیت را که برنامه اساسی وی، منهای حشو و زواید و شعارهای آن دقیقاً با همان برنامه دموکرات‌های لیبرال تطابق دارد، از انظار مخفی نگه دارند. ریچارد نیکسون نخستین سیاستمدار حرفه‌ای و «جمهوری‌خواه واقعی» است که ظرف ۴۰ سال

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخیر به مقام ریاست جمهوری انتخاب شده است. لذا به نفع لیبرال‌ها نیست که ابتکارات لیبرالی را به حساب چنین رئیس جمهوری منظور نمایند. همچنین، به نفع رئیس جمهور هم نیست که با اشاعه این فکر که وی اصولاً «جمهوری‌خواه واقعی نیست بلکه یک لیبرال دموکرات است، پایگاه محافظه‌کاری خود را در میان مردم به خطر بیاندازد...

از این گونه ابهام کاری متقابل که از همین نفع متقابل ناشی می‌گردد نمونه‌های فراوانی را می‌توان به دست داد. مثلاً بیرون کشیدن نیم میلیون سرباز از ویتنام بزرگ‌ترین عقب نشینی کاملاً آشکار در تاریخ امریکا است. اما رئیس جمهور طوری حرف می‌زند که گویی این اقدام نوعی پیشرفت پرشکوهی است که مطمئناً «صلح جاودانی و عادلانه» را تضمین خواهد کرد. وقتی رئیس جمهور- مثل هر فرمانده‌ای که دستور عقب نشینی می‌دهد- به اقدامات تخریبی دست می‌زند تا ته مانده قوای رو به زوال خود را حفظ کند، لیبرال‌ها نعره سر می‌دهند که او در «تعقیب سراب پیروزی نظامی» است.

... وقتی رئیس جمهور تندتر از هر زمان دیگر در بیست و پنج سال اخیر قدرت واقعی نظامی امریکا را کاهش می‌دهد، لیبرال‌ها تحت عنوان عدم «تنظیم اولویت‌ها» بر وی می‌تازند. رئیس جمهور در شعارهای خود در مورد داشتن یک «قدرت دفاعی قوی» نیز همان نقش را بازی می‌کند. نتیجه این لفاظی‌ها و شعار دادن‌ها این است که چنان چه کنت گالبریت اخیراً گفته است «اکثر مردم و چه بسا اکثر اعضای کنگره تصور می‌کنند که دولت نیکسون حتی بیشتر از دموکرات‌ها به خواست‌ها و نیازهای پنتاگون [ستاد مرکزی وزارت دفاع امریکا ،م.] توجه دارد در حالی که تمام این حرف‌ها دقیقاً بر عکس حقیقت موجود است...

آلسوپ در ادامه گفتار خود با اشاره به نقش رسانه‌های گروهی در ترسیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصویری از ریچارد نیکسون برای مردم که درست بر عکس حقیقت است احتمالاً یکی از رسوایی برانگیزترین مقالات ممکن را درباره نیکسون به رشته تحریر در آورده است:

... در پیروی از این ابهام کاری متقابل یک عنصر انسانی هم به چشم می‌خورد. از دیدگاه لیبرال‌ها، خصوصاً مفسرین لیبرال که در تار و پود رسانه‌های گروهی رخنه کرده‌اند، ریچارد نیکسون یک «دکتر فل»[1] است... [«دکتر فل» عنوان قطعه شعری است که خطاب به شخص مورد نظر تنفر شاعر سروده شده است ،م.] این امر تعجب‌انگیز نیست. در گذشته‌ای نه چندان دور، ریچارد ام. نیکسون یکی از مؤثرترین- و کم محبوبیت‌ترین- افراد حرفه‌ای در میان جمهوری خواهان محافظه کار در دوران مکارتی بود.

نویسنده مقاله که خود یکی از اعضای گروه سوسیالیستی «امریکاییان طرفدار اقدام دموکراتیک» ADA است در این مورد که «نیکسون قدیم» چه نظری نسبت به «نیکسون جدید» می‌توانست ابراز کند، می‌گوید:

با توجه به سوابق گذشته به‌هیچ‌وجه مشکل نیست تجسم کنیم که آر.ام. نیکسون به خاطر «خروج ناگهانی»، «اقدامات غیر مسئولانه مالی»، «هجوم سوسیالیسم» و سایر چیزها، رهبری حمله به پرزیدنت لیبرال [نیکسون جدید ،م.] را به دست می‌گرفت. پس چه طور می‌توان باور کرد که آقای نیکسون جمهوری‌خواه و محافظه‌کار از برنامه پرزیدنت لیبرال با همان اعتقاد پرشوری دفاع کند که فرد دموکرات و لیبرالی، مثلاً مانند پرزیدنت رابرت کندی هم ممکن بود به همان صورت از آن برنامه به دفاع برخیزد؟

---

1. Dr. Fell

(c) ketabton.com: The Digital Library

آلسوپ در این مقاله چهره نیکسون واقعی را آشکار ساخته است و بدیهی است که از عمل خود نیز بسیار خشنود است. اما کسانی که به نیکسون رای داده‌اند نباید از کار خود چندان خشنود باشند. اگر آن ریچارد نیکسونی را که دوست می‌داشتند برای کسب مقام ریاست جمهوری فعالیت می‌کرد، حالا دیگر نمی‌توانید- البته اگر فردی مدعی مزاج نباشید- ریچارد نیکسونی را که رئیس جمهور است دوست داشته باشید. نیکسون و دار و دسته «میانه‌رو»اش فیل [سمبل حزب، م.] جمهوری‌خواه را به الاغی در لباس فیل مبدل ساخته‌اند. در تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۵۹ آقای نیکسون در مقام معاونت ریاست جمهوری با شعفی پیروزمندانه می‌گفت: «دولت جمهوری‌خواه کارهایی را انجام داده است که دموکرات‌ها وعده انجام‌شان را داده بودند.» از ظواهر اوضاع چنین بر می‌آید که گویی همان کارها مجدداً در دست انجام است!

اما یک سال و نیم پیش از سخنرانی بالا، آقای نیکسون نغمه دیگری را ساز کرده بود و می‌گفت:

> اگر ما چیزی جز یک نسخه بدلی و کم رنگ از همان «طرح جدید»[1] [ابتکاری روزولت در دهه ۱۹۳۰، م.] برای ارائه کردن نداریم، اگر تنها هدف ما کسب قدرت و حفظ آن است، پس حزب جمهوری‌خواه دیگر هیچ دلیلی برای ادامه حیات ندارد و باید بساط خود را برچیند.

این «طرح بازی»[2] نیکسون، چنان چه پروفسور جان کنت گالبریت استاد دانشگاه هاروارد نیز با شادمانی فراوان خاطر نشان می‌سازد، سوسیالیسم است. این «طرح بازی» نیکسون از بازی‌های اسلاف[3] وی نیز بی‌نهایت زیرکانه‌تر و خطرناک‌تر است چون به صورتی عرضه می‌شود که درست عکس ماهیت واقعی آن را نشان می‌دهد.

آقای نیکسون می‌داند که اکثر مردم امریکا از داشتن یک «دستگاه عظیم

---

1. New Deal 2. Game Plan 3. Predecessors

(c) ketabton.com: The Digital Library

دولتی»[1] وحشت دارند. نظر خواهی[2] مؤسسه گالوپ در اوت ۱۹۶۸ نشان می‌داد که ۴۶ درصد از مردم امریکا معتقدند «بزرگ‌ترین خطر برای این کشور» داشتن یک «دستگاه عظیم دولتی» است. گالوپ در ادامه گزارش خود می‌گوید:

> هر چند ایجاد یک دستگاه عظیم دولتی سالیان متمادی هدف مطلوبی برای رهبران حزب جمهوری‌خواه بوده است، اما افراد عادی[3] در احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه تقریباً هر دو به یک اندازه از گسترش اختیارات دولت فدرال خرده می‌گیرند.

با توجه به همین افکار عمومی، آقای نیکسون نیز بخش عمده‌ای از شعارهای انتخاباتی خود را متوجه حمله به «دولت بزرگ مزاحم»[4] نمود. اما دولت نیکسون اقدامات وسیعی به عمل آورده است تا اختیارات حکومت را هر چه بیشتر در «برج قدرت»[5] دولت فدرال متمرکز سازد. (ر.ک.: نمودارهای ۳و۴)

آقای نیکسون همواره از سیاست عدم تمرکز[6] دم می‌زند، اما در همان احوال با چنان سرعتی در جهت تمرکز اختیارات به پیش می‌رود که دست طرفداران این نظریه چون هوبرت همفری را از پشت بسته است. در نخستین سال زمامداریش، آقای نیکسون طرح «فدرالیسم جدید»[7] خود را اعلام نمود (که نام آن از عنوان یکی از کتاب‌های نلسون راکفلر اقتباس شده است). بخش اول «فدرالیسم جدید» شامل «برنامه کمک به خانواده»[8] است که بر خلاف وعده‌های انتخاباتی وی این برنامه قرار است امکان یک «درآمد تضمین شده سالانه» را فراهم سازد. این برنامه که براساس پیشنهادات جان گاردنر از

---

1. Big Government
2. Gallup
3. Rank and File
4. Big Daddy Government
5. Powe Pinnacle
6. Decentralization
7. New Federalism
8. Family Assistance Program

(c) ketabton.com: The Digital Library

شورای روابط خارجی و دانیل مونیهان[1] یکی از اعضای هیئت مدیره گروه سوسیالیستی «امریکاییان طرفدار اقدام دموکراتیک» ADA تهیه و تدوین گردیده است، تعداد افراد مشمول برنامه بهزیستی[2] را دو برابر خواهد ساخت و اختیارات قوه مجریه حکومت فدرال را وسیعاً افزایش خواهد داد. نشریه نیوریپابلیک، هفته نامه جناح چپ در امریکا از این پیشنهاد تحت عنوان «سوسیالیسم خزنده»[3] با شادمانی فراوان استقبال نمود.

دومین بخش عمده از «فدرالیسم جدید» رئیس جمهور «تقسیم درآمدها»[4] در میان ایالات است که برای جلب توجه مردم تحت عنوان گامی در راه عدم تمرکز اختیارات در حکومت فدرال درباره آن دست به تبلیغات زده‌اند. اما این برنامه عملاً یک نتیجه معکوس به بار خواهد آورد. کلیه درآمدها قبل از تقسیم شدن ابتدا باید از ایالات به سوی پایتخت، واشنگتن، سرازیر شوند. همان طوری که جیمز ج. کیلپتریک[5] مقاله‌نویس روزنامه‌ها اظهار می‌دارد، «... دلار فدرال همیشه لازم برای برقراری کنترل را در پی دارد...» همین که حکومت‌های محلی و ایالتی به پول‌های حکومت فدرال وابسته شدند کنترل فدرال نیز بر همه آنها برقرار خواهد شد درست همان طوری که در زمینه‌های کشاورزی و آموزش و پرورش قبلاً عملی گردید. هر گاه حکومت فدرال بخواهد بر زمینه‌ای مسلط گردد ابتدا به برقراری «سوب‌سید» یا کمک در هزینه‌های آن اقدام می‌کند. چه طور ممکن است با متمرکز ساختن سیستم وصول مالیات یک حکومت غیر متمرکز ایجاد نمود.

اما شعار آقای نیکسون تحت عنوان «قدرت در دست مردم»[6] در واقع چیزی جز «قدرت در دست رئیس جمهور» نیست.

ویلیام میلنر رئیس «کمیته طرق و وسایل» در مجلس نمایندگان طرح تقسیم درآمدها را «تله»‌ای می‌داند که «می‌تواند به صورت سلاحی عظیم بر علیه استقلال حکومت‌های محلی و ایالتی از آن بهره‌برداری نمود.» وی

---

1. Daniel Moynhan
2. Welfare
3. Creeping Socialism
4. Revenue Sharing
5. James J. Kilpatrick
6. Power To The People

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌گوید: این طرح «در جهت تمرکز حکومت به پیش می‌رود.»

اما آقای نیکسون مردی است بسیار زیرک. در پیام سالانه خود راجع به آخرین تحولات کشور در سال ۱۹۷۱ که در آن شعار کمونیستی «قدرت در دست مردم» را نیز به کار برد، آقای رئیس جمهور چنین گفت:

> ما در واشنگتن سرانجام موفق خواهیم شد حکومتی را برقرار سازیم که حقیقتاً برای مردم باشد. من خوب می‌دانم چیزی را که طلب می‌کنم این است که نه تنها قوه مجریه در واشنگتن بلکه حتی خود کنگره هم باید تغییراتی پیدا کند تا هر کدام قسمتی از اختیارات خود را از دست بدهد.

این سخنان ظاهراً معقول به نظر می‌رسد، این طور نیست؟ به عبارت ساده‌تر آقای رئیس جمهور می‌گوید: قوه مجریه پاره‌ای از اختیارات را از دست خواهد داد و کنگره هم پاره‌ای از اختیارات را از دست خواهد داد و مردم با بازگرداندن این اختیارات به خودشان قدرت بیشتری به دست خواهند آورد. درست است؟ نه خیر، درست نیست. این حرف‌ها چیزی جز چشم‌بندی[1] زبانی نیست. به دقت آقای نیکسون در جمله‌بندی پیام خود خوب توجه کنید. وی در مورد چشم پوشی «قوه مجریه در واشنگتن» از قسمتی از اختیارات خود سخن می‌گوید. اما بعداً معلوم شد که چرا آقای نیکسون عبارت زائد «در واشنگتن» را به پیام خود افزوده است؛ سه روز پس از آن پیام سالانه اعلام گردید که تمام ایالات به ده منطقه فدرال[2] تقسیم‌بندی شده‌اند. این مناطق فدرال به زودی جهت اجرای قانون کنترل دستمزدها و قیمت‌ها مورد استفاده قرار خواهند گرفت که تحقق آن تقریباً کلیه اختیارات مربوط به اقتصاد کشور را در حکومت فدرال متمرکز خواهد ساخت.

به نظر بسیاری از ناظران سیاسی[3] تکان دهنده‌ترین تحول در سال گذشته اعتراف

---

1. Sleight of Hand 2. Federal Disticts 3. Political Observers

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرزیدنت ریچارد نیکسون نزد هوارد ک. اسمیت خبرنگار معروف بود که گفت وی «اکنون از لحاظ دیدگاه اقتصاد پیرو کینز[1] است.» آقای اسمیت که از این اعتراف سخت تکان خورده بود بعدها در تفسیری گفت:

> آن [اعتراف، م.] تا حدودی شبیه این است که یک مجاهد مسیحی جنگ‌های صلیبی[2] بگوید «با توجه به جمیع جوانب، من فکر می‌کنم حق با [حضرت، م.] محمد [(ص)، م.] است».

هوارد ک. اسمیت خوب می‌دانست که چنین اظهار نظری از جانب آقای نیکسون درست در حکم[3] این است که اعلام کند «من هم اکنون یک سوسیالیست هستم.» جان مینارد کینز[4]، سوسیالیست فابیانی و اقتصاددان انگلیسی برخود می‌نازید که با نظریاتش وسایل «راحت مردم سرمایه داری»[5] را فراهم ساخته است.

در میان شاگردان انگلیسی این توطئه عموماً عقیده بر این است که جان مینارد کینز کتاب خود تحت عنوان نظریه عمومی پول و اعتبار[6] را به دستور پاره‌ای از محارم وابسته به منابع پولی بین‌المللی نوشت که وی را اجیر کردند تا یک توجیه شبه علمی برای کسر هزینه‌های دولتی سرهم‌بندی کند- درست همان طور که «جامعه رجال عادی» کارل مارکس را اجیر کردند تا جزوه بیانیه کمونیست را بنویسد. هر چه یک حکومت بیشتر در قرض فرو برود، بهره بیشتری به همین محارم قدرتمند پرداخت خواهد شد که هنری به جز «خلق کردن» پول برای خرید اوراق قرضه دولتی ندارند. در غیر این صورت، همین محارم بانکداری بین‌المللی بدون شک با کسر بودجه‌های تورم زای دولتی شدیداً به مخالفت بر می‌خاستند.

جیمز رستون[7] در مقاله‌ای به تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۷۱ فریاد برمی‌آورد که:

---

1. Keynes
2. Christian Crusader
3. Tantamount to
4. John Maynard Keynes
5. Euthanasia of Capitalism
6. General
7. James Reston

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودجه پیشنهادی نیکسون چنان پیچیده، چنان بی‌شباهت به نظریات نیکسون گذشته و چنان غیر قابل انطباق با مرام حزب جمهوری‌خواه است که با هیچ تحلیل عقلانی سازگار نیست...

بودجه پیشنهادی نیکسون بیشتر از هر بودجه دیگری در تاریخ این کشور در طرح‌ریزی‌اش فکر شده است، پیش بینی‌های رفاهی بیشتری دربر دارد و رقم کسری بزرگ‌تری را پیش بینی می‌کند.

ریچارد نیکسون در سال ۱۹۶۷ که تاره به میدان انتخابات وارد می‌شد دو مسئله را در صدر حملات تبلیغاتی خود علیه دولت وقت دموکرات قرار داده بود. نخستین مسئله تبلیغاتی وی علیه دموکرات‌ها این بود که نتوانسته‌اند در جنگ ویتنام به پیروزی برسند. دومین حربه وی نیز هزینه‌های بسیار گزاف دولتی در بودجه پیشنهادی دولت دموکرات بود. بودجه پیشنهادی پرزیدنت جانسون برای سال ۱۹۶۷ بالغ بر ۶/ ۱۵۸ میلیارد دلار می‌شد که در آن زمان یک رقم نجومی به نظر می‌رسید. آقای نیکسون در تبلیغات انتخاباتی خود مدعی بود که اگر رقمی معادل ۱۰ میلیارد دلار از این بودجه کسر نشود ایالات متحده با فاجعه مالی روبه‌رو خواهد شد. در آن زمان که فشار هزینه‌های جنگی ویتنام به مراتب سنگین‌تر از سال ۱۹۷۲ بود، آقای ریچارد نیکسون استدلال می‌نمود که بودجه سالانه ایالات متحده باید حدود ۱۵۰ میلیارد دلار باشد. اما هم اکنون آقای پرزیدنت نیکسون یک بودجه ۲۳۰ میلیارد دلاری در اختیار دارد و به علاوه قبلاً لوایحی را به کنگره فرستاده است که احتمالاً از تصویب خواهد گذشت و بودجه مالی ۱۹۷۲ (از ۱ ژانویه ۱۹۷۱ تا ۱ ژانویه ۱۹۷۲) را به مرز ۲۵۰ میلیارد دلار خواهد رسانید.

نکته اینجاست که همان شخصی که در سال ۱۹۶۸ در هیئت آقای صرفه‌جو[1] تبلیغ انتخاباتی می‌کرد در سومین سال زمامداریش مبلغی حدود ۸۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار بیشتر از آن چه که به اسلاف خود توصیه می‌نمود خرج می‌کند.

---

1. Mr. Frugal

(c) ketabton.com: The Digital Library

پاره‌ای از متخصصین از هم اکنون پیش بینی می‌کنند که آقای نیکسون در سال آینده احتمالاً بودجه‌ای معادل ۲۷۵ میلیارد دلار خواهد داشت.

این همان ریچارد نیکسونی است که در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۶۸ در شهر دالاس علناً می‌گفت «امریکا نمی‌تواند فردی چون هوبرت همفری را به مدت چهار سال در کاخ سفید تحمل کند» چرا که به ادعای نیکسون وی از برنامه‌هایی دفاع می‌نمود که «هزینه‌های ناشی از آن ملت امریکا را به ورطه ورشکستگی خواهد نشاند.» ریچارد نیکسون در آن سال که نامزد احراز مقام ریاست جمهوری بود دولت پرزیدنت جانسون را به خاطر این که نتوانسته است «کسر بودجه[1] را که علت اصلی تورم کنونی ماست کاهش دهد» سخت مورد حمله و انتقاد قرار می‌داد. وی می‌گفت: «کسری‌های بودجه[2] در بطن[3] مشکلات ما قرار دارند.» او به سهم خود هر گونه «افزایش گسترده» در هزینه‌های دولت فدرال را محکوم می‌کرد و می‌گفت: «این اقدام به منزله تجویز تورم بیشتر خواهد بود. همچنین معتقدم به مثابه نسخه‌ای است برای فاجعه اقتصادی.»

در حالی که پنج سال طول کشید تا پرزیدنت جانسون یک کسری ۵۵ میلیارد دلار به بار آورد، سناتور هاری برد[4] می‌گوید کسری بودجه سه سال اول زمامداری نیکسون دست کم به ۸۸ میلیارد دلار بالغ خواهد شد. صاحب‌نظران کنگره از هم اکنون پیش بینی می‌کنند کسر بودجه ریچارد نیکسون فقط در همین دوره چهارده ساله زمامداریش ممکن است حتی به ۱۲۴ میلیارد دلار نیز برسد. برای مهار تورم، آقای نیکسون فعلاً کنترل دستمزدها و قیمت‌ها را بر قرار کرده است. اکثر مردم امریکا نیز که از کاهش روزافزون قدرت خرید[5] حقوق‌های ماهیانه خود به تنگ آمده‌اند از قانون جدید وسیعاً استقبال کرده‌اند.

---

1. Deficit Spending
2. Budget Deficits
3. Heart
4. Harry Byrd
5. Purchasing Power

(c) ketabton.com: The Digital Library

این تورمی که در طلیعه دهه ۱۹۷۰ با آن مواجه هستیم از کسر بودجه‌های سنگین دهه ۱۹۶۰ سرچشمه گرفته است. در آن دهه هزینه‌های دولت فدرال ۵۷ میلیارد دلار بیشتر از درآمدهای آن بود. همین کسری‌ها باعث گردید تا قیمت‌ها در ظرف یک دهه به میزان ۲۵ درصد بالا بروند.

اما این استقبال بدین خاطر است که اکثر مردم از علل واقعی تورم آگاهی ندارند و مسلماً منظره‌پردازان وابسته به تشکیلات حقیقت قضیه را هرگز برای آنها تشریح نخواهند کرد. حقیقت این است که بین تورم و افزایش دائمی دستمزدها و قیمت‌ها تفاوت زیادی وجود دارد. وقتی دولت با کسری مواجه است معادل همان مبلغ کسری بودجه اسکناس تازه منتشر می‌کند. همین تزریق پول تازه به پیکر اقتصاد کشور دستمزدها و قیمت‌ها را بالا می‌برد. فهم این نکته هنگامی آسان خواهد شد که اقتصاد ما را به صورت یک مزایده عظیم در ذهن خود مجسم کنید. در هر مزایده، هرگاه پیشنهاد دهندگان[1] پول بیشتر به دست آورند از همان پول برای بالا بردن قیمت‌ها استفاده خواهند کرد. علت تورم در واقع همین افزایش عرضه پول[2] به پیکر اقتصاد کشور است. این افزایش در عرضه پول موجب بالا رفتن دستمزدها و قیمت‌ها می‌گردد که به غلط آن را تورم[3] نامیده‌اند. اگر عرضه پول افزایش نیابد تا بدان وسیله بتوان پول بیشتری برای دستمزدها و قیمت‌ها پرداخت نمود، دستمزدها و قیمت‌ها افزایش نخواهند یافت. این اصلاً یک معادله پیچیده اقتصادی نیست بلکه یک معادله ساده فیزیکی است. یک بطری یک کیلویی را با نیم کیلو شیر نمی‌توان پر کرد. اگر ادعا کنیم بالا رفتن دستمزدها و قیمت‌ها تورم ایجاد خواهد کرد درست مثل این است که بگوییم خیابان‌های تر علت نزول باران است. آقای نیکسون، برخلاف اکثریت عظیمی از توده مردم امریکا از علل واقعی «تورم» آگاه است. وی در ۲۷ ژانویه ۱۹۷۰ علل

---

1. Bjdders 2. Supply of Money 3. Inflation

(c) ketabton.com: The Digital Library

تورم را به وضوح تشریح کرده است و می‌گوید:

محافل تجاری تقصیر «تورم» را به گردن اتحادیه‌ها[1] می‌اندازند، اتحادیه‌ها نیز تقصیر «تورم» را به گردن محافل تجاری می‌اندازند، اما واقعیت این است که فقط دولت می‌تواند «تورم» ایجاد کند.

آقای نیکسون کنترل قیمت‌ها و دستمزدها را بر اقتصاد ما برقرار ساخته است تا به تصور خود مسئله‌ای را حل کند که خود وی (و لیندون جانسون) با کسری‌های عظیم پدید آورده است. اگر او صادقانه می‌خواست «تورم» را متوقف سازد، می‌بایست کنترل قیمت‌ها و دستمزدها را بر خود ارگان‌های دولتی برقرار می‌کرد نه بر بقیه مردم این سرزمین. مردم برای نیکسون فریاد تحسین برآوردند که «کاری کرده است.» این گونه برخورد مردم درست مثل برآوردن تحسین برای راننده‌ای است که فریاد پیاده‌ای را زیر گرفته است و سپس نیز با اسلحه به او شلیک می‌کند.

کنترل قیمت‌ها و دستمزدها در بطن یک نظام سوسیالیستی قرار دارد. ایجاد یک حکومت مطلقه[2] بدون برقراری کنترل قیمت‌ها و دستمزدها میسر نیست و با این گونه کنترل‌ها نیز نمی‌توان یک کشور آزاد داشت. چرا؟ بردگی را نمی‌توان بر مردمی که آزادی اقتصادی دارند تحمیل کرد. مردم تا زمانی آزاد خواهند زیست که آزادی اقتصادی داشته باشند. کنترل قیمت‌ها و دستمزدها در واقع کنترل خود مردم است. آقای نیکسون در همان نطق این نکته را روشن ساخت که کنترل ۹۰ روزه قیمت‌ها و دستمزدها از این پس به صورت گوناگون ادامه خواهد یافت. این کنترل‌ها گام عمده‌ای را در جهت برقراری یک قوه مجریه قادر مطلق[3] در حکومت فدرال تشکیل می‌دهند.

پس از این که محارم «ایالات متحده سوسیالیستی امریکا»[4] را در این سرزمین برقرار ساختند، قدم بعدی آنها «ادغام بزرگ»[5] کلیه کشورها به‌صورت

---

1. Unions
2. Totalitarian Government
3. All-Powerfull
4. United Socialist States of America
5. Great Merger

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک حکومت دیکتاتوری جهانی واحد است. دلیل عمده محارم برای وارد ساختن فشار جهت ورود چین کمونیست به سازمان ملل حرکت به سوی همین هدف نهایی ادغام بزرگ بود. برای کنترل منابع طبیعی، حمل و نقل، بازرگانی و امور بانکی در سرتاسر جهان باید همه را در زیر یک سقف جمع کرد.

کلمه رمز محارم برای ایجاد یک ابر دولت جهانی[1] عبارت «نظم جدید جهانی»[2] است و همین عبارت اغلب در سخنان آقای نیکسون به کار می‌رود. شورای روابط خارجی در تحقیق شماره ۷[3] خود می‌گوید: «ایالات متحده باید برای رسیدن به اهداف زیر تلاش کند: بنای یک نظم جدید بین‌المللی...» (حروف درشت در خود متن است.) جیمز رستون (عضو CFR) سخنگوی تشکیلات در مقاله خود در شماره ۲۱ مه ۱۹۷۱ روزنامه نیویورک تایمز اعلام می‌دارد «بدیهی است که نیکسون مایل است بر ایجاد یک نظم جدید جهانی ریاست داشته باشد و معتقد است که در آخرین ۲۰ ماه از نخستین دوره زمامداری خود فرصت انجام چنین کاری را خواهد داشت.»

ایجاد یک حکومت جهانی همواره هدف کمونیست‌ها بوده است. در سال ۱۹۵۱ لنین در شماره ۴۰ نشریه سوسیالیست دموکرات ارگان حزب کمونیست در روسیه پیشنهاد یک «ایالات متحده جهانی» را مطرح ساخت. برنامه کمونیست انترناسیونال[4] در سال ۱۹۳۶ می‌گوید:

> دیکتاتوری جهانی را تنها با پیروزی سوسیالیسم در کشورهای مختلف یا گروهی از کشورها می‌توان برقرار ساخت. سپس این جمهوری‌های پرولتایی[5] به صورت فدرال با جمهوری‌های پرولتاریایی که قبلاً ایجاد گردیده‌اند متحد خواهد شد و این نظام همچنان ادامه خواهید یافت... تا سرانجام اتحاد جهانی جماهیر شوروی سوسیالیستی را به‌وجود آورد.

---

1. World Superstate
2. New World Order
3. Study No.7
4. Communist International
5. Proletariat Republics

(c) ketabton.com: The Digital Library

یکی از مهمترین گروه‌های امریکایی که ایجاد این «اتحاد جهانی» را تشویق می‌کند جمعیت «فدرالیست‌های متحده جهانی» است که اعضای آن با اعضای شورای روابط خارجی به صورت زنجیر به هم پیوسته‌اند. فدرالیست‌ها طرفدار تبدیل سازمان ملل به یک حکومت کامل جهانی هستند که دول کمونیستی را نیز در بر بگیرید.

البته آقای ریچارد نیکسون به مراتب زیرک‌تر از آن است که به گروه فدرالیست‌های متحد جهانی بپیوندد، اما از همان اوایل عضویت خود در کنگره امریکا از تصویب برنامه آنها حمایت می‌کرده است در شماره اکتبر ۱۹۴۸ اخبار حکومت جهانی[1] ارگان رسمی گروه فدرالیست‌ها UWF خبر زیر به چشم می‌خورد:

ریچارد نیکسون: قطعنامه حکومت جهانی سال ۱۹۴۷ و قطعنامه (حکومت جهانی) سال ۱۹۴۸ را در کنگره مطرح ساخت.

شعار حکومت جهانی برای مردم امریکا به واسطه آرزوی عمومی آنها برای برقراری صلح جهانی دارای نوعی جاذبه قوی عاطفی است. ولی محارم کمونیست‌ها را در اختیار دارند که با یک دست شمشیر خود را تکان می‌دهند و با دست دیگر شاخه زیتون را [که نشانه صلح است ،م.] به مردم نشان می‌دهند. همه مردم طبیعتاً به سوی شاخه زیتون جذب می‌شوند بدون این که بفهمند این شاخه زیتون نیز تحت کنترل همان منبعی است که با دست دیگر خود شمشیر را تکان می‌دهد.

در سپتامبر ۱۹۶۸ نامزدهای احراز مقام‌های دولتی از جانب فدرالیست‌های متحده جهانی نامه‌ای دریافت داشتند که در آن آمده بود:

سازمان ما هم از جانب رؤسای جمهوری ایالات متحده در ۲۰ سال گذشته و هم از جانب نامزدهای کنونی برای مقام ریاست جمهوری

---

1. World Government News

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورد تأیید و ستایش قرار گرفته است:
ریچارد نیکسون: «سازمان شما با ادامه تاکید بر این که صلح جهانی تنها از طرف قوانین جهانی میسر است می‌تواند منشاء خدمات مهمی باشد. قانون و عدالت ابزارهای ما برای دستیابی به صلح خواهند بود. اگر نیروهای خود را در جهت این اهداف متمرکز سازیم، من امیدوار هستم که پیشرفت واقعی به دست خواهد آمد.»
هوبرت همفری: «همه ما نسبت به تحقق برادری در میان کلیه دول جهان متعهد هستیم، اما هیچکس به قدر فدرالیست‌های متحد جهانی این اهداف را با وقار و ایثار تمام دنبال نمی‌کند.»

این دو تن نامزد احراز مقام ریاست جمهوری در واقع سر و ته یک کرباس بودند. در انتخابات ۱۹۶۸ رای دهندگان امریکا می‌توانستند بین «نیکسون مدافع حکومت جهانی عضو شورای روابط خارجی» و «همفری مدافع حکومت جهانی عضو شورای روابط خارجی» یکی را انتخاب کنند. فقط شعارهای این دو را تغییر داده بودند تا مردم را فریب بدهند.

یک حکومت جهانی به یک دیوان عالی جهانی[1] نیاز دارد و سوابق آقای نیکسون هم نشان می‌دهد که طرفدار ایجاد یک چنین مرجع جهانی است. به علاوه، یک حکومت جهانی باید یک نیروی پلیس جهانی داشته باشد تا قوانین ابر حکومت جهان را به مورد اجرا گذارد و بردگان را از طغیان و شورش باز دارد. در این مورد نیز نشریه لوس آنجلس اگزمینر[2] در شماره ۲۸ اکتبر ۱۹۵۰ خود گزارش می‌دهد ریچارد نیکسون عضو کنگره امریکا، قطعنامه‌ای مطرح ساخته است که «خواهان تشکیل نیروی پلیس سازمان ملل متحد است...»

پس شگفت‌آور نیست اگر بدانیم محارم توطئه‌گر طراحانی در اختیار دارند که سرگرم فراهم ساختن زمینه برای اداره دیکتاتوری جهانی آنهاست. در زیر

---

1. World Supreme 2. Los Angeles Examminer

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک گنبد بسیار عظیم در دانشگاه ایلینوی جنوبی[1] یک نقشه تفضیلی کامل از تمامی جهان وجود دارد که مساحتی به وسعت سه میدان فوتبال را اشغال می‌کند. در این جا، با استفاده از کمک‌های مالی[2] بنیاد فورد، بنیاد کارنگی و بنیاد راکفلر (که همگی با شورای روابط خارجی وابستگی‌های وسیع و متقابل دارند) گروه عظیمی دانشمند از جغرافی‌دانان، روان‌شناس، و دانشمندان علوم رفتاری گرفته تا دانشمندان علوم طبیعی، متخصصین زیست‌شناسی، متخصصین بیوشیمی، و متخصصین زراعت همگی سرگرم طرح نقشه‌هایی هستند تا مردم جهان را تحت کنترل محارم درآورند. این طراحان نخبه دست به تمرین‌هایی می‌زنند که خودشان آن را «بازی جهانی»[3] نامیده‌اند. مثلاً: کشور A بیش از اندازه جمعیت دارد اما کشور B جمعیتش به قدر کافی نیست. چطور می‌توان گروهی را از کشور A به کشور B جابه جا کرد؟ به فلان تعداد مرد، فلان تعداد زن، فلان تعداد از این شغل و فلان تعداد از آن شغل، فلان تعداد آدم در این سن و فلان تعداد آدم در آن سن نیاز هست. این آدم‌ها را چگونه می‌توان در کوتاه‌ترین زمان ممکن از کشور A آواره کرد و در کشور B اسکان داد؟ یک مثال دیگر: در کشور C (یا چنانچه امروز می‌گویند، در ناحیه C) مردم دست به قیام زده‌اند. چقدر طول خواهد کشید تا نیروهای حافظ «صلح» به آنجا اعزام شوند و شورش[4] را متوقف سازند؟

این دانشمندان بازیگر در زمینه کنترل جهانی هم تمریناتی انجام می‌دهند. اگر بخواهند طرحی برای اداره جهان تهیه کنند اجرای آن را به دست تصادف نمی‌سپارند. از همین رو است که محارم وابسته به بنیادهای فورد و کارنگی و راکفلر در زیر آن گنبد دانشگاه ایلینوی جنوبی سرگرم تهیه نقشه‌های شوم خود هستند. نام واقعی این بازی ۱۹۸۴ است. مطابق طرح ۱۹۸۴ مردم جهان شاهد کاهش منظم جمعیت، عقیم‌سازی اجباری[5] مردان و زنان یا هر چیز

---

1. Southern Lilinois University
2. Grants
3. The Wirld Game
4. Insurgency
5. Forced Sterilizatoin

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیگری خواهند بود که این طراحان دانشمند برای برقراری کنترل مطلق[1] در مدینه فاضله[2] خود لازم بدانند. اما برای عملی ساختن این نقشه‌ها باید یک حکومت قادر مطلق جهانی[3] در اختیار داشت. دست یابی به یک حکومت جهانی هم با بودن کشورهایی که دارای حاکمیت ملی[4] هستند میسر نیست. به علاوه، قبل از فراهم ساختن زمینه «ادغام بزرگ» ابتدا باید در درون هر کشور کنترل کلیه اختیارات را در یک نقطه متمرکز ساخت، پلیس محلی را از میان برداشت و سلاح‌های موجود را کاملاً از دسترس مردم خارج کرد. به عنوان یک اقدام اولیه باید جمهوری مشروطه[5] ما را با یک حکومت مرکزی صاحب قدرت مطلق جایگزین ساخت. این درست همان چیزی است که امروزه در دوران زمامداری نیکسون در حال اجرا است. هر اقدام مهم از جانب دولت نیکسون، علی‌رغم صحنه‌سازی‌های ماهرانه اختیارات بیشتری را در حکومت فدرال متمرکز ساخته است به نحوی که دارد سریعاً به یک حکومت مرکزی صاحب قدرت مطلق تبدیل می‌گردد.

آنچه را که ما هم اکنون در امریکا شاهد آن هستیم همان تاکتیک «فشار از بالا و پایین» کمونیستی است که یان کوزاک[6]، مورخ کمونیست به خوبی آن را تشریح کرده و می‌گوید کمونیست‌ها برای رسیدن به قدرت در چکسلواکی[7] از همین تاکتیک ماهرانه بهره‌برداری کردند. فشار از بالا از جانب رفقای[8] مخفی اما ظاهراً محترم در دستگاه‌های دولتی و تشکیلات محارم وارد می‌شود که با فشار وارده از طرف گروه‌های رادیکال در خیابان‌ها از پایین مشترکاً یک گاز ابر عظیمی را در اطراف طبقه متوسط جامعه ما پدید آورده است. شورشیان خیابانی در واقع مهره‌ها، وسایل، آلت‌دست‌ها و فریب‌خوردگانی

---

1. Absolute Control
2. Utopia
3. All-Powerful World Government
4. National Sovereignty
5. Constitutional Republic
6. Jan Kozak
7. Czecho-Slovakia
8. Comrades

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند که یک گروه اندک از نخبگان توطئه‌گر از بالا از وجود آنها بهره‌برداری می‌کنند تا سیستم حکومتی محدود امریکا را به یک سیستم حکومت نامحدود[1] و صاحب اختیار مطلق جان و حال مردم این سرزمین تبدیل کنند.

طبقه متوسط در امریکا در میان دو بازوی یک گیره عظیم چنان فشرده می‌شود که دارد رفته رفته نابود می‌شود. (ر.ک.: نمودار شماره ۱۰) در خیابان‌های امریکا گروه‌های علنی انقلابی مانند «دانشجویان طرفدار جامعه دموکراتیک[2]» (که توسط «جامعه طرفدار دموکراسی صنعتی» گروهی با روابط محکم با شورای روابط خارجی تشکیل گردید) گروه «پلنگان سیاه[3]»، گروه «یی‌پی‌ها» و گروه «اتحاد جوانان سوسیالیست[4]»، و غیره را مشاهده می‌کنیم. این گروه‌ها در خیابان‌ها شعار می‌دهند اگر امریکا را «تغییر» ندهیم آن را از دست خواهیم داد. در شعارهایشان دائماً به کلمه «تغییر» بر می‌خوریم. منظورشان از «تغییر» همان نظام سوسیالیستی است. کلیه اعضاء غافل این گروه‌ها صادقانه تصور می‌کنند که بر علیه تشکیلات محارم به مبارزه برخاسته‌اند. اما برای انداختن طوق بندگی سوسیالیستم بر گردن تمامی مردم امریکا همه این گروه‌ها در واقع از متحدین همان تشکیلات به شمار می‌روند که در اجرای توطئه خود نمی‌توانند از وجود آنها چشم پوشی کنند. این انقلابیون ساده لوح تصور می‌کنند در یک نظام سوسیالیستی کلیه امور به‌دست «مردم» اداره خواهد شد. اما خبر ندارند که در این نظام فقط یک باند کوچک[5] از محارم کلیه اختیارات را به‌دست خواهد گرفت و کلیه ثروت‌ها را در اختیار خود خواهد داشت. محارم توطئه‌گر از نحوه عملکرد یک نظام سوسیالیستی به خوبی آگاهند و از همین روست که اجازه می‌دهند که این لنین‌های دبستانی[6] و این جوجه تروتسکی‌ها[7] بدون ترس از تعقیب و باز

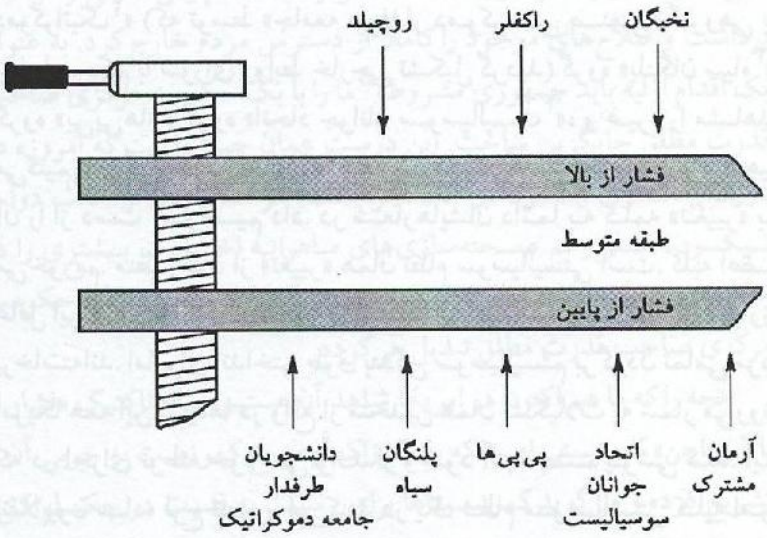
---

1. Unlimited Goverenment
2. Students for a Democratic Society
3. Blak Panthers
4. Young, Socialist Alliance
5. Clique
6. Schoolboy Lenins
7. Teenage Trotskys

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشت با خیال راحت بگردند و شعار بدهند. تشکیلات محارم از این گروه‌ها حمایت می‌کند. اگر تشکیلات واقعاً می‌خواست این انقلابیون را سر جای خود بنشاند، چندان طولی نمی‌کشید.

نمودار شماره ۱۰: فشار از بالا و فشار از پایین بر طبقه متوسط



این گروه‌های رادیکال و انقلابی به جای تعقیب و بازداشت اکثراً از جانب بنیادهای فورد و کارنگی و راکفلر کمک‌های مالی به صورت بخشش دریافت می‌دارند و یا از طریق برنامه «جنگ علیه فقرا»[1] از کمک‌های مالی دولت برخوردار می‌گردند. بچه گانه است تصور کنیم محارم متشکلی چون روچیلد، راکفلر و اعضای شورای روابط خارجی از بالا «تسلیم خواست‌ها»ی انبوه جمعیت غیر متشکلی[2] از پایین برای برقراری یک نظام سوسیالیستی خواهند

1. War on Poverty 2. Mobs

(c) ketabton.com: The Digital Library

شد. این انقلابیون غافل دقیقاً در جهت اهداف همان کسانی گام برمی دارند که بیش از همه مورد تنفرشان است.

گفته باکونین را فراموش نکنید که می‌گفت پیروان مارکس یک پایشان در بانک و پای دیگرشان در نهضت سوسیالیستی است.

جیمز کانن[1] در کتابی تحت عنوان یادداشت‌های یک دانشجوی انقلابی نحوه کمک مالی تشکیلات به گروه کمونیستی «دانشجویان طرفدار جامعه دموکراتیک» را به تفضیل شرح داده است. این گروه در سال ۱۹۶۸ یک کنوانسیون ملی[2] ترتیب داد. کانن در تشریحات وقایع این کنوانسیون (مجمع) می‌گوید:

همچنین در این کنوانسیون، افرادی از سازمان «میزگردهای بازرگانی بین‌الملل»[3] (اجلاس‌هایی که زیر نظر محافل بازرگانی بین‌المللی برای گروه‌های وابسته و سران دول برگزار می‌گردد.) سعی داشتند پاره‌ای از رادیکال‌های انقلابی را بخرند. این افراد در زمره کارخانه داران برجسته جهان به حساب می‌آیند و هر ساله جلساتی برگزار می‌کنند تا درباره حیات و سرنوشت ما تصمیمات تازه‌ای اتخاذ کنند. اینها همان کسانی هستند که طرح «اتحاد برای پیشرفت»[4] را تنظیم و تدوین کردند. اینها جناح چپ طبقه حاکم در امریکا هستند.

همین افراد بر سر کنترل سیاهان و کنترل دانشجویان با ما به توافق رسیدند...

آنها می‌خواهند فردی چون مکارتی [سناتور محافظه‌کار افراطی و ضد کمونیست، م.] مجدداً در صحنه سیاسی امریکا ظاهر شود. آنها فاشیسم را تنها خطر واقعی برای خود تلقی می‌کنند و جورج والاس را منبع این تهدید می‌دانند. به زعم آنها، تنها راه پیروزی فردی با

---

1. James Kunen
2. National Convention
3. Business International Roundtables
4. Alliance fir Progress

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوابق و آوازه مکارتی این است که بچه‌های دیوانه[1] و جوانان رادیکال دست به فعالیت‌های گسترده بزنند تا چنین فردی بیشتر مقبولیت عامه پیدا کند. آنها پیشنهاد کردند که هزینه تظاهرات ما در شیکاگو را بپردازند.

همچنین کمک‌های مالی شرکت اسو[2] (متعلق به راکفلر) به ما پیشنهاد گردید. آنها از ما می‌خواهند دست به یک سلسله آشوب‌ها و اغتشاشات گسترده بزنیم تا بتوانند ضمن حرکت به سوی چپ بیشتر مراقب اوضاع و مردم در خیابان‌ها باشند.

این است استراتژی محارم توطئه‌گر. منظره پردازان رسانه‌های گروهی توجه شما را به سوی بچه‌ها در خیابان‌ها جلب می‌کنند در حالی که خطر واقعی از بالا متوجه ماست.

فرانک کاپل[3] اخیراً در نشریه بررسی اخبار[4] در تفسیری در همین زمینه گفته است:

البته، ما می‌دانیم که این دانشجویان رادیکال بر ارکان حکومت مسلط نخواهند شد. آنها با اقدامات خود فقط می‌خواهند بهانه لازم را برای دولت فراهم سازند تا با تصویب قوانین سرکوب‌گرانه‌تر جهت «کنترل اوضاع» بیش از پیش بر مردم مسلط گردند.

جوانان رادیکال در خیابان‌ها اغتشاش و آشوب بر پا می‌کنند در حالی که لیبرال‌های لیموزین سوار در نیویورک و واشنگتن از بالا سرگرم سوق دادن ما به سوی یک نظام سوسیالیستی هستند. **ما هم اکنون داریم به سوی یک دیکتاتوری نخبگان که خود را در هیئت دیکتاتوری پرولتاریایی پنهان کرده است به پیش می‌رویم.**

محارم وابسته به تشکیلات هم اکنون برای اعمال فشار از پایین به یک

---

1. Crazies 2. Esso 3. Frank Capell
4. The Review of the News

(c) ketabton.com: The Digital Library

روش گمراه کننده‌تر دیگری متوسل شده‌اند. جان گاردنر[1] «جمهوری‌خواه» و عضو شورای روابط خارجی یک سازمان پرولتاریایی موسوم به «آرمان مشترک»[2] ایجاد کرده است که دارای شعبات محلی در امریکا است. این سازمان ممکن است به صورت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سازمان سیاسی در تاریخ امریکا درآید. هدف آرمان مشترک این است که کلیه دریافت کنندگان کمک‌های رفاهی[3] کلیه کسانی که هرگز در انتخابات شرکت نکرده و رای نداده‌اند و تمام لیبرال‌ها را در سازمان خود متشکل سازد تا با استفاده از آنها نفوذ خود را جهت برقراری یک نظام سوسیالیستی در امریکا به کار گیرد. این سازمان نفوذ خود را هم به صورت اعمال فشار بر کنگره جهت تصویب قوانین سوسیالیستی و هم از طریق اکثریت عظیم رای دهندگانی که در سرتاسر امریکا اختیار دارد به کار خواهد گرفت. آرمان مشترک علی‌الظاهر مدعی است که مرام آن جوهر و مظهر کلیه اصول ضد تشکیلات محارم است. اما، چه کسی هزینه‌های آن را می‌پردازد؟ پاسخ: همان محارم نخبه و رادیکال از بالا! مرد شماره یک در میان تأمین کنندگان هزینه‌های این سازمان که می‌خواهد ابر ثروتمندان را سرنگون سازد و ثروت‌هایشان را در میان محرومین توزیع کند آقای جان دی. راکفلر سوم[4] است! دیگر تأمین کنندگان عمده مالی نیز عبارتند از: آندرو هیکل[5] (عضو CFR) رئیس هیئت مدیره شرکت تایم؛ توماس واتسون (عضو CFR) رئیس هیئت مدیره شرکت آی بی ام؛ جان ویتنی (عضو CFR) شرکت استاندارد اویل؛ سول لینوویتس[6] (عضو CFR) رئیس هیئت مدیره شرکت زیراکس و گاردنر کولز (عضو CFR) از شرکت انتشارات کولز. باید همیشه به خاطر داشت که در هر سازمان ارباب کسی است که هزینه‌ها را می‌پردازد؛ بقیه مستخدم او هستند.

با توجه به این واقعیت چه مدرک بهتری می‌توان ارائه داد تا ثابت نمود که

---

1. John Gardner
2. Common Cause
3. Welfare Receipients
4. John D. Rockefeller III
5. Anderw Heiskell
6. Sol Linowitz

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوسیالیسم جنبش توده‌های محروم نیست بلکه جنبش نخبگان تشنه قدرت[1] است؟ محرومین صرفاً مهره‌های پیاده در این بازی شطرنج هستند. در این میانه، منظره پردازان رسانه‌های گروهی نیز فرشتگان مالی «آرمان مشترک» را از انظار مخفی نگه می‌دارند تا فقط همان کسانی که می‌دانند طرح سوسیالیسم چیزی جز بازی تشکیلات محارم نیست خوب ببینند که در برابر چشمانشان چه می‌گذرد.

1. Power Hungry

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل هشتم

شما حلال مشکلات هستید

بسیاری از مردم در مواجه با مسایل نمی‌توانند از دلیل تراشی [1] خودداری کنند. پس از خواندن این کتاب، عده‌ای با حزن و اندوه به عزا خواهند نشست که دیگر امیدی به بهبود اوضاع نیست. بسیاری از کسانی هم که از عقل سلیم برخوردارند قبل از خواندن این کتاب واقعاً باور نمی‌کردند که مسایل مبتلا به جامعه ما تا این اندازه وخیم [2] باشند. پاره‌ای هم از خواب غفلت بیدار می‌شوند اما در همان هفته اول تسلیم شده و خود را به دست حوادث می‌سپارند. این یاس و نومید و تسلیم نهایی در برابر اوضاع کنونی دقیقاً همان چیزی است که محارم توطئه‌گر می‌خواهند در شما ببینند.

اما این توطئه‌گر را می‌توان شکست داد. محارم، قادر مطلق [3] نیستند. درست است که آنها بخش‌های مهمی از حکومت فدرال، منابع عظیم مالی و رسانه‌های گروهی را تحت کنترل خود دارند، اما همه چیز را کنترل نمی‌کنند وگرنه بازوهای آن گیره فشار تاکنون بسته شده بود و طبقه متوسط را کاملاً خرد کرده بود. می‌توان گفت که این توطئه همه چیز را تحت کنترل خود دارد به جز شما. اگر مایل به مبارزه باشید فقط شما می‌توانید توطئه‌گران را شکست بدهید. یک گفته قدیمی در میان ورزشکاران رایج است که می‌گوید

---

1. Rationalization 2. Serious 3. Omnipotent

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنها که جا می‌زنند[1] هرگز برنده نمی‌شوند و برندگان هم هرگز جا نمی‌زنند. ما به یک میلیون امریکایی نیاز داریم که نه تنها اهل جا زدن نباشد بلکه مصمم به پیروز شدن در این مبارزه حیاتی هم باشند!

البته، شما نمی‌توانید مستقیماً با این توطئه مقابله کنید... یعنی در خانه خودش با آن بجنگید. ولی محارم در برابر ادامه یک مبارزه طولانی آسیب‌پذیر[2] هستند. شما و هزاران نفر دیگر چون شما اگر بخواهید می‌توانید این مبارزه را تا مرحله نهایی ادامه دهید. هدف ما در این فصل پایانی کتاب این است که به شما نشان دهیم چرا این مبارزه امکان‌پذیر است و چگونه باید آن را انجام داد.

زمان شروع مبارزه هرگز به خوبی امروز نبوده است. آنچه را که سناتور باری گلدواتر[3] در انتخابات سال ۱۹۶۴ می‌گفت با ناباوری مردم روبه‌رو گردید، اما همین مردم در سال ۱۹۶۸ همه آن حرف‌ها را باور می‌کردند. اکثر مردم بدین دلیل به نیکسون رای دادند که در مبارزات انتخاباتی وعده می‌داد بودجه را متعادل سازد، نه این که نظارت دولت بر قیمت‌ها و دستمزدها را برقرار سازد؛ هزینه‌های دولتی را کاهش دهد[4]، نه این که آنها را چندین برابر کند؛ از میزان کمک‌های رفاهی بکاهد، نه این که برای برقراری یک درآمد ثابت سالانه فشار وارد سازد؛ در برابر کمونیست‌ها محکم بایستد، نه این که راه چین کمونیست به سازمان ملل را هموار سازد؛ بنیه دفاعی امریکا را تقویت نماید، نه این که در جهت خلع سلاح ما به‌طور یک جانبه[5] گام بردارد؛ و کمک به دشمنان علنی کمونیست ما و روابط بازرگانی با آنها را متوقف سازد، نه این که میزان آن را دو برابر کند. اینها تماماً مسایلی بودند که علی‌الظاهر آقای نیکسون را در انتخابات ۱۹۶۸ از آقای همفری کاملاً متمایز می‌ساخت. اما هم اکنون می‌بینیم که آقای نیکسون از تمام وعده‌های خود عدول کرده و دقیقاً به وعده‌های رقیب انتخاباتی خود همفری عمل کرده

---

1. Quitters
2. Vulnerable
3. Barry Goldwater
4. Slash
5. Unilaterally

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. تا فرا رسیدن سال انتخاباتی ۱۹۷۲ میلیون‌ها امریکایی پی خواهند برد که بین رهبران دو حزب عمده دموکرات و جمهوری‌خواه تفاوت چندانی وجود ندارد. هر روز گروه بیشتری از مردم بدین حقیقت واقف می‌گردند که باند کوچکی در بالا قرار گرفته است که هر دو حزب دموکرات خود دارد.

تنها چیزی که این توطئه‌گران قادر نیستند از آن جان سالم بدر ببرند افشاگری است. موفقیت محارم تنها در این است که تعدادی اندک از قربانیانشان می‌دانند چه چیزی در دست طرح‌ریزی است و نقشه‌های محارم چگونه به اجرا درمی‌آیند. توطئه‌گران تنها قادرند در تاریکی به عملیات خود ادامه دهند. آنها تاب دیدن آفتاب حقیقت را ندارند. همین که اقلیت بزرگی از مردم امریکا نسبت به این توطئه و اهداف آن آگاهی لازم را به دست آورد زحمات و برنامه‌ریزی‌های صبورانه چندین دهه محارم را می‌توان ظرف مدت بسیار کوتاهی در این سرزمین نابود ساخت.

انجام این کار عمدتاً منوط به این است که مردم پی ببرند تا به امروز فریب‌شان داده‌اند و از این پس هم فریب‌شان خواهند داد. برای آگاه ساختن مردم شما باید به شاخه‌ای از بزرگ‌ترین دانشگاه سیار جهان در محیط زندگی خود مبدل گردید. اما قبل از این که وارد عمل شوید تا این واقعیات توطئه‌گرانه را برای دیگران بازگو کنید، خود شما ابتدا واقعیات را بشناسید. کتاب حاضر می‌خواهد همین واقعیات را در اختیار شما قرار دهد و می‌تواند بزرگ‌ترین حربه شما در این مبارزه باشد. این کتاب حتی به صورت نوار کاست هم موجود است[1] تا بتوانید با گوش دادن به آن هنگام کار در آشپزخانه یا در هنگام رانندگی مطالب آن را خوب حفظ کنید. تصور ایجاد سپاهی عظیم از افرادی که خود را وقف افشای «این توطئه» ساخته‌اند محارم را به وحشت می‌اندازد زیرا عملیات آنها در کانال‌هایی جریان خواهد داشت که از حیطه کنترل محارم خارج است.

---

1. Gary Allen Communications P. O. Box 802 Arcadia, California 91106 U.S.A.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریچارد نیکسون در خصوص حزب جمهوری‌خواه گفته است: «ما باید چادری داشته باشیم که هر کسی بتواند به آن وارد شود.» بدیهی است که دموکرات‌ها نیز از مدت‌ها قبل همین عقیده را داشته‌اند. ولی یک حزب باید بر پایه یک سلسله اصول معین پی‌ریزی شده باشد وگرنه هیچ دلیل موجهی[1] برای ادامه حیات خود ندارند. البته، وارد ساختن سوسیالیست‌ها به حزب جمهوری‌خواه از حیث نظری ممکن است پایگاه حزب را وسیع‌تر سازد، اما این اقدام در واقع موجب خواهد شد کسانی راکه به یک جمهوری مشروطه و نظام معاملات تجاری آزاد معتقدند از حق خود محروم سازد[2].

در انتخابات سال ۱۹۷۲ جمهوری خواهان سعی خواهند کرد زمینه‌هایی فراهم سازند تا فراموش کنید که ریچارد نیکسون بر اساس برنامه جورج والاس به ریاست جمهوری انتخاب گردید اما برنامه هوبرت همفری را دقیقاً به مورد اجرا گذارد. این حضرات نغمه «وحدت حزبی» ساز خواهند کرد. در برابر اعتراضات مردم نسبت به اقدامات نیکسون طبق معمول خواهند گفت «اگر نیکسون نه، پس چه کسی؟» ولی اتحاد با آدم فاسد[3] مضر است. طبق معمول در انتخابات سال ۱۹۷۲ آقای نیکسون باز هم محافظه‌کارانه حرف خواهد زد، اما نامزد انتخابی شورای روابط خارجی از حزب دموکرات چنان انقلابی و رادیکال سخن خواهد گفت که شما را متوحش سازد تا به خاطر دفع فاسد به افسد همگی به سوی انتخاب نیکسون هجوم بیاورید[4]. تشکیلات محارم حتی ممکن است جان لیندسی[5] یا یوجین مکارتی را به عنوان نامزدهای حزب سوم یا چهارم از جناح چپ افراطی وارد میدان سازد تا حزب دموکرات را دچار انشعاب کند و با این تمهید ریچارد نیکسون را با تعداد آراء نسبتاً کمی مجدداً بر مسند ریاست جمهوری امریکا بنشاند.

این محارم توطئه‌گر سعی دارند ضربه نهایی[6] را از طریق حزب جمهوری خواه بر پیکر امریکا وارد سازند چراکه اکثر مردم اصولاً نمی‌توانند باور کنند

---

1. Disfranchise
2. Justification
3. Evil
4. Stampede
5. John Lindsay
6. Coup De Grace

(c) ketabton.com: The Digital Library

که یک رئیس جمهور منسوب به «حزب جمهوری‌خواه» ممکن است «نسبت به کمونیسم» مهربان باشد یا آزادی و حاکمیت ملی ما را به مخاطره بیندازد[1]. به زعم مردم امریکا، با داشتن یک فرد جمهوری‌خواه در مسند ریاست جمهوری ظابطین قوانین[2] با خیال راحت به خواب می‌روند.

در این مبارزه دموکرات‌ها و جمهوری خواهان هر دو باید احزاب خود را از چنگال این محارم توطئه‌گر خارج سازند. باید از آدم‌های تیپ شورای روابط خارجی و نوکران جیفه‌خوار[3] و حامیان فرصت‌طلب جویای جاه و مقام آنها بخواهند که احزاب‌شان را ترک کنند وگرنه مهین‌پرستان باید این احزاب را ترک کنند.

بر شماست که سیاستمداران[4] را شدیداً در تنگنا قرار دهید و محارم وابسته به شورای روابط خارجی را به یک مسئله انتخاباتی تبدیل کنید. انجام این کار با ایجاد آن پایگاه فکری در مردم که موقعیت این حضرات را افشا سازد به آسانی میسر است. باید سوسیالیست‌ها را مجبور کنید تا همگی در یک حزب جمع شوند. محارم توطئه‌گر از مشخص شدن ایدئولوژی‌های حزبی به شدت وحشت دارند. محارم می‌خواهند مسایل فی‌مابین احزاب مبهم و تاریک بماند و فقط حول شخصیت‌ها دور بزند نه بر محور اصول حزبی. دو حزب عمده امریکا مادام که در پی پیشبرد برنامه‌های سوسیالیستی هستند هیچ کدام قدرت ندارند بر علیه سوسیالیسم در این کشور جداً به مقابله برخیزند. این درست همان چیزی است که محارم می‌خواهند.

مسئله اصلی در این توطئه، به زبانی بسیار ساده به اسارت درآوردن[5] شما و فرزندان شماست. مبادا خیال کنید این محارم به صرف این که اسماً امریکایی هستند آن وحشتی را که با کمک آدم‌کشان کمونیست مزدور خود برسی کشور دیگر برقرار ساخته‌اند از این سرزمین دریغ خواهند کرد. این محارم تمامی جهان را کشور خود می‌دانند و تنها نسبت به خود و هم دستان

---

1. Jeopardize
2. Watchdogs
3. Flunkies
4. Politicians
5. Ensavement

(c) ketabton.com: The Digital Library

توطئه‌گرشان احساس وفاداری می‌کنند و بس. امریکایی بودن برای آنها همان قدر معنی و مفهوم دارد که داشتن تابعیت افتخاری کشور بالی[1] برای شما. وجدان آنها ذره‌ای هم ناراحت نیست که میلیون‌ها نفر از همنوعان منجمله ۵۰۰۰۰ تن از فرزندان خود شما با بی‌رحمی در کام مرگ فرو رفته‌اند. برای تحکیم قدرت خود در ایالات متحده از انجام همان جنایاتی که در سایر کشورها مرتکب شده‌اند در اینجا نیز ابایی نخواهند داشت. آنها دیکتاتوری خود را با توسل به وحشت مطلق[2] برقرار و حفظ خواهند کرد. این وحشت با برقراری تسلط کامل بر سرزمین ما پایان نخواهد یافت بلکه وحشت واقعی درست از آن پس آغاز می‌گردد... چرا که وحشت کامل و همه‌جانبه[3] یک ضرورت مطلق برای نگاه داشتن یک دیکتاتوری در قدرت است. وحشت صرفاً به معنی مجازات دشمنان «نظم جدید»[4] نیست. برقراری حکومت وحشت مستلزم کشتار بی‌رحمانه و زندانی ساختن تصادفی و بی‌رویه مردم است... حتی بسیاری از کسانی که در قبضه کردن قدرت به آنها کمک کرده‌اند.

شما باید کسانی را که به زعم خود چون در سیاست‌گذاری‌ها شرکت نداشته یا در مقابل برقراری نظم جدید مقاومتی به خرج نداده‌اند بنابراین آسوده خاطر و امیدوارند از عواقب وحشت در امان بمانند وادار به درک این واقعیت نمایید که نیاز همه‌جانبه توطئه‌گران به برقراری وحشت شامل همه مردم خصوصاً خود آنها خواهد شد... آنها نمی‌توانند با استناد به این که کاری بر خلاف میل توطئه‌گران انجام نداده‌اند از این وحشت بر کنار بمانند.

در چند سال آینده از توطئه‌گران چه اقداماتی را باید انتظار داشت؟ ما چهارده نشانه را در راه رسیدن به یک نظام حکومتی توتالیتر[5] در اینجا آورده‌ایم که چند سال پیش توسط مورخ معروف دکتر واران کارل[6] و یک پناهنده از نظام کمونیستی یوگسلاوی به نام مایک جورجویچ[7] گردآوری

---

1. Bali
2. Stark Terror
3. AH-Encompassing
4. New Order
5. Totalitarianism
6. Dr. Warren Carrol
7. Mike Djordjevich

(c) ketabton.com: The Digital Library

شده‌اند. این فهرست با هیچ ترتیب خاصی تنظیم نشده است و ترتیب نشانه‌ها به صورتی هم که در پایین می‌بینید از هیچ اعتبار خاصی برخوردار نیست. اما برقراری هر یک از این محدودیت‌ها (که پاره‌ای از آنها هنگام گردآوری فهرست قبلاً به اجرا درآمده بودند) اخطاری است روشن که حکومت توتالیتر بسیار نزدیک است و همین که تعدادی مقابل ملاحظه، شاید پنج تای آنها بر ملتی تحمیل شده، می‌توان به نحوی معقول نتیجه گرفت که اولاً بقیه آنها چندان دور نخواهد بود و ثانیاً مبارزه برای حفظ آزادی و بقاء جمهوری مشروطه در این سرزمین به کلی از دست رفته است.

چهارده نشانه بردگی

۱. محدودیت خروج پول از کشور و محدودیت داشتن یا باز کردن حساب جاری در یک کشور خارجی توسط شهروندان امریکایی.
۲. منسوخ کردن حق داشتن اسلحه شخصی.
۳. بازداشت بدون تعقیب قضایی افراد.
۴. اعمال مقررات مربوط به این که قراردادهای خصوصی مالی با شماره‌های کارت تأمین اجتماعی یا دیگر کارت‌های شناسایی دولتی همراه باشند تا سوابق این گونه قراردادها در دستگاه‌های دولتی ثبت و نگهداری و به کامپیوتر داده شوند.
۵. استفاده از قوانین تعلیمات اجباری برای ممانعت از رفتن دانش‌آموزان به مدارس خصوصی موجود فعلی.
۶. برقراری خدمت غیر نظامی اجباری.
۷. برقراری درمان روانی اجباری برای کارکنان غیر دولتی یا دانش‌آموزان مدارس دولتی.
۸. انتشار اعلامیه رسمی از طرف دولت مبنی بر این که سازمان‌های ضد کمونیستی مخرب‌اند و انجام اقدامات قانونی بعدی جهت سرکوب این سازمان‌ها.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۹. تصویب قوانینی که تعداد افراد مجاز برای ملاقات در یک خانه شخصی را محدود می‌سازد.
۱۰. هر گونه تغییر مهم در مقررات مربوط به گذرنامه که دسترسی به گذرنامه یا استفاده از آن را مشکل‌تر سازد.
۱۱. کنترل قیمت‌ها و دستمزدها، خصوصاً در شرایط غیر زمان جنگ.
۱۲. برقراری هر گونه گزارش اجباری به دستگاه‌های دولتی و ثبت اجباری محل کار افراد.
۱۳. هرگونه تلاش برای محدود ساختن تحرک و نقل و انتقال در ایالات متحده.
۱۴. هر گونه تلاش برای وضع یک قانون مهم و تازه با صدور تصویب نامه‌های اجرایی نه از طریق قوه مقننه.

چنان چه مسلماً آگاه هستید، پرزیدنت نیکسون نقداً به شماره‌های ۱، ۱۱ و ۱۴ متوسل شده است. اقدامات ۲، ۳، ۶، ۷، ۹، ۱۲ و ۱۳ نیز قبلاً به کنگره پیشنهاد گردیده و گروه‌های متشکل فعالانه در پی تصویب پاره‌ای از آنها هستند. از اول ژانویه ۱۹۷۲ بانک‌های امریکا باید هرگونه برداشت[1] یا سپرده[2] بیش از ۵۰۰۰ دلار را به دولت گزارش دهند. قدم بعدی محدود ساختن خروج پول از این کشور خواهد بود. مواظب باشید: ارباب کبیر[3] بر حساب بانکی شما نظارت دارد!

هر ساله کنترل روزافزون دولت بر انواع زیادی از مدارس خصوصی به بسیاری از مجالس قانون‌گذاری ایالتی پیشنهاد می‌گردد. خدمت غیر نظامی اجباری، یعنی احضار همگانی تمام دختران و پسران جوان که تنها اقلیت کوچکی از آنها به خدمت نظام وارد خواهند شد از طرف دولت نیکسون به عنوان جانشینی برای قانون خدمت نظام وظیفه به کنگره پیشنهاد گردیده

1. Withdrawal 2. Deposit 3. Big Brother

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. آموزش‌های آماده باش[1] هم برای کارکنان دولت، معلمین و دانش‌آموزان مدارس لازم‌الاجرا است. حتی مدت‌ها پیش در سال ۱۹۶۱ آقای ویکتور رویتر[2] پیشنهاد نمود که گروه‌ها و سازمان‌های ضد کمونیستی باید مورد بازجویی قرار گیرند و نام آنها در لیست اسامی خراب‌کاران وزیر دادگستری[3] قرار گیرد. جنگ تبلیغاتی کنونی جهت مجبور ساختن مردم به ثبت سلاح‌های گرم خود یا مصادر[4] آنها برای مدافعان یک نظام اشتراکی اولویت شماره یک به حساب می‌آید چون می‌دانند یک ملت مسلح مانع بزرگی است بر سر راه اقلیت ناچیزی که می‌خواهد زمام قدرت را در ایالات متحده به چنگ آورد.

شما خواهی نخواهی در بطن این نبرد حیاتی قرار گرفته‌اید. شما هم یکی از قربانیان توطئه هستید، مگر این که یکی از همین محارم باشید. چه میلیاردر باشید و چه مسکین اعانه بگیر[5]، بخش عظیمی از حیات شما در گرو این نبرد سرنوشت‌ساز است.

محارم توطئه‌گر به شما امید بسته‌اند که آنقدر مستغرق در مسایل روزمره خود و آنقدر سست و بی‌حال باشید که نتوانید با آنان به مقابله برخیزید تا با خیال راحت زنجیرهای اسارت را بردست‌وپای شما محکم‌تر سازند. آنها به‌رسانه‌های گروهی خود امید بسته‌اند که شما را فریب بدهند، شما را بترسانند، یا شما را به تمسخر بگیرند تا در صدد نجات خود برنیایید. از همه مهمتر، آنها به این طرز تفکر شما امید بسته‌اند که خیال می‌کنید اگر در ابراز مخالفت با اشغال حکومت توسط آنها شرکت نداشته باشید می‌توانید از چنگال‌شان فرار کنید.

آنها همچنین به آن گروه از شما مردم امریکا امید بسته‌اند که تصور می‌کنید این توطئه کلیه حرکات شما را تحت نظر دارد. همین فکر آنچنان شما را در برابر دسیسه‌هایشان سست و بلا اراده خواهد ساخت که قادر به انجام هیچ کاری نخواهید بود.

انتخاب با خود شماست. می‌توانید بگویید «چنین فاجعه‌ای ممکن نیست

---

1. Sensivity Training
2. Victir Reuther
3. Attorney General
4. Confiscation
5. Pauper

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این سرزمین رخ بدهد» و نسبت به مسایل بی‌اعتنا بمانید. ولی تک تک همان میلیون‌ها انسانی که از سال ۱۹۱۷ به این طرف به دست کمونیست‌ها به اسارت رفته‌اند بدون شک همین حرف‌ها را می‌زده‌اند، یا می‌توانید با عزمی راسخ بر علیه این دستگاه توطئه‌گر به یک مبارزه سرنوشت‌ساز برخیزید.

انتخاب شما را وینستون چرچیل صریحاً اعلام کرده است که در خلال جنگ جهانی دوم به مردم انگلیس می‌گفت:

> اگر هنگامی که می‌توانید بدون خونریزی به آسانی پیروز شوید نخواهید برای حق بجنگید؛ لحظه‌ای فرا خواهد رسید که کلیه فرصت‌ها را از کف داده و با یک مجال نامعلوم برای تداوم بقاء خود ناگزیر به جنگیدن خواهید بود.

چون ما مردم امریکا اخطارهای پی در پی را نادیده گرفته‌ایم هم اکنون در همین موضع تاریک از حیات خود قرار داریم. اگر به سهم خود در این مبارزه شرکت نکنید، با انتخابات دیگری مواجه خواهید شد که آن را هم چرچیل به وضوح بیان کرده است:

> حتی ممکن است سرنوشت شوم‌تری هم در انتظار شما باشد: ممکن است هنگامی ناگزیر به جنگیدن باشید که هیچ امیدی به پیروزی نیست و در آن صورت خواهیم گفت چه بهتر که همه نابود شویم تا در اسارت به سر بریم.

چه باید کرد؟

اگر میل ندارید خود را در این گونه مسایل درگیر سازید چون احساس می‌کنید برای شغلتان بد است یا شخصیت اجتماعی شما را به مخاطره می‌اندازد به چشمان فرزندان خود نگاه کنید و صراحتاً بگویید به دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

آوردن مبلغی ناچیز و صعود از نردبان ترقی اجتماعی برایتان مهم‌تر از سرنوشت آنهاست.

در این صورت، ما دیگر با شما حرفی نداریم.

اگر تصمیم گرفته‌اید که در این راه دست به هیچ کاری نزنید، پس بهتر است همین جا توقف کنید، کتاب را ببندید و چراغ را خاموش کنید. این تنها کاری است که می‌توانید برای ایالات متحده امریکا انجام دهید. انشاءالله خداوند ما را یاری خواهد داد و از درگاه باری تعالی مسئلت داریم که روح شما را نیز قرین رحمت فرماید.

اگر بدین نتیجه رسیده‌اید که باید چاره‌ای بیندیشید... که هنوز تسلیم محارم نشده‌اید... برخیزید... سلاحی را که به‌سوی‌تان دراز کرده‌ایم به دست گیرید و بیایید تا با هزاران امریکایی دیگر بر علیه این توطئه به یک مبارزه علنی دست بزنیم.

این است روش مبارزه ما: چهار کلید اصلی در برنامه ما عبارت است از:

۱ـ شما:

آنچه که اکنون انجام می‌دهید مسلماً کلید تمام عملیات ما است. اگر تأخیر روا دارید، شور و انگیزه شما به سردی خواهد گرایید، علاقه شما فروکش خواهد کرد و در مقابل خطر توطئه افزایش خواهد یافت. فراموش نکنید مادام که وارد میدان مبارزه نشده‌ایم محارم اهمیت نمی‌دهند که تا چه اندازه از عمق و وسعت توطئه باخبرید. پس قبل از مبادرت به هرگونه اقدام عملی به مطالعات خود در خصوص ابعاد این توطئه ادامه دهید.

۲ـ این کتاب: هیچکس جرات ندارد آن را توطئه بنامد:

در تألیف این کتاب، ما کوشیده‌ایم یک تصویر مختصر و کلی از ماهیت توطئه را برای شما ترسیم کنیم. ما آن را نه تنها برای تشریح توطئه بلکه برای به دست دادن یک برنامه کامل جهت اقدام فوری نوشته‌ایم تا آن «شماها»ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

فراوان در پهنه این سرزمین که می‌خواهند به یک مبارزه علنی دست بزنند حربه‌های فکری لازم را در اختیار داشته باشند. همین قدر کافی است که پس از مطالعه کتاب آن را به دیگران بدهید تا فعلاً خود کتاب کار شما را انجام بدهد. عمال توطئه ممکن است بتوانند تبلیغات مربوط به این کتاب را در نطفه خفه کرده و آن را از دسترس عموم خارج سازند، اما نمی‌توانند شما را از توزیع آن در میان دوستان، همسایگان، بستگان و همکاران اداری خصوصاً در حوزه[1] انتخاباتی محلی‌تان باز بدارند. با توزیع ۳۰ میلیون نسخه از این کتاب در میان این افراد (و به ترتیبی که بعداً خواهیم گفت) چنان پایگاه محکمی در افکار عمومی پدید خواهد آمد که محارم توطئه‌گر را از حوزه‌های انتخاباتی شما بیرون خواهد ریخت.

کاملاً طبیعی است که در توزیع کتاب، سؤالاتی راجع به پاره‌ای نظرات و نتیجه‌گیری‌ها پیش خواهد آمد که شما نمی‌توانید پاسخی متین در برابر آنها ارائه کنید. چندین سازمان وجود دارد که منابع بسیار وسیع و غیر قابل انکاری در خصوص کلیه مسایل مطرح شده در این کتاب دارند. اما پس از تحقیقات شخصی فراوان، مؤلف به این نتیجه رسیده است سازمانی که پیشتاز در این زمینه است بیشترین تجربه را دارد و به عالی‌ترین وجهی توطئه محارم را افشا می‌کند «انجمن جان برچ»[2] است.

آیا عجیب نیست این سازمان که تمام تلاش خود را در جهت عدم تمرکز اختیارات سیاسی و افشای محارم به کار می‌بندد در رسانه‌های گروهی شدیداً مورد تهمت و بدنامی قرار می‌گیرد اما از شورای روابط خارجی که با تمام وجود در پی تمرکز کلیه اختیارات در دست اقلیتی بسیار کوچک در راس یک حکومت جهانی است در همین رسانه‌های گروهی عملاً هرگز نامی برده نمی‌شود؟ پس برای اطلاعات بیشتر با «انجمن جان برچ» تماس بگیرید[3].

---

1. Precinct
2. The John Birch Society
3. The John Birch Society. Belmont, Massachusetts 02178 USA
   The John Birch Society San Marino,California 91108 USA

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳ـ حوزه شما:

پایین‌ترین واحد[1] در ساخت سیاسی[2] ما حوزه[3] است. هر سیاستمداری در این کشور خوب می‌داند هر کسی که بر بیشترین تعداد افراد یک حوزه دسترسی پیدا کند و آنها را تحت تأثیر قرار دهد در انتخابات پیروز خواهد شد. مقابله با محارم توطئه‌گر در سطح گسترده ملی برای شما امکان‌پذیر نیست. اما اگر هر یک از شما میدان مبارزه را به همان حوزه محلی خود محدود سازید و زمینه افکار عمومی را از هر حیث در آنجا آماده کنید، آنگاه دست شما در مبارزه بر علیه توطئه گران کاملاً باز خواهد بود چون در آن صورت آنها به میلیونرها آراء در همین حوزه‌های پراکنده انتخاباتی نیاز خواهند داشت و همگی در اختیار شماست. به خاطر داشته باشید که هر تغییر رای (با کاشتن بذر آن از طریق مطالب این کتاب) برله شما در واقع به منزله دو رای خواهد بود چون یک رای از طرف مخالف خواهد کاست.

مبارزه حیاتی را از هم اکنون در حوزه خود آغاز کنید. صورت اسامی رای‌دهندگانی را که برای شرکت در انتخابات ثبت نام کرده‌اند از مسئول ثبت نام استان[4] خود به دست آورید. اگر هر کسی فقط در حوزه خود فعالیت کند از مساعی بدون برنامه سال‌های گذشته احتراز خواهد شد و تلاش شما شکل منظمی خواهد یافت. توزیع این کتاب در سرتاسر حوزه شما به تدریج گفتگو در میان همسایگان بر سر مطالب آن را بر خواهد انگیخت و بدین وسیله تعداد خوانندگان کتاب را وسیعاً افزایش خواهد داد.

۴ـ نماینده شما:

خیالبافی محض است اگر تصور رود در انتخابات ۱۹۷۲ نفوذ و سلطه شورای روابط خارجی بر ریاست جمهوری امریکا شکسته خواهد شد مگر این که

---

1. Denomination
2. Political Structure
3. Precinct
4. County Registrar

(c) ketabton.com: The Digital Library

تمامی مردم به یکباره از خواب غفلت بیدار شوند. اما این امکان برای همه شما وجود دارد که از ورود دست نشاندگان محارم به مجلس نمایندگان[1] جلوگیری کنید. کنگره امریکا اگر بخواهد هنوز قادر است سد نیرومندی در برابر توطئه محارم به موجود آورد. کنگره می‌تواند نور افکن خود را بر سنگر شورای روابط خارجی در قوه مجریه حکومت، یعنی کاخ سفید و مقر ریاست جمهوری امریکا متوجه سازد، مادام که یک نورافکن قوی خانه‌ای را غرق در نور ساخته است هیچ دزدی نمی‌تواند به درون آن وارد شود. با تلاش و همت شما کنگره امریکا می‌تواند همان نورافکن مطلوب شما باشد.

در همین سطح کنگره است که می‌توان توطئه را متوقف ساخت تا نیروی کافی بر ریشه کن ساختن آن فراهم گردد. برای نیل به این مقصود باید در کلیه حوزه‌های انتخاباتی نامزدهای کنگره را وارد سازید تا در برابر شورای روابط خارجی، اهداف آن و نفوذ و قدرت آن در دولت فدرال موضع خود را علناً اعلام کنند. پس از اتمام انتخابات هم نباید نماینده منتخب را به حال خود رها کنید. باید اطمینان حاصل کنید که در واشنگتن نیز سرانجام تحت فشار عظیمی که بر وی وارد خواهد شد بر سر اصول تن به سازش نخواهد داد. نماینده‌ای که زمینه انتخابش را در حوزه‌های محلی فراهم می‌سازد باید به همان اندازه که در گفتگوی با شما در این جا سرسخت و سازش‌ناپذیر جلوه می‌کند در واشنگتن نیز به همان صورت باقی بماند. به خاطر داشته باشید که نمایندگان کنگره باید هر دو سال یک بار برای تأیید مجدد[2] به نزد موکلین[3] خود در حوزه‌های محلی باز گردند.

با پیروی از روش‌های بالا، کدام نماینده‌ای که قبلاً برای تحقق یک یا چند مورد از آن «۱۴ نشانه بردگی» رای داده است جرات خواهد داشت برای انتخاب مجدد به موکلینی مراجعه کند که قبلاً کتاب هیچکس جرات ندارد... را مطالعه کرده‌اند؟ پس بنابراین نگاه داشتن نمایندگان کنگره بر جاده راست و

1. House of Representatives
2. Re-Approval
3. Constituents

(c) ketabton.com: The Digital Library

صواب آسان‌تر از نگاه داشتن یک سناتور یا رئیس جمهور است. تناوب شرکت این دو در انتخابات کمتر از نمایندگان کنگره است و به علاوه آنها از جانب مناطق جغرافیایی بسیار گسترده‌تری به مقام‌های خود برگزیده می‌شوند. با این که چندان آسان نیست، اما برای یک نماینده صدیق هنوز ممکن است هزینه‌های انتخاباتی‌اش را از درون ناحیه[1] خودش تأمین نماید تا به کمک‌های مالی محارم وابسته نباشد.

اگر فعلاً در حوزه شما هیچ نامزد نمایندگی کنگره‌ای نیست که ارزش حمایت و انتخاب داشته باشد، از یک یا چند نامزد در سایر نواحی حمایت کنید. به کمیته ملی[2] حزب دموکرات یا جمهوری‌خواه **هرگز اعانه ندهید.** این کمک‌ها جز در موارد نادر هرگز به دست نامزدهای ضد تشکیلات نمی‌رسد. این گونه نامزدها، دست کم تا زمانی که خوب جا نیفتاده‌اند از حیث مالی به شدت در مضیقه هستند. کمک‌های مالی خود را فقط به نامزدهایی بدهید که خود را نسبت به مبارزه بر علیه توطئه محارم متعهد ساخته‌اند. داشتن تعهد نسبت به اصول مطلوب محافظه‌کاری به تنهایی برای شرکت نامزدها در انتخابات کافی نیست. چنین نامزدهایی را فراوان داشته‌ایم و هر چند اکثرشان افراد بسیار خوبی هستند، اما با مسایل واقعی و در راس همه آنها افشای کسانی که «جنبش سوسیالیستی جهانی»[3] را از پشت صحنه اداره می‌کند به‌طور جدی برخورد نمی‌کنند.

پس مبارزه خود را سازمان بدهید، کتاب‌ها را در میان مردم توزیع کنید و با هوشیاری تمام مراقب نماینده خود و آراء وی باشید. این مبارزه شوخی نیست؛ مبارزه مرگ و زندگی است!

به‌طور خلاصه: شما لازم نیست یک سیاستمدار برجسته باشید تا در این مبارزه حیاتی شرکت کنید. لزوماً نباید با تمام جزییات و زیر و بم‌های توطئه محارم کاملاً آشنا باشید همین کتاب کافی است تا این افشاگری را به جای شما

---

1. District
2. Natinonal Committee
3. World Socialist Movement

(c) ketabton.com: The Digital Library

انجام دهد.

فعلاً تنها وظیفه شما این است که به منبع خرید این کتاب دسترسی پیدا کنید و به هر نحوی که ممکن است با توزیع گسترده، سرتاسر حوزه خود را تحت پوشش آن قرار دهید. سپس نماینده خود را وادار سازید تا در برابر تشکیلات شورای روابط خارجی قاطعانه به مبارزه برخیزد.

این روش مبارزه ساده است. بی‌شائبه است. عملی است.

با ورود ۳۰ میلیون مبارزه به میدان انتخابات ۱۹۷۲ شما می‌توانید توطئه را ریشه‌کن سازید، مسیر تاریخ را تغییر دهد و از اسارت خود و خانواده خود جلوگیری کنید.

فراموش نکنید، بذری که هم اکنون در انتخابات ۱۹۷۲ کنگره می‌کارید نه تنها امسال بلکه در ۱۹۷۴ و در ۱۹۷۶ ثمره‌اش را به بار خواهد آورد. اگر در سال ۱۹۷۲ یک پایگاه گسترده ضد توطئه ایجاد نکنیم در سال ۱۹۷۶ بازی را به کلی باخته‌ایم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضمیمه

فهرست اشخاص و مشاغل اعضای شورای روابط خارجی (CFR) که از جانب پرزیدنت نیکسون برای پست‌های دولتی معرفی و منصوب شده‌اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

آزگود، رابرت ای.	عضو هیئت عملیاتی شورای امنیت ملی.
استانتون، فرانک:	عضو کمیسیون مشورتی ایالات متحده در امور اطلاعات
استاین پاور، لروی:	عضو کمیسیون سیاست‌های تجاری و سرمایه‌گذاری بین‌المللی
استیونسون، جان آر:	مشاور حقوقی وزارت امور خارجه.
اسمیت، جرارد:	رئیس آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
اسمیت، هنری دبلیو.:	عضو علی‌البدل در سیزدهمین اجلاس کنفرانس عمومی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.
اشتراوس هوپس، رابرت:	سفیر امریکا در سیلان [سریلانکا ،م.] و جمهوری مالدیو.
اشمیت، آدولف ویلیام:	سفیر امریکا در کانادا.
اندرسون، آدام جورج دیبلو.:	رئیس هیئت مشورتی ریاست جمهوری در امور جاسوسی خارجی
اوکانر، رودریک ال.:	معاون بخش آسیای شرقی آژانس توسعه بین‌المللی.
ایروین، (روم) جان ان.:	فرستاده ویژه ریاست جمهوری برای گفتگو پیرامون روابط جاری میان امریکا و پرو.
بافوم، ویلیام بی.:	معاون هیئت نمایندگی امریکا در سازمان ملل؛ سفیر امریکا در لبنان.
بال، جورج:	مستشار سیاست خارجی در وزارت امور خارجه.
بانکر، الزورث:	سفیر امریکا در ویتنام جنوبی [قبل از سقوط ،م.]
براون، کورتنی سی.:	عضو کمیسیون سیاست‌های تجارتی و سرمایه‌گذاری بین‌المللی.
براون، دکترهارولد:	عضو کمیته عمومی مشورتی آژانس و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده؛ عضو ارشد در مذاکرات سالت SALT با اتحاد شوروی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برچ، فرد آی.:	عضو کمیسیون سیاست‌های تجاری و سرمایه‌گذاری بین‌المللی.
برکهاردی، فردریک:	رئیس کمیسیون ملی آزادی‌ها و خدمات اطلاعاتی.
برکید، هنری:	سفیر امریکا در فیلیپین.
برگشتاین، سی. فرد:	عضو هیئت عملیاتی شورای امنیت ملی.
برنز، دکتر آرتور:	رایزن ریاست جمهوری؛ بعداً: رئیس هیئت مدیره فدرال رزرو، جانشین ویلیام مکنزی مارتین (از CFR)
بروس، دیوید ک. ای.:	رئیس هیئت نمایندگی امریکا در مذاکرات پاریس.
بل، دیویدای.:	عضو کمیسیون ملی رشد جمعیت و آینده امریکا.
بلومفید، لینکلن پی.:	عضو کمیسیون ریاست جمهوری برای برگزاری مراسم بیستمین سالگرد تاسیس سازمان ملل متحد.
بلیک، رابرت او.:	سفیر امریکا در کشور مالی.
بنت، سپهبد دونالدوی.:	رئیس اداره جاسوسی وزارت دفاع.
بیکر، دکتر جورج پی.:	عضو شورای مشورتی سازمان اجرایی.
بیم، جاکوب دی.:	سفیر امریکا در اتحاد شوروی.
پاتر، آلن:	مستشار ریاست جمهوری در امور مالی آموزش و پرورش.
پتی، جان آر.:	معاون امور بین‌المللی وزارت خزانه‌داری.
پدرسون، ریچارد اف.:	رایزن وزارت امور خارجه.
پل، ژنرل کلیبرن:	نماینده امریکا در بیست و پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
پیس، (پسر) فرانک:	عضو هیئت مشورتی ریاست جمهوری در امور جاسوسی خارجی.
تامپسون، لولین:	عضو ارشد هیئت نمایندگی امریکا در مذاکرات سالت با اتحاد شوروی.
ترزیس، فیلیپ اچ.:	معاون وزارت امور خارجه
تیلور، ماکسول دی.:	عضو هیئت مشورتی ریاست جمهوری در امور جاسوسی خارجی.
جانسون، جوزف ای.:	نماینده علی‌البدل در بیست و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل.
جاریتس، سناتور جاکوب ک.:	نماینده امریکا در بیست و پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل.
جیمسون، ج. ک.:	عضو شورای ملی کنترل آلودگی صنعتی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیل، ویلیام بی.:	مدیر عامل صندوق بین‌المللی پول.
دیلون، سی. داگلاس:	عضو کمیته عمومی مشورتی آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
دیویس، ناتانل:	سفیر امریکا در شیلی.
رابای، ایسیدور آی.:	مستشار آزاد کمیته مشورتی علوم ریاست جمهوری.
راس، کنت:	سفیر امریکا در جمهوری فدرال آلمان
راسک، دین:	عضو کمیته عمومی مشورتی خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
راکفلر، (سوم) جان دی.:	رئیس کمیسیون ملی رشد جمعیت و آینده امریکا
راکفلر، دیوید:	عضو گروه کارتوسعه بین‌المللی.
راکفلر، رادمن:	عضو شورای مشورتی معاملات پولی.
راکفلر، بلسون ا.:	رئیس هیئت اعزامی ریاست جمهوری برای بررسی نظرات رهبران کشورهای امریکای لاتین.
رزرو، استانلی آر.:	فرمانده نیروی زمینی.
رش، جیمز:	عضو هیئت مدیره کانون ملی اقدام داوطلبانه؛ عضو کمیسیون ملی قدرت تولید.
روزا، رابرت وی.:	عضو گروه کار و توسعه بین‌المللی.
ریچارد دسون، الیوت آی.:	معاون وزارت امور خارجه.
ریچاردسون، (پسر) جان:	دستیار وزارت امور خارجه در امور فرهنگی و تربیتی.
ساموئلز، ناتانیل:	معاون معاونت وزارت امور خارجه.
سانن فلت، هلموت:	عضو هیئت عملیاتی شورای امنیت ملی.
سیبورگ، دکتر گلن تی.:	رئیس کمیسیون انرژی اتمی.
سیسگو، جوزف آی.:	معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه و آسیای جنوبی.
فایرستون، هاروی اس.:	رئیس هیئت مدیران سازمان یونایتد سرویس.
فوستر، ویلیام سی.:	عضو کمیته عمومی مشورتی آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
فیلیپس، کریستوفر اچ.:	معاون نماینده امریکا در شورای امنیت سازمان ملل.
فینگر، سیمور ام.:	عضو علی‌البدل در بیست‌وپنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل.
کرور، فیلیپ ک.:	سفیر امریکا در نروژ.
کلیولند، هارلن:	سفیر امریکا در ناتو [پیمان اتلانتیک شمالی ،م.]

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوپر، ریچارد ان.:	عضو هیئت عملیاتی شورای امنیت ملی.
کولز، گاردنر:	عضو هیئت مدیره کانون اقدام داوطلبانه.
کیسینجر، هنری ا.:	دستیار ریاست جمهوری در امور امنیت ملی؛ مشاور ارشد سیاست خارجی.
کیلیبان، جیمز آر.:	عضو کمیته عمومی مشورتی آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
کینت نر، ویلیام آر.:	عضو هیئت بررسی‌های خارجی.
گاردنر، جان دبلیو.:	عضو هیئت مدیره کانون ملی اقدام داوطلبانه.
گاردنر، ریچارد:	عضو کمیسیون سیاست‌های تجاری و سرمایه‌گذاری بین‌المللی.
گروونتر، ژنرال آلفرد ام.:	عضو کمیسیون نیروی مسلح داوطلب.
گری، گوردن:	عضو هیئت مشورتی ریاست جمهوری در امور جاسوسی خارجی؛ عضو شورای مشورتی دفاع غیر نظامی.
گریتوالد، جوزف آدولف:	نماینده امریکا در سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD)
گلنان، تی. کیت:	نماینده امریکا در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی.
گودپاستر، ژنرال آندرو آی.:	فرمانده عالی نیروهای متحدین در اروپا، جانشین ژنرال لیمن لمبنزر (CFR)
گوردن، کرمیت:	عضو کمیته عمومی مشورتی آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
گیتس، توماس اس.:	رئیس کمیسیون نیروی مسلح داوطلب.
گلیبرت، کارل ج:	نماینده ویژه ریاست جمهوری در مذاکرات تجاری.
لاج، جورج کابوت:	عضو هیئت مدیره سازمان توسعه اجتماعی امریکا.
لاج، هنری کابوت:	رئیس هیئت مذاکره کننده در مذاکرات صلح پاریس.
لومیتس، هنری:	معاون آژانس اطلاعاتی ایالات متحده.
لینکلن، ژنرال جورج ا.:	رئیس اداره آمادگی اضطراری.
مک آرتور، داگلاس:	سفیر امریکا در ونزوئلا.
مک کراکن، پال دبلیو:	رئیس شورای مشاورین اقتصادی ریاست جمهوری.
مکلوی، جان ج.:	رئیس کمیته عمومی مشورتی آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
مورفی، رابرت دی.:	مستشار ویژه ریاست جمهوری در امور بین‌المللی.
مورفی، فرانکلین دی.:	عضو هیئت مشورتی ریاست جمهوری در امور جاسوسی خارجی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مه‌یر، چالز ا.:	دستیار وزارت امور خارجه.
میس، ادوارد اس.:	عضو گروه کار توسعه بین‌المللی.
میلنر، براد فورد:	رئیس شرکت سرمایه‌گذاری خصوصی در کشورهای خارجی.
ناپرز، آنتونی تی.:	عضو کمیسیون تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی.
نورستاد، ژنرال ناریس:	عضو کمیسیون نیروی مسلح داوطلب؛ عضو کمیته عمومی مشورتی آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
نیتس، پال اچ.:	عضو ارشد هیئت نمایندگی امریکا در مذاکرات سالت با اتحاد شوروی.
نیل، آلفرد سی.:	عضو کمیسیون سیاست‌های تجاری و سرمایه‌گذاری بین‌المللی.
واتسون، آرتور ک.:	سفیر امریکا در فرانسه.
واتسون، توماس:	عضو هیئت مدیره کانون اقدام داوطلبانه.
وارنر، (پسر) راولی:	عضو هیئت امناء کانون فضلاء وودرو ویلسون.
واریسون، والتر:	عضو کمیسیون ملی قدرت تولید.
ونس، سایروس:	عضو کمیته عمومی مشورتی آژانس خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی ایالات متحده.
ویتنی، جان هی:	عضو هیئت مدیره سازمان همکاری برای استفاده غیر خصمانه از فرستنده‌های رادیویی.
ویلکاکس، فرانسیس او.:	عضو کمیسیون ریاست جمهوری برای برگزاری مراسم بیستمین سالگرد تاسیس سازمان ملل‌متحد.
ویلیامز، فرانکلین هانیون:	نماینده شخصی ریاست جمهوری در مذاکرات مربوط به موقعیت سیاسی آینده سرزمین تحت‌الحمایه پاسیفیک آیلندز.
هالپرین، موریون:	عضو هیئت عملیاتی شورای امنیت ملی.
هانتینگتن، ساموئل پی.:	عضو گروه کار توسعه بین‌المللی.
هرتز، کریستیان ا.:	کمیسر ایالات متحده در کمیسیون مشترک بین‌المللی امریکا و کانادا.
هبرج، عالی‌جناب تئودور ام.:	رئیس کمیسیون حقوق مدنی امریکا؛ عضو کمیسیون نیروی مسلح داوطلب.
یوست، چارلز دبلیو.:	سفیر امریکا در سازمان ملل.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امریکا شوروی را بازی داده است !

و انگلیس هر دو را !

امام خمینی(ره)

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library